

تذکره شایسته کرامت و کبریا
میرزا محمد باقر

میرزا محمد باقر شریف قزوینی
میرزا محمد باقر شریف قزوینی

تألیف
میرزا محمد باقر شریف قزوینی
میرزا محمد باقر شریف قزوینی

میرزا محمد باقر شریف قزوینی
میرزا محمد باقر شریف قزوینی

میرزا محمد باقر شریف قزوینی
میرزا محمد باقر شریف قزوینی

۱۳۹۰
M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4390

بسم الله الرحمن الرحيم

زیب پیشانی بیان نصیبان خندل حمد خداوندیت که حرمان کعبه عنایتش سنگ تاشته و
آتشینه هنام طبع مال دنیا را در سو منات تلاش معاشش شکسته اند و بید خزان و فقر معرفت زار
مستحج اکمالش چون بر همان از رشته زنگ جان زمار عشقش بکر بسته تا آن که استخوان شکسته
پدین بر آگیاں بند این مجتنبش خیز در شک صدای نظر ششم در مذمب هندوست و غبار
نهر و ان باویر شوق طواف استانش رساده پیرایان ایوان تعلیم دارش و چون خاکستر خیار سنا
روزنه صلیح را صفای بدین سیمین زارها عطا فرموده که محبت کنیای شام را نیز در سوید آرد
عاشقان مجرب لطیف شکن نموده لمولفقه زهای گانه و همیش صانع یکتا بد که در صفات کمالش خود
بقدرتش همه ظاهر شدند در دنیا به کجا اثر زکین بود کی نشان نماند به خشم کفر نهان که جلوه نمود و راه
معرفت آرد بهت چهره ایمان و رفعت و نیل و یکدیگر بهما می مغفرت عباد اعداد از ان سر بر آرد
و در جناب شفیق است که آتش قند کفر کفره غمزه که شعله اش سرفراک طلسم کشیده بود و آب تیغ و لا و ان

سعادتش الطفا پذیرفته و عروسش قمری که کمالان هر ملت هنگام مقابل باروانی زبان علمای است
 رخ در نقاب چشم نهفته لمحو لطفه لعل شهوار بختان شرف و رگیتی با نیز مطاع ارشاد رسول عربی +
 آنکه خروسی دل از کشتن نیاید بوجود به شمع روشن کن کاشانی و لایسبی به کسی را که هوای ظلامی
 در سیر پیچیده باید که قوسل بدوازده و صی او که کلید قفل شناخت ذات الهی از دست قدرت کامله بدست
 رسید است جوید و تا تو اندیش دوستی غیر آشنا باب رقت قلبی از لوح خاطر اخلاص خاثر شود لمحو لطفه
 نجوم برج کمالات کسبی و بی به بین مقرب درگاه و اور و اور به کلیم طوره ایت بودی و بان
 به سپهر فضائل الله اطلس سبب تالیف الما بعد قشقه طراز جبین چهرانی و زفره پر و از آب سنی
 کفر زانی تا فدا سالار گرامان حقیقت ناگاه محمد حسن مشهور به تقی قلیل و سید به چنین بوقت عرض صاحب
 دریم فضل و کمال و بکبریا گیان قلم و دریافت احوال میرساند که چون در عهد حکومت و زمان دولت نواب
 سلطانین باب حجاب سلیمان و دستگاه خورشید مثل است و برتری وارث اقبال سکندری امیر کبیر صاحب
 وزیر ابن وزیر ابن وزیر قلم سعادت را در خشنده گوهر و آسمان اقبال ابد مقرون را تانده
 بحر ناپید کنایه شجاعت را قوی ننگ یعنی بین الد و زناظم الملک سعادت و تعینان و در مبارز جنگ
 که هنر اظهاری نایده علی راس الخلق محمد و داوود حاکم علی باب رب العالمین مطهر صاحب
 نفوذ و علوم و مینه ناظر صدائق معارف یقینیه منقح اقبال اسرار نزوع و اصول و ناظم در غرر معقول
 و منقول نتیجه محمد و اعتلاء حسن نتائج صاحب لافعی تجاوز و نیز ثالث الائمة العظمی و مشرف
 بنام آنحضرت مغبوط پیشوایان اهل شریعت متین رئیس شکیان اریکه صلاح و سداد و رستم میدان
 و ارشاد شناور در ایامی اتباع رسول الثقلین السید المکرم الموسوم بمیرزا محمد حسین الله صلی الله علیه و آله
 امال المؤمنین فی العقبی بوسعه السجدة فی ناصیه الامه صیبه و سافه اعانتهم حکماء العالمین
 المصطفیة علی اسماء الذاسعة ذکر بلاسی علی ماکفیه النقیة و الثنا بالکرم و غیره

در هندوستان و اکثر کثرت اثنا عشر بیان شک نشیر از صفایان ست شریف شریف ارزانی فرمود
و از حضور پر نور بموسطی گاه گوهر صدف اعتقاد صادق و ششتری و شش گران بهای ایمان و اثنی فرستاده
جنس هنر پروران دینی بدرگاه سپهر چاه و بکن جرات اعلی فربس حق برآم مراعات و خواه لاس
مرحبا بقیده نو منان محمد آفرین علیخان که بخطابهای احرامی و الاثان و خدمات لائقه و اسغ
بدل سوزن سیران از جناب و الاسر و از دست مراجعت آن قبله اقتیاد قدوه اصفیا با رض اقدس
با صندوق مبارک نقره که بایمای بندگان استان کوفی پاسبان ساخته شده در سینه هزار و دو صد
و ششم از بهجت اتفاق افتاد و از بسکه با طهارت و احسان بچ محبت الهیت رسول خدا و فرستاده یافت
معدن غزو علی یعنی سپیده صبح صادق بلند و دما فی آقا محمد صادق صفایان و قاسم شریف
خلق بر برادران دینی آقا ابو الحسن خان قزوینی که هر دو چون با دمام و منظر لطاف و دو و وصل یکدیگر
و مناقب خفیه آن خازن کنوز تحقیق مقدمات ایمانی که شش نواز از ستم جانی زیر آورده میانمای این
بی لیاقت چاهیده تقریر سو با این سامعه آن هوید تائیدات سحانی گردیده بود و همچنین وسیله دوستی
ارسال جو لیضه بود الا جناب ملا زمان حضرت سید محمد روح و از اطراف مجواب آن تازگی دل و قوت روح
صورت بسته با وجود عدم تحصیل دولت لیاط اکر س که شاید بعد چند سی جلوه ظهور و پدید آید
احوال هند و این و رسوم این غرض و ششیه و مسلمانان ساکن در هند قدیم الاسلام با جدید الاسلام
پایستند ما و رنند هم هر چند این بی بضاعت استین گفته دارند باز از لفظ و معنی را کجا حد آن بود
جنب عبارات و لغو از و مقابل فقرات شریف بی انبار شریف ابو الفیض فیضی و برادرش شیخ ابو الفیض
و فیضی و ریاضی که فرمان قدر تو امان شاه فریدون بارگاه جلال الدین محمد که پادشاه غازی
روح امد و صبر ترجمه نمودن کتب هندی بزبان فارسی یو اقیست مشرقه القافیه الی تراغاف
و کان کسر جمیده اند خفته نزه بر قدر گشتار خود را بخواه استاسان کننده معدن فصاحت

مورد بلاغت پیشه فکر رسا و اندیشه عقل از ما و انما بدین که آن در الگوهران فرخنده حسب پانچ
 علم و ادب انچه اجمال و تفصیل و ایجاز و تطویل در آن بمقام بالستی بشبیط آن خاصه جاد و طراز شمس
 حرکت داده اند و راسی آن دو نیز اوج انشا پردازی و طبین معدن شرف و بازی چنگ کس یکبارگارش
 انچه بدان از پیشگاه خلافت و امارت حاصل انقال احکام بدوش اطاعت و انقیاد و سلاطین
 و حکام بر جیس انچه گدشته در یک بقدر و مرتبه قوت بیانی عروس شده به جلوه جبارت بطرز خاص
 بخشیده لیکن چون نظر بسکین پروری مشتربان خدا ترس کو چکل سر ایا هم و مروت که فرمان و ایمان
 شست و شوی و قوت اندیش و دمی و کان گوهر و نشان پاسی و دکانیان شبهه سرایه نیز بنشیند تقوی
 مهم بند خود نمودن بر ابجد از طریق سعادت و از جندی و دین خنده و برابر فرمان و خصل
 نبات بازار بیان چیده نشود که امده و محقق تماشای اگر ندیم یعنی درین کتاب که شریعت از نو
 احوال بندای الکی هفت جاتماشای نو تفریح طبع حاصل میتوان کرد چون اهل ولایت را آشنای
 با الفاظ هندی نیست آندچه هر لفظ کذابی بخط و خال بیان حروف و حرکات آریسته شد لیکن بعضی الفاظ
 از جهت بدنامی و در فضل در بیان احوال ازین فکر بعید تر افتاد و پس ناظران اسی باید که آن الفاظ
 را حواله بدین نمایند تا بعد ازین علم بان حاصل گردد و آید از عالی فطرتان بلند نظر آنکه هرگاه طبع تماشا
 را از دیدن ازها در حاضین خاطر فریب مشاهده ریاضین معانی گلزار زیب بکست تاریخ دیگر آن
 هر یک جبارستانی است پراز گلهای الوان مانند یا سمیر و لاله و نارفان قاصد یا بندیت و الاله و بجهت
 قدم درین خارزار نیز بگازند و هر جا که سرخا سی در کف پاسی اندیشه شکسته بماند آسبون اصلاح
 نظریه این تفسیر تکیه بر انچه در انچه که به رعایت ایزد متعال کرده جای غمیلان بخمال کوشش
 خداوندی کاشته است باین تماشای اول در آنکه در سبب سازگان بعضی تحقیقات متعلق
 تماشای و و هم در بیان وجود و کفر آن که کیفیت انقسام از او این نوع و منافذ

باتباین مل و تحریف مقدمات تماشای سوم در شرح عقائدات فرق هند و آنکه از
شریعت خود بیرونند تماشای چهارم در جمیع بایام تیر که مختصه باین فرقه بالاصالت تماشای
پنجم در تقدیر سوم این گروه تیر تماشای ششم در گذارش شیوه و آیین مختار مسلمانان
هند تماشای هفتم در کاشتن تخم لفظ و معنی در زمین نگارش احوال عجیب

تماشای اول در ذکر نذیب ساترکان

پوشیده نمائند که هندوان کتاب تاریخ ایران گویند بابای فارسی مضموم و رای بی لفظ و
و وزن ساکن و پیران قدیم که اول ترین پراشنا بوده مرقوم است که پیش از وجود آفرینش سوا
آب هیچ نه بود و آن ذات مجرد از جمیع قیود که بی شبه و بی نمون است بصورت آدمی مصور گردید
بر پشت ششین ناگ سرخواب و حدت گذارشته بر ششین باسین نقطه دار مکسور و یای مجهول ساکن و
نقطه دار ساکن و لون و الف و کاف فارسی ساکن نام ماری باشد که گاو حامل زمین بر پشت آن
استاده است چنانکه بزمی زبان بار را گویند علی الاطلاق و ششین عالم است بر آنجا که آن را از قدیم
آب بود و حالا هم بالاسی آنست یعنی ذات مجرد بصورت ششین بر پشت مار مذکور خرابیده بود که دفعه از
ناف آتشخص گل نیلوفر سبب بیرون کرد و از آن گل شخصی صاحب چند سر و دست و بازو سر آرد
نام آن شخص که از نیلوفر بر آمده بر حاشه شرقی و از دیو و ناز و بعضی یکسر بای نازی و رای بی نقطه ساکن
و میم بابای هوز و الف است بنوعیکه در کتابت پنج حرف دارد و در تلفظ چار حرف مثل لفظ
بهای یعنی برادر که در کتابت پنج حرف است و در تلفظ چار حرف و اینگونه حرف از زبان اهل
منا بزمی آید و ناز و بعضی برهما یکسر بای نازی و رای بی نقطه مفتوح و میم مشدود و مفتوح
بابای هوز و الف است گویند که خالق جمیع اشیا می موجوده از فلکیات تا موادیه را بر حجاب
و بعضی از علمای این سده قائل بوجود اطلاق نیستند و ناز و بعضی عقل اول و نفس فکری و لوح

نیز مراد از برهماست مدت عمر برهما چند سال تصور میدهند هر سال بسه صد و شصت روز تمام شود و
 کیفیت هر روز برین نقطه که زمانه همیشه چهار قسم منقسم گردد و اول سنجک باسین بسه نقطه مفتوح و ثانی
 ترشت ساکن و جیم تازی مضموم و کاف فارسی ساکن و عمر این زمانه هفده لک و بیست و نه ترشت و نه ترشت
 باشد و عمر کسانیکه درین دور بوجود آیند لک سال و درین دوره از جهت صداقت و محبت
 باهم که حاجت پادشاه نیفتد هر کس بطور خود زندگی نماید چون این زمانه بپایان یابد دیگر پیدا شود
 موسوم بتیاریتا با تازی ترشت مفتوح و رای بی نقطه کسور و یای مجهول و تازی ترشت
 ماقبل الف عمر هر آدمی درین زمانه ده هزار سال باشد و مدت عمر خود این زمانه دو اوده لک و نود
 و شش هزار سال است که سه ربع مدت عمر زمانه اول باشد بعد ازین زمانه دیگر بوجود آید موسوم
 بدو ابر با و ال بی نقطه مضموم و و او مبدل بنمره ماقبل الف و یای فارسی مفتوح و رای بی نقطه
 ساکن مدت عمرش هشت لک و شصت و چهار هزار سال است که دو ثلث عمر زمانه ثانی و نصف عمر
 زمانه اول بشمار در آید و عمر بوجود آمدگان در زمانه مذکور هزار سال نشان میدهند و چون دوره
 دو ابر تمام می رسد کلجک پیدا شود و بعضی که چک خوانند کلجک با کاف تازی مفتوح و لام ساکن و جیم
 تازی مضموم و کاف فارسی که چک با کاف تازی مفتوح و رای بی نقطه ساکن و جیم تازی مضموم و کاف
 فارسی هر دو صحیح باشد زیرا که در هندی رای بی نقطه بیشتر بالام مبدل گردد لیکن کلجک زبان
 اردو است یعنی باشندگان شاهجهان آباد که پامی تخت با و شاهان تمپوریه است و که چک زبان
 هندو ان قدیم و دهقان دفع هر چند در صحت کلجک پیش که چک مغلوبست بالوجه عمر این دوره چهار
 لک و سی و دو هزار سال میگویند که ربع عمر دوره اول و ثلث عمر زمانه ثانی و نصف عمر زمانه ثالث
 باشد و عمر اشخاص درین زمانه بوجود آمده صد سال یا کم یا زیاده نموده اند حالا دور دور کلجک
 با و جیم جمع مدت عمر این چهار زمانه چهل و سه لک و نه هزار سال باشد که هر گاه هر زمانه تمام شود گویند که چکی تمام شد چنانچه

اینهارا چون کرمی خوانند چو کرمی با جیم فارسی مفتوح و و او ساکن و کاف تازی مفتوح و ساکن
 نیز در اسی نقیل بی نقطه مخصوص بزبان اهل هند و رنگ و ملک افغانه و یا ... معروف
 مجموع چهار چیز گویند علی الاطلاق چون هفتاد و چو کرمی همین طول عمر تمامی رسید مجموع است
 اثنا با یک روز عمر برابر آید همین حساب بکروند صد سال را که مدت عمر است قیاس باید نمود
 و نیز داخل کتب است و همه متفق بر آنکه تا وقتیکه یک بر چهار زمانه موجود است بر تمامی دیگر چو
 نمی آید هرگاه آن بر تمامی میرود و کرمی بجای اومی است و مردن او را پرتو نامند و هرگاه پنج چیز
 نامند آن چهار پرتو گویند پرتو بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه ساکن و لام مفتوح و و او ساکن و مخفی
 قیاس است و مابا میم مفتوح و های او را قبل الف یعنی بزرگ باشد پس مجموع دو لفظ مابا و پرتو
 که بعد حذف و او عطف یک لفظ شده مابا پرتو شهرت دارد یعنی قیامت بزرگ است حال با یکین این قیامت
 در الفاظ فارسی جاریست برای تقسیم مسلمانان که فهم شان با فارسی ربط کلی دارد بدین صورت دیگر
 کرده شد و الا مابا پرتو یک لفظ مرکب بدو لفظ در هند است و نزد اینها بر مابا بعد بر مابا آید و چو
 که شمار آن حدی ندارد لیکن برای گفت و شنید گویند که هزار بر مابا بیشتر پرتو چو آمده معدوم
 حالا دور بر تمامی هزار و یکم است که پنجاه سال و شصت و نه از عمرش گذشته و نیز از احوال محققان
 فو قه ذکر کرده است که تنها دیوی نام زنی است که بر مابا از بطن او بر آمده و آن زن دو پسر دیگر دارد
 یکی موسوم به تیش و دومی موسوم به مابا دیو و مابا دیو بیستم مفتوح و لون ساکن و سین بی نقطه
 و الف و وال بی نقطه و یای مجهول و و او ساکن و یای معروف صحیح باشد و بشین یکسری باقی تا تر
 و بشین نقطه و او ساکن و فون در شهر تملنظ در آید و بعضی مسلمانان بجزکت بشین نقطه دارند نیز خوانند
 لیکن حرکت دیگر سوای فتمه جائز نیست و گویند که آنچه بر مابا آفریده است و آفریند و بعد ازین خوا
 آفرید محافظ آن از فو و زوال بشین باشد و مابا دیو یا میم و ای پرتو و مفتوح و الف و وال

سبب نفظم و یابی محمول و او ساکن مبدل بهیژه است و معنی آن بزرگ ولی باشد چه معانی بزرگ
 و یو یعنی ولی خدا شناس بنده قدیم بوده و در میان این جماعت شریسته دارد که او از
 قدرای کامل و عابدان بے نظیر بوده و همیشه برگاوی سوار میشد که نام آن نایاست باقون
 و الف و دال کسوره یا و الف و چیل چیل لک سال مدت یک چشم بستن او در خواب است و او بقد
 آتی برای فدا کردن جمیع آشیای موجوده بوجود آمده و او را زنی بود و پارتی نام بابای فدا
 و الف و زای بی نقطه ساکن و بای مفتوح نازی و تازی تربشت کسور و بای معروف معاد یو
 در حالت بهجان قوت باه پیش باریتی میرقصید و بین می نواخت بین بابای نازی کسور و یک
 معروف باعلان نون بر وزن چین ساز قدیم هندست و صورت ساز مذکور این است که دو کدو
 در ورختک شده را بدو طرف چوبی پیوند کنند و ازین سدر چوب تا آن سرش تا بای نین
 و بنوازند مشهور است که این ساز را معاد یو بر آورده و به از کسی نواخته و سوا ی بین در علم
 موسیقی اندی نیز او را معتقد ای اهل این فن دانند همچنین در رقص و هندوان نادان معطر
 او را آدم صفی اند دانند و مسلمانان جاهل شتی هم مثل خدمتگاران و ملاهای کتبی که تعلیم
 هندو بچگان صرف اوقات نمایند اعتراف باین معنی دارند با جمله چون صدر برهما از پی هم
 یک روز از عمرش کم شود اگرگاه هزار بشنمیرند یک روز از عمر معاد یو بگذرد و در بین همین ساربه صد سال شمرده اند و معاد یو
 نیز همین قدر این فریب نه سبال تقلید است که آنرا سمار نک خوانند با همین سبب نقل و سیم هر دو مفتوح و
 و رای بی نقطه کسور و تازی تربشت ساکن و کاف نازی ساکن در رتبه سمار تک بمعنی مشرق
 باشد یعنی عبادت بطور اهل مشربعت هندوان یکند و با حلال غیبت و از حرام کناره داشته
 باشد و اینها بجای خود گویند که سوا ی چهار کتاب با که چهار بید موسوم است هیچ کتابی کلام
 آسمانی نیست باین دلیل که در کلام سنده و خالق تفاوت و فرودست پس لا محاله باید که کلام خدا

سوی زبان مخلوق باشد مثل بیدار مردم که زبان سنکرت واقع است ظاهر این است که این
 زبان زبان هیچ شهری در ای نیست بخلاف قرآن که الفاظ آن بر السنه سکنة عرب جاریست فقیر
 روزی وارد مجلس بودم که اندو پس کتبی آوری پرسیدم چه نسخی است گفت شخصی در عهد اجماع
 پادشاه بایمای پسر زکریا دارا شکوه ترجمه کتبی از کتب حقایق اهل هند کرده است گفتم اگر برایت
 دوسر روز پیش من باشد میدهم یا نمیدهم گفت بایرید تغییر نسخ مذکور را آورده بجای خود از او
 تا آخر ملاحظه کردم چون بدین مقام که مذکور شد رسیدم پیش بسری من در گرفت و باره کاغذ
 این عبارت نوشته در آن نسخه گذاشتم و با لکاش بر دادم و آن شب که اطفال بازگوش شاهجهان ناگاه
 همیشه زبانهای نو ایجاد نموده با هم حرف میزنند را حدی از ان الفاظ سوای اینک اطفال کودکان یا
 بگوید آگاه نمیشود هرگاه عدم اشتداد ربانی باعث شرافت آن بر زبانها دیگر باشد باید که زبان اختراع
 اطفال شاهجهان آبا و اجداد عربی و فارسی که هر دو مشهور و معروف اند نیکو تر باشد چنین نیست زیرا که
 آن زبانها را کودکان ایجاد کنند و احداث خود و تربیایموزند و عربی و فارسی بعد و طالع حاصل شود
 پس آنچه در این متن آن بسبب تمیز با اطفال صورت بند و چگونه راجع بران چیز توان شمرد که بعد از
 بسیار شیخ و شتاب حاصل شود آن هم بتأیید آسمانی و اطفال درین صورت ترجیح سنکرت بر السنه
 ترجیح بلا مرجع است چه عجب که چند نفر غیر شران مال با هم متفق شده و زبانی اختراع نموده چند کتبی بر آن
 اطفال ابدان در آن نوشته باشند و شرف قرآن بر کتب دیگر ظاهر است همین دلیل روشن که با و
 بودن شعرا و فصیح و بلیغ پیش از زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کلامی از نظم و شعر
 عربی بوضاحت و بلاغت قرآن نمیرسد ثابت گردید که کتاب مذکور کلام شیرینست سنکرت با سنین
 و سیم هر دو مفتوح و سید بنی نقل ساکن و کاف تازی کسور و سوری نقل ساکن و تازی تشریف در چند
 زبانی است قدیم که بعد از ان در آن زبان است بعد با بای تازی و یای مجهول و وال بنی نقطه

بر وزن بید فارسی کتاب هندوان باشد که به تابع آن باشند و اندک آن مقتضای این فرقه گفته
 شود و آنچه فرقه سهارنگ شب بختیان و اثنا عشر یان در اسلام اند و دیگران شب بختی و دیگر لیکن بخاری
 این طائفه که نور عقل و حکمت نیز خستیده اند و عیب ده دارند یکی در بعوام و آن این است که مذکور
 شد دوم در جواهر و آن بدین صورت است که با عقدا و نشان بعد تحقیق و تدقیق هیچ چیزی در زمانه و حقا
 شریک با بی نیست و نبوده گویند که آن ذات از اول عقل و او با هم بشری بر و نیست و وجودش را در حق
 جیغ اشیا مقدم و اطلاق شی بر ذاتش روا نباشد و متنا دیوی میزد از قدرت کامله او است برای تقصیر
 عوام باین اهم نامیده شد و سه پسر منسار دیوی که بر معاولین و سوار بود گفته میشوند فرض از دست
 که در آن قدرت موجود است یکی قوت ایجاد اشیا که آن را بر معاولین گفته و دوم حفظ اشیا می باشد و
 پیشین شرت دارد و سوم قوت انقاسی هر شی که بمبادیو میشود و سست الموز سهارنگان بر آنند که بشن بصورت
 مختلف ظهور نموده و هر صورت را در مندی او تار نامند با همه مفتوح و واد ساکن و تازی ترشت و
 در ای بی نقطه ساکن ترجمه اوتار بعربی سفله است از آنکه در مذهب هندوان تابع تقوف است هر صورت
 منظمه مذا بلکه خداوند با جمله اول صورت های مذکوره مای است که آن را چشمه اوتار نامند یعنی ظاهر
 حق بصورت مای چه چه در مندی قدیم مای باشد و معنی اوتار ظاهر است و مقفول و بشن از آنکه هر شی
 درین صورت حفظ جمیع جالزان آبی بود و در هم یکجه اوتار یعنی منظمه خدا بصورت سنگ است
 اوتار همان منظمه است و کچنه در مندی یعنی سنگ است کده و از آنکه درین صورت هم مان غلت قائم
 بوده که در صورت مای بود و معوم ظهور در شکل خاک که آن را ایران اوتار نامند میرا بر زبان هند
 خاک را گویند و معنی اوتار مای و حجه با سیم مفتوح و جیم فارسی شده و متحد با مای هوز بتلفظ در آید
 یکجه با کاف تازی مفتوح و جیم فارسی شده و متحد با مای هوز است و تیره بابای تازی مفتوح و یای ساکن
 در ای بی نقطه مفتوح با قبل الف و ای هوز در حشر چهارم **سنگ** اوتار سنگ که

مفتوح و در اسی بی نقطه ساکن و سین بی نقطه مکسور و نون ساکن و کاف فارسی مستقر با های او
 میخیزند و باشد زبان هندی قدیم غایت از ظهور درین هر دو صورت نگهبانی جانوران حشر
 است را تم آتم گوید که درین صورتها ظهور جناب اندکس الی هم طرفه عقیده است **اللهم احفظنا**
ممن کل بکسر التاء شاید نزد صوفیه صافی ایگونه افعال مقرون بعدد باشد در کتابی دیده
 شد که متکلی با صوفی دو چهار شد و با هم مباحثه رو را و متکلم گفت که هرگاه بجلول باری در پیشیا می
 موجوده قاعلی در حق سنگ و خاک چه عقیده داری گفت هر دو محل خداست متکلم بر شفت و گفت و
 بر خدای که در سنگ و خاک حلول کند صوفی جواب داد که وای بر خدای که در سنگ و خاک حلول نکند
 و از صوفی نقش کشند که شش از مسلمانان قدری برابر غلیظ خجستهش آورد و گفت که طعام برای تو
 آورد و ام آتولی کامل بصورت شوک مسعود گردیده بر از را نوش فرمود اتباع این فرقه او را شتر
 خدا و این حرکت را از جمله خوارق عادتش پذیرند آمدیم بر نشانه اول پنجم و امن او تا
 و امن با او و مفتوح و الف و سیم مفتوح و نون ساکن بر وزن دامن یعنی آدم کوتاه قدرت که در
 هندی شاهجهان آبا و بونا با او تازی مفتوح و و او ساکن و نون الف مشهور است گویند
 بجهان برهن که شریف ترین هندوان است و بعد ازین سترافت آن ذکر کرده آید متولد شده و
 ازین ظهور حفظ النوع انسانی است و نهایت نیز بر اگر مقول بعض اکابر علمای این طائفه است که
 میان ما و معبود و تاسو رقی باین صفت متوسل نشود که بحسب ظاهر بصورت آدمی مصور گردد
 و در اصل افعالش همه افعال الهی و قوت قدرت کامله درو نمایان باشد رسیدن بنده بحقیقت
 منتفع شود و لهذا برای تکمیل افراد بشری او تازی بر سر ام با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه
 عقول ترقی کنند ششم بر سر ام او تازی بر سر ام با بای فارسی مفتوح و رای بی نقطه
 ساکن و سین بی نقطه ساکن و کاف فارسی مستقر و نون ساکن و کاف فارسی مستقر و نون ساکن

در ای بی نقطه هم مفتوح و سین بی نقطه ساکن بانی حروف همان یعنی بروزن شد بسیار و در
هر دو درست است او نیز پس بر این بود و در وقت خود جمیع کتیران را با این علت که در پیش
از آن فرقه کشته بود بقتل در آورده و کتیری با کاف نازی متحد با ای هوز و نای فرشت شدند و در
مفتوح و رای بی نقطه مکتور و ای معروف فرقه ایست از هندوان که تفصیل آن بعد از این
نوشته شود حال آنکه بعضی محققان کتیران میل بر روی زمین مانده اند و هر قدر که هستند
بهمین اند چه چسبیده اند بعد قتل رجالی این جماعت ناسای ایندار که مانده بود برادران خود
بود از بطن آنها اولاد که بوجود آمدند لقب بکتیری شدند و بر این یکسان از کتیران قدیم شریف ترند
با اعتبار نقطه و در هندوان همیشه است که شرافت اشخاص اعلی بطن مادر دارند نقطه پر خط است
که پسوند و از بطن نون مسلمان مسلمان است نه هند و و پسرن زویل از نقطه هند و می شریف
هر آینه زویل نه شریف است هم او تا پسند را بر جبهت زمانه ای اند که پای نشین او ده
او ده با هر دو و او هر دو مفتوح و دال بی نقطه ساکن متحد با ای هوز نام شهری از هندوستان
و از او ایستاده تا سده زیر نگین و پشت او ایستاده با هر دو مفتوح و دال بی نقطه ثقیل
و ای محمول و سین بی نقطه مفتوح و نای هوز نام شهری که سرحد هندوستان است و قریب
نوشته و سنده با سین بی نقطه مکتور و نون ساکن ظاهر و دال بی نقطه و رام بار ای بی نقطه
و با لقب پیوسته و سین ساکن نوشته میشود و در اجه بار ای بی نقطه با قبل الف و جمیع نازی مفتوح
و نای هوز بی نقطه و نون او و نسبت با جمیع نازی مفتوح و سین بی نقطه ساکن و رای بی نقطه
و نای فرشت ساکن نام را به او ده که بینه نسبت کتیری بود و او را سه زن پیور و عنایت شده
نامش کو سلا بود با کاف نازی مفتوح و دال ساکن و سین بی نقطه و لام هر دو مفتوح و نای
آند و رام از بطن او مستولد شد و زن دیگر بود که نامی نام با کاف نازی مفتوح و ای ساکن و کاف

و بایستی مجهول و او را مبدل بمنزه و کاف تازی و یای معروف خوانده شود چون کنهیا را در ابتدا
 صبور یا نامی از قوم اسپرین نذ شیر داده بود و در همان قوم لیدی بر دو هما بنا بزرگ شد
 گمان دارند که او اسپر بود لیکن این گمان مخمض است صبور یا با جیم تازی مفتوح و سین بی نقطه مضمر
 و او مجهول و در ال بی نقطه متحد با یای هوز مفتوح و الف نام رایه کنهیا که مذکور شد و متغیر
 مفتوح و در ال بی نقطه هر دو ساکن نام شوهرش را اسپر یا هوز مفتوح و یای هوز کسور و یای
 و دای بی نقطه در هر دو فرقه است کفر در هر دو آن که کار آنها چنانند گاو و گاو میش خود و غیر
 با جرت و رو شنیدن آنها فروختن شیر و راست و قیام باشد و حلوا نیما از نیما خریدید بدیگر آن
 و مقابل این فرقه فرقه است در هند که مسلمانان گفته میشوند و بگو سی میوه صوم الله با کاف تازی
 مضمر متحد با یای هوز و او مجهول و سین بی نقطه و یای معروف اینها چون چیزها با بی نقطه
 جلالت فرقه اسپر که بنیر نیفر و شنند و کنهیا خیل حسین و خوش اندام و صبیح اللون در ابتدا
 که مارش گزیده سیاه شده بود لیکن سیاه میش نیز از بسکه خوش ترکیب افتاده بود و لعلها
 می فریبید گویند که زنهایی جوان و خوب صورت از قوم اسپر است و مسکه گرفته بگذرگاه
 که او استاده مرلی می نواخت می آمدند و اختلاط از قسم خلقی و تنگن میگرد و بعضی گمان
 دارند و بعضی عقاید بعصمت او عقیده فرقه ثانی این است که او باین زنان از خود هیچ تشبیه
 چینه را بر و دیگر فتند یعنی در صغر سن چون بایای رایه خودش بجا و جبرائیلین میرست
 خود بخود دنیا را بپدیدند العلم عند الله و موجب بودن او در خانه مضعه فلاکت و ناداری بود
 بلکه از خوف خال خودش که راجه آن عند بود از منجمان بگوشتن است که خواهرزاده اش کشته
 او خواهد بود بلکه ازین سبب شب هر روز بهین خیال میگذاشتند که هرگاه خواهرش را و منع حل
 دست دهد آن مولود را بکشد چون این خبر مباد کنهیا هم رسیده بود از خوف برادر لطف

مخفی ز اسیده بدایه سپرده بود که در شریخ خودش برده پرورش نماید و شریک دیگر
 طفل از بلن اوست قرلی با یمیم منوم و راسی بی نقطه ساکن و لام و بای معروف بارونی با
 که در آن سوراخا کنند و بنوازند صدای آن خیلی خوشتر آید است و کنهیا این ساز را خوش
 به فوخت نقطه مختصر که بای تخت حال کنهیا شتر منتر ابو دیا یمیم مفتوح و تاشی و ششت ساکن
 با بای هوز و راسی بی نقطه و الف در کوکل نام نقطه بزرگ شده و فاصله دو کرده از شتر امکان
 موسوم به بند این کسری تاشی و نون ساکن و و ال سبب نقطه و الف و بای تاشی مفتوح و نون
 ساکن این هر دو شتر یعنی منتر او بند این کنار دریای موسوم به چینا واقع است با یمیم تاشی مفتوح
 و یمیم ساکن و نون و الف و این هر دو جاعشر که کنهیا است از بند این تا شتر انیدانی را که
 عرض راه می افتد هندوان بن نامند بن و رندی با بای تاشی مفتوح یعنی هندوان
 لیکن این معنی که نوشته شد معنی لغویست هر چه او میداند بر این بنیتوان گفته و در هر طایفه
 هندوان لفظ بن مصطلح بعدین میدان خاص است چه هرگاه هندوی در جهج سیکوید که در
 دارم سامعان دریافت میکنند که منتر او بند ابو دیا و دیگر جنگلهای سبب و ششت و یمیم
 و این جنگل یعنی بن و رندی به شان باعث بر تازگی روح و شگفتگی دل سگ و دود و ریشی که این
 جنگل واقع است آن را برج نامند با بای تاشی کسور و راسی بی نقطه ساکن و یمیم تاشی در
 و تمام آن زمین را خاک عشق و زمین محبت دانند و رواجی دیگر سوای دو مقام مذکور نیست
 در این زمین همیشه گاه کنهیا است یکی گورد بن با کافه خارجی و و او مجبول و راسی بی نقطه
 و و ال سبب نقطه مفتوح متحد با بای هوز و نون ساکن و لام بر شان با بای تاشی مفتوح و
 سبب نقطه ساکن و یمیم سبب نقطه و الف و نون مفتوح و الف این هر دو جاعدر زمین موسوم
 به بن هستند لیکن جان برج اند بر شان ساکن و مولد را و است که مشوقه کنهیا است و

گویا ریخته کرده شعر فارسی است و کوکل آن طرف جمن است چون کنهیا در کوکل بزرگ شده ذکر آن
 نیز را شعرا به کما بسیار است لیکن داخل زمین برج نیست بعضی صاحبان از هند و ستانیان سفید
 باین خیال که کنهیا در برج بسیار می بود گمان برند که کوکل هم داخل برجست و اعتقاد بعضی محققان
 این طائفه که تمام عمر خدمت کتب کرده اند این است که آدن کنهیا در دنیا برای سبک کردن زمین
 بود و از بار آو میان گویند زمین پر بار شده بغیر او در آمده بود و لهذا کنهیا وجود گرفت و پس از آن
 پادشاه پسران و ندرشت جنگايند آن را سبکدوش ساخت پادشاهای فارسی و الف و لون غنیه
 و وال بے نقطه ثقیل مخصوص زبان هندی زبان راجه بود و در هند از قوم کشتری و نام زرش کنتی بود
 با کاف تازی مضموم و لون ساکن و تازی تشرشت و یای معروف کنتی عوکه کنهیا بود از بطن او چهار پسر
 بوجود آمدند بزرگ اینها کرن نام داشت با کاف تازی و یای بی نقطه هر دو مفتوح و لون ساکن گویند
 خیل شجاع و سخی بود و چنانچه تا حال راجهای سخی را در هند کرن وقت گویند دوم چلشتر یا جیم تازی
 مضموم و وال بے نقطه ثقیل مضموم متحد با یای هوز و نشین نقطه دار ساکن و تازی تشرشت ثقیل مفتوح
 بے نقطه ساکن سوم بسم یا یای تازی کسور متحد با یای هوز و یای معروف ویم در آخر او را قوت
 پیلو انان پندارند چهارم ارجن که او نیز بسیار دلاور بود و تیر و کمانش مشهور است هندی قدیم نیز ارجن
 بان ارجن سے نامند بان یا یای تازی و الف و لون هندی تیرانا سوز و دلبهر دیگر از بطن زن دیگر
 داشت یکی مضموم مکمل با لون مضموم و کاف تازی مفتوح و لام ساکن و دوم سدیدو نام داشت با سین
 بے نقطه مفتوح و یای هوز ساکن و وال بے نقطه و یای مجهول و واو مهمل بهرزه خواهر عیانی کنهیا
 زن ارجن بود و سوم بهر پتی با وال بے نقطه مفتوح و یای بی نقطه مضموم و واو مجهول و بان
 فارسی ساکن و تازی تشرشت و یای معروف در ان ایام که خدائی با دختر خال مثل این زمانه در دنیا
 میبود نه بود حالا دختر خال و عم و عمه و خاله را بلکه دختر همد خود را مانند خواهر عیانی حرام مطلق میدانند

در دست چپ را که خواهر کنهیا و زوجه ارجن بود بوقت ضرورت همه برادران ارجن که مذکور شد خواهر
 اعیانی خواهر علقاتی سوای کرن که از اینها جدا زندگی میکرد و تصرف خود می آوردند و این عمل در میان
 شان مذموم نبود و پرده هم در مذاهب اینها نیست بلکه بر اینها چه موقوف است که سوای اسلام
 هیچ ملتی زن از مرد و نمیکرد لیکن چون بے پرده گردیدن زن در شرفای اسلام بر معیوبست و شرف
 ملی دیگر هم در بلاد اسلام زنهای خود را و پرده نشانند و می نشانند و سوای پرده غیرت بر اسلام
 ختم است در مذاهب هندوان رقص و سرود داخل عبادت می شمارند و دختران را اجاسی می گویند
 همیشه تعلیم رقص میگیرند و پسرا ن شان نیز ساز می نوازند و رقصیدن برای مرد هم عیب نبود و این
 در مشرق دیگر غیر هند و لیکن هندوان کاملان فن بوده اند دیگران ناقص و در شیخی لغوی دیگر گفته
 نیز رقص و تقلید ساز زن یاد گیرند تا در مجلس اعیان زن و دختر ابرقصانند و خود نیز برقصند و تقلید
 آنها اصل میان پسران هند باشد که اسکا شان مذکور شد و اولاد و ندر اشته برادر کوچکش که احمی بود صحبت
 شد و کمیارا جید شتر و دیگر برادرانش سوای کرن برین آورد که با هم جنگهای عظیم و در این
 قتال را در هندی مهابارت نامند با سیم و های هوز و هر دو مضحک و الف و های تازی متحد با های
 و رای بے نقطه مضحک و تازی ترشت ساکن شیخ ابو القفص وزیر اکبر پادشاه فرمانروای هند و برادر
 بزرگش علامه شیخ ابو الفیض فیض و فیاضی تخلص و دیگر کاملان فن انشاء عفا کند و سوانخ مقتدیایان
 مذکوره را بخوبی ترجمه در فارسی کرده همچون شیخ عبدالقادر بدائی نامی بے از با عشت غلوی شیخ غلوی
 عداوت کلی با و داشت ترجمه کتب هندی را که حکم پادشاه اتفاق افتاده دلیل قوی بر کفرش قرار داد
 بتانی چند بر و بست و در تاریخ بدائی که سر مایه عراوست رسوا کرد و آدم بر طلب اصلی و پدر شتر
 بادل بے نقطه مکتوب متحد با های هوز و دال بے نقطه ساکن و رای بی نقطه ماقبل الف و شین نقطه دار
 تازی ترشت هر سه ساکن برادر اعیانی را جید پادشاه است و او را و پسرنامی بودند یکی جرجو دهن که سر را

لشکر بود و در هم و سازین جرج و این با هم تازی کسور در اسی بی نقطه ساکن و جسم تازی مضموم و در
 تخیل و دال بی نقطه متحد با های هوز مفتوح و نون ساکن و سازین با دال بی نقطه مفتوح و سیز
 بی نقطه و الف و سیز بی نقطه مفتوح و نون ساکن و راجه کرن پسر کلان یا نهم کرن در اصل پسر
 از پانزدهم که عذر او باشد و سبب شده و شدنش بود میت شمس این بود که راجه با نهم
 از پانزدهم بی نقطه شده بود و اندازش که گشتی نام داشت حکم شود هر چند پیش از یوتا معیار بود و در
 با دال کسور و یای تخیل و واد مبدل هجره و تازی قر شده مفتوح و های هوز ساکن یعنی مقرب
 و نگار الکی و عاصیه که اتمایا شده این فضیلت نزد جماعت مذکور منحصر در انسان نیست و اما
 غیر انسان و نباتات و احوار و کواکب هم منتفح باین صفت اند و حال آنکه این معنی در من نشین کرده
 با تیر داشت که آفتاب با گشتی جفت شده بود و پیری که از بطن او بود و آمد موسوم بکرن شد چنانچه
 که در وقت بیست و یک بار با عکالت و آب و بار و آسمانها و دیوان و پریان و طایفه فریان و اینند و در آخر
 اندر کسور هوز و نون ساکن و دال بی نقطه مفتوح و راسی بی نقطه تلفظ در آید جایی او پیوسته
 آسمانست در محلی که پریان و در بروی او میرفتند آن مجلس اندر کا اکاژا در هندی نامند از خود
 همان اندرست اکاژا با هجره و کاف تازی متحد با های هوز و در مفتوح و الف و راسی تخیل مفتوح
 با الف پیوسته معنی مجلس اجد اندر و کاف تازی و الف باشد علامت اخلافت هندی زبان باشد
 گویند که از همین جهت هرگاه که ارجن تیر بشکند مدومی انداخت بحد و جدا شدن تیر اکاژا نشن عبار تیر گشتم
 لشکر بان طرفه ثانی کور میگرد و باران شدید با لنگر بزرگ بر لشکر او می بارید و پسر راجه جدا شد و در
 نهم داشت و تهرم با دال بی نقطه متحد با های هوز و راسی بی نقطه هوز و مفتوح و سیز ساکن یعنی عفا
 راسخ و پان سخن و غیر لیکن اکاژا بود و بقصیده خود هر چیز را آدم و اصل بحق و صاحب که اتمایا بر
 پندارند که بظاهر از قسم لشکر زده و زکال و لاسی که چاه و مخصرات و اهره باشد آن مختصر هر دو لشکر است

چون بود و ده چو فی لشکر جبر جود من و سجد و چو فی لشکر جید شتر و ار جن بود لیکن راجه جید شتر
خودش جنگ نرفت ار جن را سپه سالار لشکر و مختار صلح و جنگ ساخته بود و چو فی با جیم فارسی من
معه باهای اوز و او معروف و نون کسور و یای معروف بود و دوشش کمره را دم راگزید و
حساب اهل هند صد لک و لک صد هزار الموز هر دو لشکر با هم بنگیده تمام شدند کهنیا رنجان ار جن
در این سر که بود رتبه بارای بی نقطه مفتوح و تاسی مستدرت ساکن متحد باهای اوز و سوارای قدیم چو
هندست بهشت سواران بر رتبه سوار شده جنگ میکردند و بان باهای تازی و الف و نون و زبان
فارسی محافظه را گویند چون باغبان و دربان و پاسبان هیأت رتبه این است که از چوهای باریک
که خوب تر شمشیر باشند برچی سازند و آن را بشتر لات یا قاش سفید بپوشانند و زینش را اگر با
لشتر قش را جانش باشد بر بیهان رنگین یا پوست بید بسبب فستق و درهای کوچک سواران
بیشتر است و پیش الا پشت سر صاحبش که آنجا نگه گذارند بر بیهان و قاش بپوشانند از افتادن
ایمن ماند و این برج را بالایی و پای چوبین و در که بصورت دایره است و در وسط حقیقت آن که مرکز
مرکز دایره هستند چوب در کنده و وصل کرده سیلی از آهن در سوراخ آن چوب کنند من بعد از آن
کنده چوهای دیگر بعد وصل کردن بمرکز بهیچ آن دایره مثل خطوط موسوم به باغضافه اظهار وصل
کنده باشند لیکن آن هر دو پایه بین و بسیار آن برج میباشند و این یکی پیش و دیگر
پس و مجموع این هیأت را به چیرهای پشت که از چوهای باریک درست کرده چرم گاو بپوشانند و دیگر
در و طرف بین و بسیار آن نیز دو پایه در چوبین بصورتیکه مذکور شد و وصل کنند تا مجموع چهار پایه در
و بسته باشند من بعد در این ماهی پشت چوهای درنده و ده لک دیگر مجموع آن پایا چوب در
باین صورت وصل کنند که یک سرش بجانب بین و سر دیگر بجانب بسیار باشد و هر دو سه این چوب
سه باشد مثل شیار که رنجان وقت سوار شدن صاحبش آنرا بر گردن و گاه در زیر میگذارد و آنرا

براه رفتن می نمایند پس تمام باگردن گاوان سبب چارها صاحب خود را بمنزل میرسانند
 و رتبه سه آدم سوا می آدم سوا می رتبه بان که جای نشستن او بران چتر درست از چتر
 باز یک بچرم گاو پوشیده شده است بخوبی می نشیند حالا هندوهای تجارت پیشه یا
 که از قسم مرافعات رتبه نگاه میدارند و الاچوپاله باجیم فارسی مفتوح و واد ساکن و باب
 فارسی و الف و لام مفتوح و های هوز ساکن و یا هر چه تمام تمام از اجنیت اگر هندوان
 بزرگ ساخته اند از فیلان بجای گاوان کار میگیرند و راجه دیگر هتسم جانور را از نوع
 زیر رتبه میگیرند تا پیش و بزرگ هم صرفه نمیکرد گویند رتبه کلانی ساخته بود که آن را شفت و جا
 اسپ میکشیدند زمین آن رتبه بر خود شش و خدم و تبع منقسم شده بود و بوجیه در و الان
 حد اینها و دیوارها میان آنها و خدمه حاکم باشد و در رتبه کلان هم دیوارها از چوب و
 ساخته بقماش می پوشانیدند تا جن باسیم و های هوز و مفتوح و الف و جیم تازی مفتوح
 و کسور نیز اول فصیح و زبان شاهجهان آباد و ثانی زبان کثر زبانان و دیگر باجیم تازی مفتوح
 و یا ای ساکن و نون و کاف فارسی پر و مفتوح و رای بی نقطه ساکن نام شهرست از شهرها
 مشهورند با بکله کنهیا رتبه بان ارجن مثل دیگر رتبه بانان که خدمت آفا کنند بود بلکه مرشد بود
 و خاک قدش را ارجن و پر او را شش چشم میکشیدند لیکن چون کرن برادر بزرگ ارجن با چتر
 که حریف این فحاحت بود در نهایت رتبه و احدی تاب تیرش نمی آورد و کنهیا برای صیانت ارجن
 نیز طرف ثانی بجای رتبه بان سوار می شد چنانچه هرگاه کرن تیر می انداخت چهار قدم رتبه سوار
 ارجن پس میرفت و بقیه که ارجن تیر میزد رتبه کوهی هفتاد و دو قدم از جای بجای شد با
 هندوان این قدر تفاوت از برکات نشستن کنهیا بران رتبه بود و الا کرن ارجن را بیک تیر
 میکشید باین دلیل که کنهیا مد و کار ارجن بود پس نور خدا فی دشت آفرین بر کرن که با وجود

نشستن او تاراج برین را تیرش حرکت میداد تمام شد این دوستان حالا باید شنید که چون کنیا
 مرد و جنگنا آتمه پیدا شد باجم تازی و کاف فارسی هر دو مفتوح و لون ساکن و لون مفتوح
 و تازی مسترست ساکن متحد باهای هوز گویند که مالک این عصر همان او تار و زیار نگاه او در
 او و لیس بکنار دوریای شورست اگر چه خدمه کثیر از هندوان در آن بقعه که مقام اوست میباشند
 لیکن کلید هر دروازه بدست مغلهاست و توار شنیده شد که در وقتی مغل موسوم بصلح ایگ
 از ولایت ایران تواران العلم عند الله و او و لیس شد چون نادار محض بود شب گرسنه خواب
 صبح که بادل بریان سیرکنان قریب آن بقعه رسید از مردم پرسید که اینجا مقام است که آدم شنید
 گفت آهستانه در دست و پاره از تفصیلت جگر ناتمه نر بیان کرد مغل در عالم زمانه کشی آتش جود
 و فلاکت خود است که داخل آن مکان شود هندوان نگذاشتند مغل گفت که این آستانه که
 خدمت نیست نیکو دارم تا و قتی که آب سواری و هزار روپیه نمیگیرم خلاصه اینکه سه شبانه روز دیگر
 صاف برو گذشت که از اسباب برخواست هر چند هندوان آب و طعام آوردند و محبت نکرد و روز
 چهارم جلن ناتمه خود آمده دستش گرفته در بقعه آورد و طعام و آب خورانیده آب و نقد کرد
 با و او مغل هر دو را در کرد و گفت که من برین آستانه باران رسیدن بر تیه کمال نشسته بودم
 حالا که بخواهم خود رسیدم کجا بروم جلن ناتمه چون او را در راه محبت خود ثابت قدم دید تهنیت
 آن بقعه را بدو سپرد و دیگر پستداران خود را باج فرمائش ساخت بعد از این پنج روز او رفت و تهنیت
 مالکش مبالغه بیک بود بر کس هر چه میخواست میداد و مانند آن ماندن مردم در آن بقعه موقوف
 بر حکم او بود اگر ده کس را بیرون میکرد کس دم نمیزد اگر ده آدم لورا در بقعه جا میداد احد
 نفس نمیکشید بروایتی هندوان نیمخورد و آتش را نیز خورند لیکن بعد ازین او را ظاهر او باطن
 باسلام نموده است لَعْنَةُ اللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ حالا تهنیت آن مکان چنانچه

اولا و صالح بیگ است شب و روز بگین ناته پستی مشغول اند و در میان خود
شان نیز مشبه بکفار است سوا می صلیح بیگ چند کس دیگر هم همین صورت خاک خبیث ابدی بر خور
ریخته اند چون در هندوان رسم قدیم است که سوا می انقوم خود هیچ نرقه بان نباید ریخته اند از دست
نرقه دیگر میخورند بلکه سوا می آنچه در روغن بریان شود از چیزهای دیگر هم اجتناب دارند و هیچ نرقه
با نرقه دیگر طعام در یک قاب هم نهند چنانچه نفسیانش بجای خود آید و بگین ناته حکم کرد که هیچ
نرقه نهند و آن هم هرگاه با سنان من جمع شوند باید که از هر یک طعام جدا نکنند لهذا اکثری از
هندوان کثیر القصب با و لیسیم نیروند او تار و اهم نه کلنگ نام دارد بانون یکسره
های هوز ساکن و کاف تازی و لام هر دو مفتوح و نون ساکن و کاف تازی در آخر گویند و این
دوره کلک سخنان بر همین متولد خواهد شد و او را هرچی هر سندر نیز نامند باهای هوز مفتوح و در
سبب نقطه ساکن و جیم تازی و یای معروف و باهای هوز و رای بی نقطه ساکن و سیم مفتوح و نون
ساکن و ال سبب نقطه مفتوح و رای بی نقطه ساکن و مولد او شتر سبب سبب سبب با سیم نقطه
و نون ساکن سبب سبب و تافل چون عنبر قنبر و بای تازی مفتوح و سبب باهای هوز و لام ساکن
شبه سبب و در هند بعضی مسلمانان بعد بکتاب نوب خود نا آشنا او را و حال قرار دهند و این خلط
افضل است و حال کجا و سبب کجا این هم همین عقیده می ماند که بعضی هندوان سبب ناید که علم
مذهب خود برید پدید را که از ازل تا ابد لغت بر و یاد دهند و پندارند و بجای خود از شادی و
گنجند با این نسبت که هم مذهب اینها بود چه میان خود با گویند که هندوان حالا از سبب شاه
که مسلمان است مغلوب شده اند و در لام سابق همیشه بر مسلمانان غالب بودند و بعضی مسلمانان
از قبیل یتیم و پسند آن ملای کتبی هم مصدق اقوال این جماعت شوند ملای از ملای کتبی و
فیض آباد و مردم که خیل متعصب بود و هندوان را نخس محض میدانست روزی هند و بچه که

ملازم پدرش بود از احوال شیعه و سنی بلفظ ابرانی و تورانی سوال نمود ملای مایهون
 سرحدف آمد که چون یزید حضرت امام حسین علیه السلام را با ولاد و افر با حکم پروردگار عالم
 و درجه شهادت بایشان روزی شد از حضور خداوند حقیقی خلعت سبز برادر کلان که حسن علیه السلام
 نام داشت مرحمت شد و خلعت سرخ برادر خور و که امام حسین نامش بود و او را در خمیه
 اهل عصمت زنی بود که در بار و چخانه او جاق گرم میگردان زن کودک شش ماه از بدن خود
 تا خود داشت چون یزید یان بآن پیچاره رسیدند خواستند که آن طفل را بقتل رسانند زیرا که
 از اول چنین مقرر نموده بودند که احدی را از قسم مذکور در اولاد و اتر باسی امام حسین علیه السلام
 زنده نگذارند و با دیگر قرض نکند زن مذکور گویند عورده گفت که این طفل را حلاقه با امام حسین
 علیه السلام نیست کشتگان بر سر رحم آمده دست از قتل آن کودک باز داشتند چون آن فتنه فرشت
 زن مذکور بایران رفت و آن پسر ها بزرگ شده بقدرت الهی با و شاه ایران شدند و در بسبب
 اجداش نمودر فضیله که مقرب بایرانی هستند اولاد همان کودک اند نام او زین العابدین علیه السلام
 بود و ایرانیان او را هم امام زین العابدین علیه السلام میگویند و این غلط محض است زیرا که همراه
 امام حسین علیه السلام سوا سی امام قاسم کسی زیادت آید داشت که او را امام بگویند و این سی و یک
 که در محرم رسم ایرانیان است بر آورده یزید است و زین العابدین هر سال در محرم گریه
 امام حسین علیه السلام میکرد و گریه خلاف مرضی مذست زیرا که حق تعالی بعنایت خود در شهر شهادت
 بایشان از زانی داشته که نصیب بچاکس نگردیده پس گریه برای چه تمام شد اسمای او تارها که در
 فتنه منفر اند حالا شروع کنم قصه دیگر تاشای و ووم در ذکر بوجود آمدن نوع انسانی و
 انقسام فرق فشیلات و زلیات هر فرق و مستعدات نشان حکایت گویند نخستین انسانی از
 به خدا آمد و موعود شد بر زمین چون نگشتن سیاه و اولاد کشتی بر رسید به جبهه نوحی شدند که

بسندهی اثمار برین نمند اثماره با هنره و تاسی تسهیل ثقیل متحد با بای هوز هر دو مفتوح و لطف
 و رای بی نقطه مفتوح و بای هوز ساکن عدد و مجده را گویند و برین بابای تازی و رای بی
 هر دو مفتوح و نون ساکن بمعنی صفت و نفع در فاصت مراد از نوع مصطلح منطقیان نیست
 بلکه بمعنی صفت و قسم و طور نیز استعمال پذیرد پس برین ازین سبب که از سر بر مایه و نون آمده
 است و فتنه از میان باشد کار او بخیر و علوم و تدیس پدید و تکمیل النفس و پیدا کردن نان گداز
 باشد برین نوکری پیشه بر ذیل ترین بر همان است و آقای او در مذہب هند و آن جنسی
 زیرا که برین معلم و مرشد و راهنمای این سلسله است و در نوکری نوکر از کار کردن و آقا از
 کار گرفتن هر دو مجبور اند و گاه باشد که نوکر در کار بسته کند و مورد عتاب آقا شود و برین صورت
 عتاب مرید بر پیر ثابت گردد پس وای بر مریدی که پیر امور دقیر ساخته استخوان خود در آتش
 و وزخ نماید ازین سبب است که ارباب علم هر فرقه نوکری را علم فروشی نامند و هر چه از قسم
 حاصل گردد و ثقیل باشد یا کثیر بهمان قناعت نمایند و در نوکری همیشه نفس مرید میباید و
 انسان را از سعادات باز میدارد و با جملہ برین را باید که خود متوجه تحصیل علوم و تکمیل نفس بود
 و هر چه بطریق پذیرد است آید اوقات بسر برد تا گدائی نکند و رحم و شفقت بر هر که ضعیف
 از دست شعار او باشد و بسن زنا را برای اظهار شرافت و فرق در برین و غیر اینها
 اختصاص با و دارد و بعد و جو در فتن برین آدم دیگر از بازوی بر ماسه بیرون کرد و
 بچتری موسوم شد چتری با جیم فارسی مفتوح متحد با بای هوز و تاسی قرشت شد و
 بی نقطه کسور و بای مجهول مراد کتری و مغرق در هر دو کاف تازی و جیم فارسی کار او
 تشبیه زون و ملک گرفتن و قلعه کشادن و پرورون و تنها من نوع انسانی و خدا متکذرا
 برین است و برای حفظ شرافت و تفوق هر دو قسم دیگر که بعد ازین ذکر کنیم زنا را هم از این

یافته چنانچه حالاً علی العموم همه کترین زنار بگردن دارند اگر زنارشان بیش برهن گشته
تا و قنیکه زنار دیگر بگردن نکنند حرف زنند و ساکت باشند و هر چه بگویند یا ستاره بگویند
هرگاه در میان دهر زنار زنار را بر گوش گذارند یعنی از دوش بلند کرده تا گوش برسانند
بالجمله بعد از کتره انسانی که از ناف بر جاسر بر آرد و او را بیس میگفتند بابای تازس میگویند
و یاسه ساکن و بیس بی نقطه در جسر شیوه اولادش تجارت و دو و کاذا ر سسه در
باشد و همچنین بعد از بیس شخصی از عقب پای بر جاسر آید و بشود در شهرت گرفت باشین نقطه
مضموم و بر او خفیف و دال بی نقطه در اسی بی نقطه هر دو ساکن بنوعیکه چار حرف سه حرف
در تلفظ یافته شود کار خود در خدمت کردن هر سه صنف اول باشد شود و در هندی بعضی آدمی
کم قدر باشد کفره مخبره اهل اسلام را نیز داخل شود در شمارند و این گمان از راه خصوصیت است
نفس الامیرین است بلکه در مسلمانان قید شرافت زیاده از هندوان است گاهی شنیده
نمود کتاب نیز مرقوم است که پادشاهی از پادشاهان یا امیری از امرایا شریف یعنی از شرف
این مشرقه رقصیدن زن و دختر خود داشته باشد بلکه احدی از زریلان این فرقه هم
مثل خراش و خدنگار و سقا و چوبدار و دیگر جماعت بازاریان چون عطار خواه باج اوبه
که اصطلاح هندوان است خواه عطر فروش سموم نیست که زرش بر تصدین رخصت
بلکه اگر زرش این حرکت کرده باشد و خبر باو برسد همان وقت بکشتن آماده شود و در حجاب
هند همیشه این رسم بود که دختران حواله بر قاصان و ساز و آزان و خوانندگان میگردانند
حال زمان روایان چنین باشد و اسی بر دیگران و گاهی هندو زنان از مردان و دیگر
این همه پرده نشینی ترک ر قاصی او محبت مسلمانان یاد گرفته اند حالا اگر کسی هندوئی گفت
بگوید که خود ازین خود را بفرست که حرفی با و دارم مستعد قتل و شتم خواهد شد اینقدر قهر

همین است که زلش در پرده می نشیند و اگر بپای پرده راه میرفت آمدن او را بجز آن شخصانی
 چه بود و نیز در هندوان بعضی کتر بایان فیل نشین و ختران بپندوان به قوم خود که دلالی و پیشه
 رزایل مثل نخود فروخته و حلو اسازند و ازین قبیل شمارشان باشد بدهند در شاهجهان
 شخصی از کتر بایان صاحب فیل و باکلی بود و داماد برادر کلانش در سواری او صراحی بر میگردانید
 و در مسلمانان صاحب پیشه رذیل را مثل خدمتکار و سقا و فیلبان و فراش و عطار و حلو فروزان
 و نان پز را پاجی و اندر برهمنان چه موقوف است که مرد شریف صاحب منصب ده روپیه در ماه
 هم یا نیلیا بکس که پانصد روپیه مشا هروی یا بدست امت روانی دارد تا بقا و غیر آن و بازار
 دیگر چه رسد بلکه بعضی امیران جماعت مرثیه خوانان را نیز لائق نشستن در مجلس سوا محمی عدم
 نمیدانند این پیشه را هم شرفا بیشتر معیوب میدانند بخلاف هندو که برادر کلان و بر میرزایان
 و قتر امیری نوکرست برادر کوچک که چه بگویم هیچ میفرودند و آنچه از بعضی از ازل اسلام شهرت
 دهند که در ایران این قید بانیت بازاریان و اهل در خانه بادشاهی هر دو در غرت برابر اند
 غلط محض باشد البته از رزایل تا شریف آنها هم تفاوت بسیار است پسران اعزّه تا روضه خود
 که شمر ثوابت عیب میدهند اگر سیدی خیاطی و صنعتی نان بپزند و شخصی سبزی فروشی یا سنگ
 پیشه خود سازد و روبروی اعزاد شرفا حکم نشستن نخواهد یافت از آنکه طرف در میفروشد
 گمان استواریت کمالا اصل برهمنان چهید و قسم اند چتر باین و عوی آن دارند که در زمان سابق
 جمیع فرق برهمنان بر نایب چتر شده از دست کتر می و آنچه او در دیگر پنج بدست خود نموده
 نموده اند لیکن حالا سواهی نرفته سارست برهمنان چتر شده بدست کتر می نمی خورند و در تالیان
 نیز مشارکت نکنند غذای کتر باین سواهی کسیانیکه پیشه شده اند گوشت و پلا و جاشد هرگز شسته
 که بدست آید بخورند الا گوشت گاو و گوشت خوک از ترس مسلمانان نخورند و اگر جایی بدست

اجتناب هم ندارند لیکن چون از کثرت سکونت در بلاد و دارالملکوست اهل اسلام عادت بخورد
آن خداوند شاید بروقت پیشتر نیز غلبت بآن نگنجد و اگر در شهر که حاکم آنجا هستند باشند
و او شوند آنوقت باید دید که اگر راجه آن ملک از قوم راجپوت است یا جای یقین ثابت شد
که خوک میخورد و اگر از قوم دیگر است و ران هر کس داخل دارد و هر حال اگر حاکم خوک میخورد و یا
هم میخورد و الا فلا لفظ سارست با سیدین بے نقطه و الف و رای بی نقطه و سیدین بے نقطه
و تاشی تشرشت ساکن و بعضی رای مصلح را که درین لفظ است رای بی نقطه ثقیل خوانند ظن غالب
اینکه صحیح همین باشد و شیو با بای تازی مفتوح و یای ساکن و شین نقطه و اهر و ساکن و فون مفتوح
و و او ساکن یعنی هندوی پر پیژگار متقی مرتاض عبادت پیشه که از خوردن لحوم حیوانات اجتناب
کلی داشته باشد و راجپوت بارای بے نقطه و الف و جیم تازی ساکن و یای فارسی مضوم و و او
معروف و تاشی تشرشت ساکن و در این سرفه در احوال کتران بعد ازین خواهد آمد باطله ساکن
کتران بافضل یعنی از مدت مدیدی جمیع بلاد پنجاب که باین پنج نمره قسمت باشند پنج نمره کوراست
ستلج و بیا و در آوے و جناب و جلم پنجاب لفظیست فارسی مرکب از لفظ پنج و آب و وجه تسمیه و اتم
آن زمین در میان پنج نمره کوراستلج با سیدین بے نقطه مفتوح و تاشی تشرشت ساکن و لام مضوم
و جیم تازی ساکن و بیا و بابای تازی کسور و یا و الف و های و ی و آ و خ و وای بارای بی نقطه و الف
و و او کسور و یای معروف و جناب با جیم فارسی و فون اهر و مفتوح و الف و بای تازی
در حشر و جلم با جیم تازی کسور و های و ی و ز و ساکن و لام مفتوح و سیم ساکن و سو و
پنجاب با سیم دیگر هم کتران یافته شوند لیکن چاعتی که در سرب بلاد پنجاب می باشند
میان اینها مشارکت نان و قلمی نیست و سیم دلیل است برین که قریب میان اینها و
میشود زیرا که در هند و ران و تشریکه میدهند که در یک طرف با و چیز میخورند و در طرف

و فخر نیز همین حال دارند و بعضی کترینان که از مدتی پنجاب را گدازشته سکونت در پورب
اختیار کرده اند پنجابیان با آنها چیزی در یک طرف نخورند و قرابت هم اتفاق نمی افتد و اگر کترین
پنجابی از صد سال در پورب وارد شده باشند و با کترینانی که همین قدر مدت بروردشان
درین ملک گذشته قرابت بهرسانند مضائقه ندارد لیکن بپنجابیانی تازه وارد و با آنها
طعام خوردن و قرابت جائز نیستند لهذا کترینانی که از پنجاب در بلاد پورب وارد شده اند
و از باعث حصول فلاح درین ملک همین جا اقامت میگزینند هرگاه بپنجابیان میشود و بر
شادی بولن روانه میکنند و همین که فخر اتفاق گفته ای می یابند آنرا فرستاده و اما در آنجا
طلب می نمایند یا دختر آنجا میفرستند تا درین صورت طلبه بپورب بپوشند و بعضی کترینان
که از مدت درازی در پورب سکونت گزیده اند و آمد و رفت پنجاب ندارند آنها بوجهی گفته میشوند
پنجابیان با آنها شریک طعام نشوند و قرابت هم منتهیست پوربیان نیز از طعام پنجابیان محروم
سکند دارند و کترینان پنجابی هم با هم مشارکت در طعام و قلیان دارند الا آنقدر که در میان
اینهاست که آنهار از زیل و کمرش بردارند و هرگز با پنجابی چیزی نخورند و قرابت هم نکنند و فخر
کترینان بر جمیع فرق هندو و مسیحی برتری که بعد از برهمن چترتی زنا شده اند و صاحب تخت و تاج
نیز همین مشرقه بود و بعضی نادانان که کتب را ندیده اند گمان برند که چترتی را چه نسبت
زیرا که ششواخت هندوان سرفراز ترش بستان برهمن است پس اگر اجموت شریف تر از
کترتی باشد باید که برهمنان طعامی را که اجموت نیز نخورند و این گاسته نشده است و نه
شد یا هر اجموت زنا بگردن داشته باشند این نیز غیر مرغی بمخلاف کترتی که حالا هم صارت
که مشرقه مشهور برهمن اند مشارکت طعام و قلیان با این مشرقه دارند و هیچ کترتی به زنا
نمی باشد و اجموت مقابل کترتی شود و مشرقه میشود و صاحب تخت و تاج در هندوستان همیشه

کثرتی بود و از مدت معنی که در کتب مذکور است این فرقه بهر سیده تفصیلش اینکه راجع بود
 بهند بعد و دانش نیز زاده از و باقی ماند چون بعضی و رت استحقاق میراث و هشت مالک مستند
 پذیر شد و اعلم ز بنی اعلم خود را از خجسته که شریک طعام و تلبیان باو نگردد و بداند دلیل کرد آن
 از بیم جان جلای ملن اختیار و متفرق شدند و هر یک بطوری اوقات گذاری مشغول شدند و
 بعضی ذکر سینه شدند و بعضی داخل اهل حسد و باطل آن مسکینان از پیچ پیشه برای تحصیل
 نان عاقل کردند و چنانچه تا این وقت بهین بلا اگر قرار اند و بعضی را چپوت در هندی فرزند و باو
 چه راجع بعضی باو شباهت و پوت فرزند را گویند این لقب همه از قبل علقه شدن کور بعضی است
 تشبیه آن پس بر اجپوت همین است که از بطن کثیر بود و اگر شرافت از والدین میداشت محتاج این
 لقب نمی گردید آموخه هر چند سبب ز بنی اعلم او بر همان نیز با او طعام در یک ظرف نخورد
 و ز نار هم نیافت اگر بر همان رخصت میدادند غرضی است حالا هم جمیع فرق همین حال دارند
 که ز نار غیر اجازت برهن می بندند بعضی از اجپوتان و فرق دیگر که بدولت میسرند بر همان
 را ز نار داده رخصت ز نار بستن میگیرند اگر کسی درین سینه قائل داشته باشد از بر همان چنان
 حکم حل این عقده نماید اما اصل بر همان کشیر افضل و شرافت این فرقه اند علمای نجاری
 درین ربط گذشته اند بعضی از علمای اینها ترک لحوم کرده اند و باقی همه زن و مرد و شان گشت
 میخورند و سبب است که مذکور شد این فرقه را قلع با کثرت نسبت نردان اینها همه گوشت میخورند
 وزن تا وقتیکه که جدا نکردند میخورند و سن بعد جز کثرتیان همین حال دارند و دیگر قنوجیان
 بر همان قنوج و قنوج با قاف یکسور وزن شدند و متفوح و و او ساکن و جمیع تازی نام
 شورشیت و در نهاد بر همان آمار انجمنی ناسند اینها نیز گوشت میخورند و بعضی که در کور
 باشند و جز آنکه در بر همان بعضی از لحوم اجتناب دارند و بعضی بی کلف میخورند و بعضی از کاف

همه هندوان اجتناب کلی دارند بلکه خورنده این گوشت را اندوخی دانند و در میان مسلمانان
فرقه نیست که گوشت بخورند همه بر سینه کار اند و بر گوشت چه موقوفست بعضی بقول رانیز میخورند کمتر
بپایز میخورند و سیب میخورند و کالیست بکایت مشهورست میخورند و از پیاز اجتناب کلی دارد و سیب پاز
و زردک و شلغم میخورند و از شلغم لعنه کمتر این هم کناره گرین اند و در بین چند فرقه هستند هر فرقه
نان از دست بنی امام و اقربای خود میخورند لیکن برهن اینها که پیر این فرقه است گو باشد با کاف
فارسی مفتوح و و او ساکن و رای بی نقطه ثقیل جمیع اصناف مسلمانان از دست او خورند لیکن برهن
از دست اینها میخورند و شهر فرق بین روستا اندا کرد و او ساکنی اگر و او با همزه و کاف فارسی
هر دو مفتوح و رای بی نقطه ساکن و و او مفتوح و الف و لام مفتوح و های هوز و ز و بعضی لام
ساکن و های هوز در آخر ندارند یعنی اگر و ال این فرقه حابدان و پیر سینه کار اندا اگر کسی نام گوشت
رو بروی یکی از اینها زبان آرد از صحبت او کناره گرین شوند و شود از همه بیشتر است این جامع است
با هر چه چنین جا با جیم تازی و الف و تازی تست ثقیل دیگر کنی با کاف تازی مفصوم و وزن
تازی کسور و یای معروف قومی است در هندوان موسوم بکایت که دیگران آنها را سوز نامند
بقوله نشان در حق خود این است که ما کایتیه بنیقیم بلکه کالیست ایم یعنی از تمام بدن بر صابر آمده ایم
بخلاف برهن که از سرش بر آمده و پستی که از بازو و پس که از ناف و شود که از هر دو پاستر کشیده
کایتیه با کاف تازی و الف و یای کسور و تازی تست ثقیل متحد با های هوز ساکن در آخر کایتیه است
یا کاف تازی و الف و یای مفتوح و یی بی نقطه ساکن و تازی تست در آخر کایتیه است
بدن را گویند و کایتیه مشوب ببدن زرد و چشم درین و حوی حق بجانب اعوذ این فرقه است
در آنکه شود و در میان کایتیه که نماند چته از دست هر سه فرقه اولی که برهن و پستی و یی کشیده
میخورند و شلغم و سیب و پاز و زردک و کالیست و کایتیه و کاف تازی و الف و یای کسور و تازی تست

تنبوچی و گوردیگران نان از دست کسی نخورند خواه برهن باشند خواه چتری خواه بیس خواه کاتبه
پوشیده نمازند که کاینه منقسم بدوازده طبقه است گویند که بعد نشان دروزن داشت از طبقن زنی چنان
پسر بوجود آمدند و از طبقن زن دوم هشت پسر و از آن میان دو طبقه بدو صورت اندوزین صورت
چهارده مشرقه میشوند و پنج یکی ازین چهارده در شان و قلیان مشارکت با غیر فرقه خود جایگزینند
لیکن از دست برهن تنبوجی و هر که مثل آن همیشه با تامل بخورند خلاصه اینکه این مشرقه حوز را از
اولاد دهرم راج نامی شمارند و وجه خود را مقصب بچهر گیت سازند و دهرم راج با دال بی نقطه مفتوح
متحد با های هوز و رای بی نقطه مفتوح و میم ساکن و رای بی نقطه و الف و جیم تازی در آخر و چتر گیت
با جیم فارسی و تازی ترشت ساکن و رای بی نقطه ساکن و کاف فارسی مضموم و بای فارسی ساکن
تازی ترشت ساکن در هشتاد و دهم راج بقول ایندیا پسر برجهها باشد و فرقه دیگر اند که خود را ملحق
می سازند لیکن کاتبه آثار ایهقومی خود قبول نداشتند نام آنجا هست انانیا باشد با هفت مضموم و نون
الف و نون غنه و با و الف در دفتر خانه بادشاهی مرزایان دفتر که بشدی مقصدی گویند همین فرقه
کاتبه اند این گروه در علم سیاق حدیل خود دارند و زن و مردشان از گوشت و شراب اجتناب
نورزند گر کسیکه بشنوده باشد و کثرتی در سیاق فارسی شاگرد کاتبه است او نیز بشیر نوگری در
دفتر خانه میکند لیکن کثرتی سپاهی و عامل پیشه نری باشد و کاتبه اکثر یا مرزای و قدرت یا قاتل و کلو
یا زمیندار و کثرت سپاهی و عامل پیشه لیکن هر که در میان ایندیا خود را بصورت سپاهی همسازند و
عامل پیشه است شجاعتهما از و بطور میرسد که سالنای دراز یا دگر بماند در عالم شراب بشیر مقصد
و الواف بر دم مراعات نمایند و در حالت بشیری نیز حسن سلوک با دوستان و آراستگی خانه
زیبا عادت این گروه است پس در شرافت بچگونه از چتریان کمتر نیستند و از باعث تحصیل علوم
و توفیق بران و ترک و تشبیه و تقوی که بعضی ازینهار روزی مشاهده میشود و تشبیه و عدیل برهن

و بعضی از وی ترک خوم و نگاه داشتن تسبیح چوبین و دو کا نزاری شبیه پیش از اینکون و اخلاص
 درین رهط کمتر بعضی که بصفا رزیده متصف و ای محض اند آنها را شود و نیز نمیتوان گفت و برکات
 چه موقوف است بر ای پاجی چه موقوف است طبع بازاری بی قید شود درست لیکن شود و راست همان
 باشد که در میان اینها گاهی آدم موز صاحب کمال مهر بد یا ز سیده مانند که از آن که اگر آسمان
 افتد برسد داخل آتش نشوند یا بهر یا جاث و کبکی که با کاف نازی و های هوز و هوز و هوز
 و الف و زای جمله در خند جاعی اند که بار مردم بد و شش کشند و با کلی را نیز بر دارند و همچنین
 دیگر است موسوم بکنبو با کاف نازی مفتوح و نون ساکن مبدل بهم مثل جنبد و قنبر و بائی تاش
 و د و او معمول در مدائن و طسراف آن نیز بقولی شود و از و نزد بعضی پس جمعی از اینها مشرف با سلام
 گردیده قدر و منزلتی پیدا کرده اند همیشه تقرب سلاطین و دربار و امر این مشرق و روز
 گردیده همه غیور و دانشمند و کمال دوست و آشنا پرست و در و نخواه آقا باشند و بیشتر علما
 و الاقرب و فضات عالی منزلت و اهل تقوی درین مشرق گذشته اند اینها با نکه در اسلامیت
 بر مغل دارند لیکن سوای قوم خود با دیگران قسداست روان دارند سید را پر و مرشد خود دارند
 لیکن پسیرا که از بطن دختر سیدی و نطفه کنبو بوجود و آید شبیه نشانند و هیچ کنبو دختر خود را با و ندانند
 سوای دختر سیدی که از بطن کنبو باشد و همچنین حال دختر که هیچ کنبو نیز فرج پس خود آن را رضی نشود که
 از بطن سیده باشد چنانکه حال سادات بدین صورت باشد مثل و شیخ و افغان را که می پرسد و اصل
 کلام این سده هم در عزت و حرمت دنیا از هیچ فرقه کمتر نیستند و دیگر مخفی نماند که هندوان
 سوای سدهای خود طعام با دیگر در یک طبعی بخورند و قلیان نیز با هم نکشند عبارت از
 کنان گندم بر تابه پخته شده و برنج و غیره بخورند و اگر نان روغنی و حلویات باشد بلا تامل
 و نیز نه قلیان را در دهن نگیند دست بر سوراخ نابجیل از هر قوم هندو که باشد گذاشته

و در آن را بکشند بانی کار ندارد سوای قلیان نارجیلی قلیان دیگر هم از هر چیز که باشد
 آن جد کرده و دست بر نقبه اش گذاشته بکشند و فرق در کمتری و برهن و اقوام دیگر از
 نیست که بعبیده امید دارند و خشم و خال و عجم و خاله بلکه و فرزند خود بجای خواهر اعیانی باشد
 لیکن کترین بقومی که دختر خود را امید دارند و خراش آنها نیکی نذر و از جاست که میگیرند با آنها نمیدهند
 و در میان کایت و بعضی برهمنان این قاعده مرعی نیست گاه باشد که زید برادر زن عمر و
 برادر زن زید است و بعضی هستند و آن دکن دختر بخوار زاده نیز هستند با جلد هستند و آن تابع
 خود و خاتون و خاتون و زن برادر بزرگ را خواه حقیقه خواه بخت است بجای آورد
 و زن برادر خود را بجای دختر تماشای سوم در شرح اعتقاد است و
 غیر متشروع تا اینجا ذکر فرموده سازگ بود که آنها در اصل خدای بی چون و چگونه و مظاهر
 او را بعبیده شان بمنزله انبیا و رسل با اعتقاد اصل اسلام اند سپرستند و بطور تشدعان
 مسکین چیر نیستند و بت پرستی شان نه ازین رهست که بت را خدا یا مظهر خدا دانند بلکه
 صورت صاحب صورت را دوست دارند مانند عاشق که بصورت معشوق آبی برتش بتیاری
 خود زند عقیده همان معتبرست که عقیده خواص باشند عقیده عوام اصل بت پرستی
 اینست لیکن عوام اینها البته بتان را خدا دانند یعنی نارائن زکار جوسته منسوب که علم
 و صفت جناب کبریاست تفصیل اینست که نارائن بانون و الف در ای بی نقطه و الف
 و بای مفتوح و نون ساکن بمنی خدا باشد و زکار بمعنی بی شبه و بی نمون و جوتی سریر
 بمعنی نور مطلق آمده علمای اینها صورت پرستی بخود باطن نکنند هر قدر که بحسب ظاهر صورت پرستی
 اختیار نموده اند در ملل دیگر نیز دلیل و برهان ثابت کنند لیکن برایش خود میگویند زیرا که افعالی
 عوام هر فرق مذموم است همه را روی سخن با خواص می باشد تا بجه از اینجا بیان کنیم احوال

دیگر از هندوانی که از حد نه لیت خود بیرونند از آنجا فرق این است که غیر از کور کمناته با کاف فارسی
 منموم و دوا و مجهول و رای بی نقطه مفتوح و کاف فارسی مستند با ای هوز ساکن و نون بی
 و تسمای مستند مستند با ای هوز ساکن دیگر با ای هوز ساکن کمناته فقیری بود و تسمای کپور
 موسوم بجکی مستند با ای هوز ساکن و دوا و مجهول و کاف فارسی مکسور و ای معروف گویند
 که کور کمناته صین ذات اقدس الهی بود در جمیع استیای موجوده جلوه او سالست سلسله علی
 و ادیان با و منتفی میشود و اعتقادشان با و بر این است که او چون خواست جناب است
 علیه السلام را که او را بر او بود و خود بصورت هر چه در انبیاش تا آنحضرت را در کنار که
 و بعضی از اینها همین دلیل گوشت گاو و خورند بنده ازین سبب که کور کمناته بصورت مرغ ظهور نمود
 علیه السلام را از اینده بود و تقلید نصرانیان تامل در خوردن گوشت حرام نمکنند و بنده
 که مرید و متقوا این مستند اند و چون که از اوصاف نوع انسانی برابر اینها اند و کامل ترین
 جلوه باشد موسوم با کور نهی با هوز مفتوح و کاف فارسی مستند با ای هوز و دوا و مجهول در آن
 بی نقطه ساکن و ای فارسی مفتوح و نون ساکن و تسمای مستند مستند با ای هوز و ای معروف
 که بول در بر از دیگر اطعمه را با هم آمیخته بخورند و ان این گروه را بفتح کالات و منسل که ان
 پندارند و رفو که چار واک چار واک با جیم فارسی و الف و رای بی نقطه ساکن و دوا و
 و کاف فارسی ساکن چاعتی است از هندوان که هر چه پیشوای نیستند در حق بر همان گویند
 که زنار برای آن در گردن کنند که گاه ساله و هر چه مثل آن بپوشانند و گنگا که با کاف
 فارسی مفتوح و نون ساکن و کاف فارسی و الف نه لیت در هند بکمال بزرگی که هندوان
 انش بتظیم زبان رانند و از جمله زنان صاحب کشف و کرامت پندارند و متقی برانند که از جمیع
 سرحد و دیور و ان شده با حقه او چار واک آب انزال بشیر نیست و مهاد و یور و حنف و تاسل و حنف

و لکن انشعاب قرار دهند یعنی معاد و بر جماعتش عبارت از کبر و هر دو خایه آدمی و بعضی
چون این نزدشان باشند و طعنا می کنند و آن برای مردگان نیست بر همان و دیگر نه و آن
استحقاق خود را اندر کس بقیده آنها مفید نمی افتد و لذت آن برده نمی رسد گویند که این ساقیه
قبول می توان کرد که شخصی از شتری بفاصله یک منزل رفته از تپه شتری گرسنه بخوابد و طعنا
در شتر بنام او بخشد دیگر آن بخورایم و او بجای خود از جوش غریب کند یعنی اگر شکمش ازین
طعام که دیگران خورده باشند سیر شود برین قیاس ممکن که مرده هم از طعامی که دیگران بنامش
بخشیده بر همان و دیگر سخنان بخورایند سیری حاصل نماید و اگر شمع غایت در زندگی خارج از کمال
مرده بطریق اولی همین حال دارد و مراد و گوی سگ و گاو با سینه بے نقطه مفهوم و رای بی نقطه
و مراد و سبیل همزه مفهوم در نقطه و کاف فارسی و بای معروف گرهی است که سواهی پارس
بابای فارسی و الف و رای بی نقطه مفتوح و سین بے نقطه ساکن و وزن و الف و تازی درشت
مقعد بابای پوز چیز دیگر را بر سرستند و پارس ناته با سین بے نقطه و کاف تازی هر دو مفتوح
و رای بے نقطه ساکن و سین بے نقطه مفهوم و نیم مکسور و بای مجهول و رای بی نقطه
ساکن نام جامی است که جامی بودن پارس ناته باشد اهل این مذنب بدرجه صاحب رجم و قتل
شده اند که بای همین و حماقت شان نزد دیگران دلیل قوی تر از آن نیست و گاه باشد که بای
جود گردد و در آن نقطه بریدن آنقدر که نیاخذ که بر بقول نیز رواند از تفسیرش اینکه حاجت
از هیچ محرم بلکه هر چه شبیه بان در رنگ و بو باشد اجتناب نمایند مثل حدس بسیر و زر و ک این
سبب که هر دو چیز در رنگ و زر و ک نقطه و استخوان مشابها نیست و سواهی گوشت یا هر چه شبیه
بان در لون در آنچه از قسم خوردنی است آید بخورند باطله هر گاه باد بخان پاکد و یا چیز دیگر از این
بیارند و آن را بریده و صاف نموده قصد تلخ نمایند اگر کسی برسد که این باد بخان با هر چه

که بریده درین طرف گذشته است آن با دشمنان یا چیز دیگر دست زنند بختن یک طرف و بیشتر
اینکه بریدن با صطلاح و عقیده نشان برای دمی حیاست آدمی باشد یا نوع دیگر از حیوان
چون از کشتن حیوان و همچنین بریدن اعضایش خود مجتنب و اگر دیگری این کار کند از دیدن آن
کنار کش و فاعل این فعل و خورنده گوشت و بینندگان این عمل را بی رحم خدا نارسند از این
لهذا از لفظ بریدن تصور بریدن دست و پای حیوان غیر انسان در خاطر نشان مستر بگیرد و
آن تصور کامل نیست بخوردن این چیزند و نقل دیگر ازین فرقه برین سوال است که وقتی در
بلده از بلاد هندوستان که حاکم آنجا را چوت بوده است سنا از مفلوک و وارو شد منطقه آنکه شهر
از همین شهرهای جاگانه یعنی جو دیو و دیو و بیکانی و اینها بوده باشد جو دیو و دیو و بیکانی
و او و جبول و دال بی نقطه متحد باهای هوز و بای فارسی و او معروف و رای بی نقطه
و او دیو و باهزه مضموم و او دال بی نقطه و بای جبول و بای فارسی و او و رای بی نقطه
لیکن لفظ پور که درین دو شهر است با او و خفی تلفظ در آید مثل خور که بجه آفتاب است هرگز و او آن
ظاهر نکند و بیکانی بای تازی و بای معروف و کاف تازی و الف و نون و بای جبول در آن
بی نقطه ساکن در شهر و اینها باهزه ناقص و نون غنه و بای تازی و بای جبول در آن بی نقطه
ساکن از آنجمله جو دیو و بیکانی و او و دارا حکومت را چوتان ملقب است و اینها بای بی نقطه و الف و نون
قرشت ثقیل متحد باهای هوز مفتوح و او و رای بی نقطه و او ساکن و اینها که آن را بعضی آید
نیز گویند بر وزن آمیز که امر مصدر است بختن باشد تفاوت حرف آخر لیکن آنجا را بی نقطه و اینجا
با نقطه باشد چاک حکومت را چوتان ملقب بچو است که با کاف تازی مفتوح و جیم فارسی
ساکن متحد باهای هوز و او و الف و بای هوز ساکن تلفظ در آید از چیزی را به جی سنگه
سوانی حاکم این شهر جدیدی است که چهار تهای خوش اهل و بازارهای مطبوع بنا نموده

ایچیکو موسوم ساخته و آن را جعبه پیرنگ گویند بیشتر فکر آن گذشت و بی سنگ با جیم تاری مفتوح و یک
 ساکن و سین بیله فکله کسر و وزن ساکن و کاف فارسی ساکن متحد با های هوز و سوانی با سین
 بیله فکله و در او هر سه مفتوح و الف و همره و یای معروف لقب و نشان را چه ند بود و او یوسو یک
 تخت اندوستان است و قوی این همه را جیمای عالی شان مطیع فرمان را چه آنجا بودند گویند که فعل
 مثل باد شاه هندوستان مخلوب تراز دیگران باشد در بعضی کتب تواریخ که مسلمانان نوشته اند
 مسطور است که را چه مذکور از نسل نوشیروان عادل است لیکن این معنی اصلاً و قطعاً مقرون بعید
 نیست با آنکه بعضی از سادات کرام کتاب نادیده نسبت هشیره زادگی خود از سبب حضرت شهر بانو
 بابلیله دار علی صفر پسر اوسط سید الشهدا علیه السلام که در مینو لایعلی اکبر شرت دارد و بار جیونان
 او دیوید درست سازند و آنرا نیز از راه حقیقتی نظر جلوشان نوشیروان عادل و شوکت اسلام
 قرابت را ذخیره سعادت دنیا و آخرت پنداشته اقرار بدین معنی نمایند این دعوی هم از قبیل
 برهمنان جینیست تقضیاتش ایچیکو از برهمنان مدعی این امر اند که ما برهمنان جینیستیم دست
 سوال پیش هندوئی کشاییم مسلمانان هر چه بدهند اوقات بهمان میگذرانیم این قید هم برای
 این است که مسلمانان خوش شده چیزی برسانند و الا هندو با براتب از مسلمانانیکه رفیق
 بودند بهتر اند بالجمله دعوی شان نیست که چون یزیدیان سرهای شهدا گرفته روانه دمشق شده
 شبی در منزلی برهنه فرو آمدند بعد نصف شب که همه بخواب رفته تختی از آسمان در آن خانه
 نزول کرد و از برکت آن سیر تمام خانه پر نور شد پس مردی از آن سرریا با جمال نورانی در میان
 سفید سر و داده آن سر را از زمین برگرفت و بوسه بار روی مبارک نام جن و بشد داده
 بایامهای گریستن شروع کرد و همچنین که کس دیگر بعد ازین سیر بر دیگران هوا برین آمد برین سیر
 جابر زن بودند زنی از انبیا آن سیر مبارک را برداشته می پوشید و میگفت خلاصه قریب به بیستم

هر دو تخت با آسمان روان شدند زن صاحب خانه این حال را مشاهده نموده از گریه بیجا
 شد و شوهر خود را برین ماجرا واقف گردانید برهن این حال را شنیده سربارک از زمین
 برداشت و در جای پنهان کرد چون صبح شد و حاملان رؤس قصد روانگی کردند و میا
 سربارک آنجا نیاختند همه میخواستند از صاحب خانه گفتیش احوال شروع کردند برهن
 قسم اخور و چون حریفان تخلف نمودند بر سر خود ابریده بآنها داد آنها باز با و کردند که
 سربارک آنست و نیست سکین سربارک دوم را بریده آورد آن نیز رو کرد و همچنین سربارک
 بدست شان داد آنها همه رو کردند آخر آن بیچاره را کشتند و سربارک را بشام بردند این
 از زبان برهنان حسینه منقول است لیکن هندوان دیگر و سربارک برهنان اینها را شنیدند
 دانند طرفه اینکه بعضی ائمه عشرین ساده لوح از قسم امیر تراوهای میراث خود و نیز اعتقاد را
 بخند متبر بهمنان حسینی دارند و در توقیر و تجلیل شان زیاده ازان کوشند که در توقیر و
 علمای دین کوشند که این صاحبان بدرجه از مالک از علمای ما بهتر اند زیرا که بدشان جود
 پس خود را قربان حضرت سید الشهدا علیه السلام کرده بود و بنقد گفته استین خود را از
 ترسانند در ضمن ذکر برهن حسینه نقل طرفه بیا آمده است است که در ایامیکه نواب عماد
 وزیر هندوستان در کاپی قضا کرد و در اتم سطور بعد فاشش آنجا بودم هندوی همراه
 و اماد نواب مرحوم وارد دولت خانه خواجہ امیر خان سلمہ اللہ تعالیٰ کہ پسر خاند نواب
 مقدم الذکر و اماد آن سیر و بهشت گردید گفت من برهن حسینی ساکن کر بلائی مطلی ستم گفتم
 گفت نوز محمد پانڈی یعنی ملا نور محمد چه پانڈی بابای فارسی و الف و نون غنه و وال بی لفظ
 و یای مجهول در ہندی متعارف ملائی ہندوان را نامند لیکن این لقب مختص بر بہمنان فاضل
 دلاہر بہمن را میخوانند و پانڈی بر نامش اضافہ نموده مناد و در محاطیہ ما زیادہ گفته است

منه گفت که در کمالی ماناسی را کسی نمی فهمد زبان آنجا اوست یعنی عربی و منتهی که
بر خانه است گفتن زن حبیب با حق را با گذاشته آمده منتهی شده گفت که این عربی است لیکن
باز هم اوستی گفته بود آخر معلوم شد که از همین خر که های بودند بیل کنند بوده است چیزی دارد
رفت کرد و رفت رخصت یکی از عده پرسید که پرسید علی محمد اهل مناشی گفت از ده
سال بکر رفته اند بوندیل کند با با منی تازی منوم و در خفی و نون غنم و دال بی نقطه و ک
محول و لام ساکن و کاف تازی مفتوح متحد با با منی هوز و نون ساکن و دال بی نقطه و ک
قطعه زمینی است در هند آمل آن مسافران و دارد در او شهری ازین شهرهای راجه و تان
از بسکه صاحب غرت بود و سوال را عیب کلی میداشت شب اول که رسد خوابید چون صبح شد
عزیزه از سکنه آن بلده بر حالش و توقف یافته باین طریق متوجه تعلیمش شد که در بازار رفته
پیش دکان فلان سراف سر اوگی بنشین و از لباسی که در بدنت است بگرفتن سپش و کشن آن
بناخن مشغول شو هرگاه سر اوگی بفریاد آید که در بروی دکان من این عمل کن اندکی دور بروی کن
مقابلهت اورا از دست بده و باز همین عمل کن چون سر اوگی باز ناگ بر تو زند بگو که این زمین
با دکان تو هیچ حلقه نیست جفت گوش مردم که میکنند من از دست سپش تمام شب خواب نمی تویم
که در رخت دیگر ندارم که این را بکار بدهم برای این مجبور این کار میکنم این را شنیده هرگاه
چیزی بتو خواهد داد آنوقت لازم است که از گرفتن آن پهلوی منائی و همین عمل بردار
طرف منائی بیتاب شده و مبدم بر ز خواهد افتد و در رفته رفته نوبت بعد خواهد رسید
هرگاه پیشه که زرد کور بقدر مطلوب لا بدی میدی و نگاه زرد قبول کن و دست ازین عمل باز
دار مسافرسکین همین عمل کرد و از اول صبح تا وقت نماز ظهر منتهی و بعد از طرف سر اوگی
بر دست آمد درین تنگ نیست که این منتهی خبیلی کم آزار و صاحب رحم اندکاهی صورت را

نمی شوند و منفعت نیز بسیار کم میکنند چنانچه در هند و اروپا مشهور است که اگر کسی
این قدر حرکت میباشد که اگر سر مکانی را بآن بندد حاجت بصیغ و دیگر چیزهای لزج میفتند
بجلاف دیگر هند و آن غسل ناکرده بر سر طعام بنشینند و رخت هم وقت خوردن از
بدن نکنند و درین دو حال یعنی غسل نکردن و رخت از بدن نکردن وقت طعام
کمترین پنجابی و برهمنان کشمیری هم شریک این فرقه اند کمترین در سر دو حال کشمیری
در رخت پوشیده طعام خوردن فقط لیکن بعضی کشمیریان در قید غسل هم نیستند و پاره پاره
کمترین پنجابی و بر بلاد پورب آمده بغسل هر روزه و برهنه چیز خوردن عادت کرده اند
همین قدر فرق است که کمتری وقت ضرورت و شدت گرمی از غسل گریزند و دوسرا و گاهی
کاسه بدن را نمی شود و علتش اینکه معتقدان اینا گویند که بسا دیده شد که جانوران
کوچک موجود و وجودی مثل بز لا تشبذی از آب ریختن بر زمین هلاک شده اند بلکه
بعضی هوای دهن هم باعث بر مرکب بعضی جانداران است براسی همین جمعی از اینها دهن بر آب
که پاسی حکم بسته راه روند و آندرا سیوره نامند یا سین بی نقطه ویای مجهول و او منقول
مبدل بجزه و براسی بی نقطه نقیض مفتوح و هاسی هوز ساکن شیشه سیور با تحصیل علوم حکمیه
میکردند و تهرشان درین علم بیش از همه بودند و آن اقوال شان در اثبات قدیم با
و بدایت وجود آفرینش مستسک خود میداشتند علامی فنامی شیم ابو الفضل وزیر اکبر
هم در اکبر نامه قول سیور بار حاجت داشته بدگر بدایت موجودات پرداخته لیکن در زمان
با این جماعت هم متعلم جمیع کنند زرد و با خوازان و سداوگی را او سوال هم نماند با
و او مجهول و سین بی نقطه ساکن و او و الف و لام در حشر سیور را که خدا هم نمیشوند
سراوگیان که دهن نمی بندند و از زن اجتناب دارند و حتی گفته شوند با جیم نازی مفتوح

و تماشای شریعت و بای معروف بلکه این لفظ در هند بهین منتهی است و معنی غیر سرادگی را که اگر
کار ندارد و هند و باشد یا مسلمان نیز چه خواهند و وطن هست این فرق بهین بلاد را چونان و اطراف
این باشد چنانچه بعضی صاحبان این رهط خود را را اجپوت میدانند لیکن این پند را اصل بالخیلیا
همچنین اند اگر و الا ان از باعث بیزین بودن سرادگی از شرع عداوت قلبی باین جماعت دارند
و بعضی مذہبشان اختیار نموده اند بیشتر اگر و الا ان صورت پارس ناقه را بر فیل سوار کرده و با تملک
و شتر بگردانند پنج سال پیش ازین بر سر همین محل که مردگ را دالی از هندوان مالدار این حرکت
شاه جهان آباد کرده بود مسلمانان هجوم آورده بر سر سرادگیان ریختند و هر چه بود بغارت بردند
بقصد کتیران پنجابی حسن در زن و مرد این باعث شد ششوی جماعتی در هند لقب باین لقب
عادتشان نیست که تمام ماه مبارک از غره تا سحی بصوم و صلوة و تلاوت قرآن شب را ببرد آرند
و نماز پنجگانه هم هر روز بصدت ابو حنیفه ادا نمایند و روزهای مذہب هند و نیز فوت نماز و سوا
صوم هر قدر عبادت که در کیش این فرق مقرر است یک یک را بجا آرند اگر در صوم یا تغزیه در آن
و اطعام و مصافحت مساکن با طعمه بشود آاده شوند و در روی کالکاهم برقصند و در شتر او بند
که معبد منوره است نیز رفته آری نشینند و خود هم در زمزمه بخوانند کالکاف تازی و الف و لام
ساکن و کاف تازی و الف تازی است منظر منسار دیوی که پیش ازین شرح داده آمد و آری با شرف
و الف در ای بی نقطه ساکن و تماشای شریعت و بای معروف لفظی چند است بشکل مدح بر ارم و کنیا
اوتار از پیش در مذہب هند و ان اند قاعده این جماعت است که وقت شب بعد حصول طهارت
از امور منسار و ریون الفاظ را در زمزمه بخوانند و طریقه از برخی باروی بصورت خوانند که یک
در دست گرفته با نشتها مثل ساز بخوانند تا آن زمزمه را بگویند و بعد ششوی از گشت گاو با
هند و از گشت حرکت بقلید مسلمانان احتیاجی کلی دارد معلوم نیست که اصل اینها از کجاست

ایشان شبیه با ساسی اهل اسلام است گمان را قلم نیکه این فرزند و وقت بادشاهی مجیر مسلمان
چون هندو ان بعد مسلمان شدن هندو هرگز او را در مجلس طعام خود راه نیداد و خوردن طعام
مسابق دارد و این چهاره مجبور مسلمان ماند زیرا که در هندوان گنجایش خود ندیدند شاید اسلام نشان
بدل نه بوده است که هر دو راه را اختیار کردند یا اثر بی بصیرتی در تنگنای شک گرفتار اند بهین نشان
نداشت برای جواب دهنی بر وزیر قیامت خلعت اطاعت پیشوایان هر دو ملت زیست بردوش دارند
بعضی باد خوانان که برای تمجید نقود از هندوان مسلمان شده اند لیکن تمام عمر کله طیب را تاج بر بان
نداده اند نماز و روزه و دیگر عبادات یک طرف گاهی با مسلمانان سوای برادران خود طعام نخورند
سوای پیشوایان هندو دیگری را معتقدی خود ندانند و خوان عمارت انکس است که نسب نامہ
مردم یاد داشته باشند لیکن در میان هندو قد یک باد خوان ضرورست پس هر باد خوانان سوای
فرقه که خصوصیت نام دارند از نسب فرقه دیگر خبر ندارند و در اکثر میان رسم قدیم است که وقت که خدا را
پس یک آلاک و یک باد خوان و یک مطرب که کس از طرف پدر و مادر و پدر و خرمیر و ندو اگر طرف
انسان این کس قبول کرد و از انجا هم کسین تفرین از محض مصالحش برای دیدن امدادی آیند و زنهای این
نیز همراه میباشند برای دیدن او و خواهر و برادر دیگر زنان از برای امداد و عروس نشد یکی از بزرگان شان بر سر
خود یا ربلی از کترینان پیشه از برادران بی اعلام خود جنگیده چون حریف را بر خود غالب دید بطبع انعامی
حاصل میشد پیش حکم دست قلم برداشت بطاهر شرف با سلام گیریده تا حریف مقید شد و خود
با خاطر مجموع ثمر مراد بر پدید این خصوصیت را در عرف هندوان برت نامند با بای تازی که سوره
به نقله ساکن و تازی شدت در آخر باد خوان باین معنی لفظ فارسی است لیکن هندیان با
نامند گویند این هم در شعر ابو نصر بن خثانی که گاهای هندوستان نیامده یافته اند پس هندی چربا
گو زبان اهل ایران نیست هر چند ذکر مثنوی درین کتاب که از بیان معتقدات فرق هندوان

پرست مصر و فنداشت زیر که مشغولی با وصف کفر باطن بسبب ظاهر مسلمان گفته میشود لیکن بنیان
اعتقادش در کفر محکم است تنبیها للذخایین سد قلم برد آورده شد و درین زمانه هم صفهای فزونی
هند و خوراک و پوشاک مسلمانان پسندیده و از جبروت تفریب و شوکت میان اهل اسلام تحمیر گردید و جمیع
غفیری با طاعت صوفیه و جمع کثیری از صحت حکومت اثنا عشریان تن تشیع در داده اند لیکن چه فایده
بهند ظاهر از قسم اجتناب کلی از طعام مسلمانان و غسل هر روز و بجا آوردن رسوم کفر و غیره نیست
روندیکه میسر نشد ابا می خود در آتش خواهند سوخت هر چه باشد بظاهر بهتر است و اگر سکهها
بر ارباب پوشش مخفی مانده که گمتریان از یک فرقه هزاران فرقه شده اند و هر سوخته برای خود نامی دارند
که جماعت دیگر شرکشان نتوانند بدو چون اینقدر معلوم شد بعد ازین گوئیم که جمعی است ازین فرقه
موسوم به بیدی در پنجاب از ان جماعت تا بکند یا ناک سکه نام کثیری پسری بود محلیه علم و ادب است
کتاب فارسی بخوبی استخوانده نموده بود و از عربی هم خبر بود و سواد ای این جناب اندکس انکی درین
باوشوری عطا کرده بود که باعث افتخار تمام کثریان گفته میشد ناک با نون و الف و دون مفتوح
و کاف تازی ساکن علم شخص هند و چند یا جمیع فارسی مفتوح و نون ساکن و والی در خوشتر و بهتر
سنگه با سین بی نقطه و نون ساکن و کاف فارسی متحد با های هوز در خوشتر و نام شخص مانند بیگ
و خان و دیگر الفا که جزو اسمای مسلمانان باشند الموحز ناک در جوانی ترک دنیا کرده سیمت
اختیار نموده ملا در عرب و عجم را بدم پیور و بی تعصب بخد مت در ویتان صاحب ترک و تحمید از
هر ملت رسیدم از هر کس هر چه در نظرش پسندیده آمد حکم خد مامعنا و جمع ما کد سرحو الله توت خد
که دولت کفر و اسلام را بمنزله عقل سجده مذہب نومی بر آورده چون خودش بعد ترک ملقب
بناک شاه شده بود و با ناک با هر دو بای تازی و الف نیز میگفتند پیر و دانش ملقب بناک
گردیدند و مریدانش دو قسم اند بعضی ترک دنیا بظاهر و باطن کرده داخل حلقه شدند و برخی دست

از حرفت با طاعت اخفیا بظاهر بر نداشتند در باطن مصروف فقر بودند این هر دو گروه شریف
 گرفتند بجا لصد یعنی ریشهای اینها و لوی سر بلند بود و بنزدی که بظاهر و باطن ترک دنیا
 بودند و سر گذاشتند در لیش آنها موسوم شدند بجلال صده چون بیشتر فروش هم معلوم
 و مریدانش نیز علو او دست بودند و از علو اعلو اسی دیگر مثل زردک و کدو بادام و غیره آن
 نیست همین علو اسی ساره که از آرد سفید و شکر و روغن ساخته میشود بعد از زدنش زیر پاش
 حلوا می بخشد چنانچه الی یوسا هذا همین رسم در مریدانش جاریست بالفعل فی زمانه این حلوا
 گداه میگویند با کاف تازی و رای بی نقطه نقیل هر دو مفتوح و الف و های هوز و حشر گداه
 در اصل معنی کرمان بزرگی باشد که علو اسی بسیاری در آن بخته شود پس از روی تسمیه آنطرف
 باسم المعروف مجازا بر علو اطلاق نمایند حالا هم سکمان با هر کس که جنگ کنند عند المصاطره از و
 تقوی برای علو اسی نذر ناک شاه طلب نمایند بالجمله ناک شاه در کلام خود فضائل اکابر اسلام
 را نیز بیان کرده و مدعی آنست که از روح مطهر سرور انبیا فیضها باور سیده و آنچه بطور خود گفته
 موسوم بسید باشد باین بی نقطه و های تازی هر دو مفتوح و ال بی نقطه ساکن زمانه اوقات
 مشهورست زمانه تلمیز الدین محمد بابا و شاه هندوستان بود بالجمله مریدانش که آنها را سکنه
 بی نقطه کسور کاف آو ساکن خدا با که هوز در جانجا و در پنجاب سنگه باین کسور و نون ساکن با کاف فارسی
 متحد با های هوز نامند اینها سوسا ناک شاه که مرشد ایشان باشد و بی کاف فارسی بی نقطه مریم موسوم و او
 معروف گویند جدیرا که پیشوایان مذنب هندو هستند بلکه او را خدا خوانند هیچ عبادتی برای ذکر نامش بقیه
 شان مقرر قواب نباشد گوشت هر قدر که بدست آید بخورند الا گا و را نمی خورند و از لحم خنزیر هم
 اجتناب دارند و قلیان کش را از لشکر خود بیرون کنند بلکه آزارش رسانند و زن هم در
 فوج شان بسیار کم است بعضی گویند که اوقات شان بر اعلام مست خداوند در غیبت مبارک

نیکو کاران بر تابه پخته شده از دست همدگر بخورند گویند که بزرگوار باشد که سواهی سکه نان
 بخورند که کما رخت باشد نیز بخورند شاید که بعضی طریق اعتبار از دست نهند لیکن این در شهر
 مشهد در فوج متعین است و مسلمان هم اگر مودر رسد گویند که شسته داخل فوج شود مانع نیستند لیکن جنس باور
 مخصوصه بلکه اگر بدستش نیان رسیده باشد از خوردن آن نیز اجتناب نمایند حال خاک و آب که بول
 و بر از بر میبارد نیز همین باشد غرضی از کترین پنجابی که خودش مریدانک شاه است نقل میکنند
 که من در فوج ایما بچشم خود دیدم که شخصی آمد و خیمه میگردد من از او پرسیدم که از کدام قومی گفت
 سچ تصورم از سه سال خود را بدست گردن و ختم غرضش اینکه این فرقه حالا هند و مانده اند و مسلمانان
 هم پیشند خداوند چاره اند و سلام علیک شان لفظ واده گردست گرد خود مرشد است و واده
 کلمه تحسین اندر نیست در فارسی لیکن در هند آنقدر مروج شده که گویا هندو نیست و دم صبح که از
 خواب بر میخیزند همین لفظ زبان وادانند و وقت صبح که مخالف اکالی گال گویان اسپان بگریزند
 سلاح ایشان تیر و کمان و شمشیر و بندوق باشد اکالی با همه مفتوح و کانت تازی و الف و لام
 شاید که خدا را گویند و کیفیت اعتقاد این فرقه در زندگی نالک این بود که روزی پسر شاه نالک
 که پیش از زمان ترک دنیا در عالم تامل بهر سیده بود و در شهری طوطی بود که کمال فصاحت گویا
 بود و بر طوطی عاشق شده قیمت از مالکش پرسید مالک طوطی لطفت بچواب نکرده سکه نالک
 واسطه بودند اما ح تمام پیش او کردند طرف نانی بر شفت گفت که این طوطی جان نیستش
 هم جان خریدار است بگردشیدن این حرف جمعی از سکمان شمشیراکنده بدستش دادند که
 مار ازین جدا بکن این طوطی برای صاحبزاده برده صاحب طوطی این حال را معاینه نموده
 را بی قیمت تهریف آنها نمود و نقل دیگر اینکه روزی همین پسر و تیغ کشیده خواست که بر تن

شعور بهباد در شاه پسد اورنگ زیب عالمگیر خلد مکان است در آن وقت مریدانش در بلاد
 پنجاب منتشر گردیده از جاهای بسیار ملازمان بادشاهی را بیرون کرده بودند صوبه داران را
 از قنده و شتر نشان تمام شب میخوابیدند آخر با ندانامی از فرقه بیراگیان از طرفی وارد پنجاب
 و صحبت گویند سنگ را دریافت چون بنزد آمد فی بدیاسن فقیر می پسد برده بود و طریق عبادت
 هم از بیراگیان کمین سال یاد داشت و گویند سنگ عوشت بدینار صاحب جاه و چشم بود گفتگو با
 بنده را شنیده دلش از جارت و اعتقاد تمام پیدا کرد و رفتی با همچنین شتر از پذیرفت که بنده
 نصبت باطنی هر قدر که از فقر حاصل کرده بود بگویند سنگ سپرد و گویند سنگ مسند حکومت
 با و تفویض نموده برای سیاحت بقصد زیارت معابد هندوان روان گردید جمیع سکیمان
 بموجب ارشاد گرد و اطاعت بند اگر در اصل اطاعت مرشد خودشان بود اختیار کردند تا آنکه
 از حالت گدائی برآمده مالک الملک شد یعنی ملک شد و بهکر و مولتان و طبرک لاهور و قنده
 در آور و گویند سنگ در اکبر آباد بدست ملازمان بادشاهی گرفتار شد و حکم والا شرف نفاذ
 پذیرفت تا اورا بقلعه گوالیار روانه کردند و در انشای افغانی کار اورا تمام ساخت و بنده
 در وقت فرخ سیر بادشاه بالواب عبدالصمد خان دلییر جنگ تورانی احراری نسبت که پدر و مادر
 ماحده خالف صاحب و الامتاق حالی و دودمان منبع الغایت و الاحسان خواجه بادشاه
 بود جنگیده مقید شد لواب موصوف بهروز اورا در چرخه آهنگین بجنور پر نور بادشاه گیتی بنیاد
 و ستاد و ستر با سین بی نقطه مضموم و تانی شربت ساکن متعیهای هوز و رای بی
 دالف کتری بچ بود مرید و همراز گرد و گویند چاحت ستر اشاهیان که در شهرهای هندوستان
 کنند مریدان او هستند این گروه ضلی بی عار و رنگ و دریده دهن و بیباک اندر و پاس
 خود را سیاه کرده و و چوب در دست بگیرند و بر سر هر دو کاند در بار گرفته هر روز

بر روی هم زده الفاظ هر سه نفر را با آواز خوش بسرایند انگیزه چوب را در پند و نند گویند
 بادال ثقیل مفتوح و نون ساکن و دال ثقیل مفتوح و های هنوز ساکن و تا و قتی که هر سه طالعین
 نمانند حرکت از جا نکنند البته عدد این گروه هم باقی الوف رسیده باشد شش تاشی در
 هفت تاشی در مفتوح و های شش ثقیل شد و مستعد با آواز مفتوح و آواز ساکن بیکر با آواز مفتوح مستعد با آواز ساکن
 بازی شد مفتوح و در کای قلم بر نام شهر در پند و نند که شش اخطا کما عجیب غریب در آواز و پند و نند و در شش
 آنجا که زانید دم صبح از وضعت شده بنانه برگشت از اتفاقات آن به تمام رفا با آب طعام ششناگر دیده بود که
 آن هندوی مذکورین احوال را بحضور شاهزاده محمد عظم شاه پسر از بایگین عالمگیر معروض داشت
 شاهزاده برای امتحان ستر را طلب کرد و شب در جایی که نزدیک بخوابگاه خودش بود نگاه
 داشت و قریب بصبح حکم کرد که او را بحضور آرند ستر را بموجب حکم حاضر شد و شاهزاده پیش از
 دیگران نظر بر انداخت از مقتضای قضاء و قدر شاهزاده نیز تمام رو منقضی بود شاید که از بایگین
 برسد غضب آمده طعام هم نخورده بود چون شام در رسید با حضار ستر او شلاق با فرمان داد
 منقول است که ستر او وقت حاضر شدن خود دم صبح بحضور شاهزاده از غلبه نوم چشیم در راه و در
 بود چون نزدیک شاهزاده آمد شیار شد و صورت شاهزاده مشاهده نمود شاید جای خواب
 ستر با خوابگاه شاه ای اتصال کلی داشت که چشم پوشیده آنقدر راه طی نموده بود المخصر
 شاهزاده وقت شام بجز در رسیدن ستر بحضور بجا از آن قدغن کرد که دست و پایش بسته بود
 چوب بگیرند ستر استعجب شده باعث او پرسید شاهزاده فرمود که زیاده ازین گناهی نمی باشد
 که از وقتی که روی منخس ترا دیده ام تا این وقت که شام است آب و نان لغیب من نیست
 عرض کرد روی منخس ترا از چهره بندگان حضور و الان نیست زیرا که من هم امروز پیش از همدیگر
 صورت مبارک حضور را دیده ام از صورت من همین قدر است که بندگان حضور این وقت

مینورند از صورت مبارک این است که مرا بگناه بسته زیر چوب می اندازند که بدتر از مرگ است
 شاهزاده بنجده درآمد و ستر را را مورد مرام ساخت شیوه او این بود که از هر جا هر چه می یافت
 بخانه جان می بخشید و نیز از بعضی راویان مسموم است که شعله از مشایخ صوفیه وارد شاهان
 شد و در حلم و اخلاق پسندیده شهرت گرفت ستر برای دیدن او رفت او را ویرنجش کش
 نمود وقت فرصت شدن از نام آن درویش پرسید گفت عبد الحلیم ستر بعد از سوال از
 نامش کرد درویش همین جواب داد ستر اظنه نگذاشته بود که بعد از تقصیر و اظهار ضعف حافظه
 پرداخته و در گفتارش شد درویش که خلق شده که تو عجب حافظه داری دوبار گفتم عبد الحلیم
 عبد الحلیم هرگز در خاطرت ننگن گشت حالا داغ از کجا بیارم که نام خود را تعلیم تو بکنم ستر گفت
 که اگر نام آنحضرت ملاک شاه باشد بر بجاست شاه عبد الحلیم اباین اخلاق نگویید چه کاره حاضران
 حرف در خنده افتادند پیر اگیان بر اگیان حادث المذهب اند و اینها طبع پیشین و متغیر
 بد و منسوخ اند فرقه رام پرست و گروهی کنیا پرست و عند الملاقات ترجیح خود با هر گروه
 رام پرستان از کنیا پرستان گویند و اسی بر شما که اوقات خود را ضایع در محبت مردی
 که عمر خود را در مبارزات بازن و دختر بند های الهی صرف کرده می کنید و از کردار خود منفعل نمی شوید
 آنها جواب دهند که خاک بر سر شما حیث این عقل و شعور که دنبال نامردی که از عهد یکزن
 درست بر نیامده راه میز وید اما حاصل حالا این فرقه جوق جوق در شهرهای هندوستان
 در معابد و جاهای بزرگ بهم رسند پرستش بنیان و زمزمه کردن و رقصیدن پیش پندام و
 زنان و دختران معقدان خود و اعلام با بچه های خوب صورت کار اینها باشد بظاهر
 تبجهای چوبین گردن و تشقه حسین و صندلی بر سینه و بازو دارند و زن را خواه پسر
 خواه جوان خواه دختر را در خوانده صد اوهند و کلاه فقر بر سر گذاشته از لباس یک چادر

پنجمین سیاه یا سقر لاتی بشر طایفه سسی گفتا در زند و در خلوت هر چه بدست آید بنا
نمایند و بر پانگ خوب که لائق امر باشد ز نهایی پرچهره یا بجهای ماه پیکر را در بر کشند سیاه
فرقه سناسیان و اینها عداوت جانی ست هر جا که دوسه هزار بیراگی و همین قدر سناس
جمع شوند ممکن نیست که کشت و خون واقع نشود بر مبر کنیا که بهر دو ارشهرت دارد و پاک
هوز مفتوح و رای بے نقطه ساکن و وال بے نقطه مفهوم و و او مبدل بهر مفتوح و
الف و رای بے نقطه ساکن عدد بیراگیان و سناسیان از عشرت مات الوف و میگردد
در زمان سابق زمین آن میدان از خون هر دو رشک لاله زاری شد و رین ایام از عشت
تظم و نسق صاحبان عالیشان انگریزها و ر سرب بر نمیتواند داشت هر دو سرقه اهدگر را در
خون جگر میخیزند لیکن از خوف سیاست ر و سا با هم مستعد قتال نمیتوانند شد این عیب
رعیب خدا و دست و الا ترک عادت از جماعت کثیر باین زودی خیله متعسر سناسیان
سناسیان جمع سناسی در فارسی باشد و سناسی یا یامی نسبت به مشوب لسان است و
سناس در هندی ترک و تحسید و خاک نشینی باشد یا ی نسبت به اگر چه عربیت لیکن در
هندی هم از جهت اتحاد هندی و مسلمان مروج شده بعضی الفاظ هندی سوای آن
تیز باین صورت شهرت دارد چون جوگی و بیراگی و روگی یعنی مشوب بجوگ و بیراگ و رو
ر و گ بار اسی بے نقطه و و او مجهول و کاف فارسی بمعنی بیماری باشد لیکن این ترکیبها
بزبان شاهجهان آباد و بها که نیز باشد در هندی قدیم که مراد از سنسکرت باشد گنجایش
یای نسبتی کجا چه زبان اردو و مفرد نیست مرکب است از السنه متعدد و در بها که کبیر
که مراد از شاعران آن زبان باشد تغییر و تبدیل بعضی حروف و کلمات عربی و فارسی را است
ساخته اند مانند عالم بجای ظالم یا جامن بجای ضامن یا کت با کاف تازی مفتوح متعذر

هوز و تاشی مستدشت ساکن بجای خط یا سیدیا با هر دو سین بی نقطه بجای شیشه یا گجیا با کاف
 تازی مفتوح و جیم تازی ساکن و یا و الف بجای قفیه و کسا با کاف تازی مکسور و سین بی نقطه
 شد و و الف بجای قصه لیکن قصه بی تشدید در هندی بمعنی نزاع استعمال پذیرد و با جمله سناسیا
 با سین بی نقطه مفتوح و نون ساکن و یا و الف و سین بی نقطه در ختیه تلفظ در آید و ستره
 سناسیان قدیم اند در ریاضات و عبادات بطور مستدا و اهل ترک نه بر آئین اهل شرع نه
 بر دیگر فخرای این فرقه میجو بد بیشتر در میان این جماعت اشخاص شریف النفس فارغ از دنیا
 و مافیها و برمی از طبع و خاک نشین یافته میشوند اکثری عریان محض لبرمی بر نواز کشف عورتین
 هم شرم ندارند لبا سیکه در بدن شان باشد خاکستر است و فرش خواب نیز همین و بعضی با کت
 هم ربطی ندارند لیکن با این همه گردن و تنگ و ندانین گروه را بزبان هندی ناکا گویند با نون
 الف و نون غنه و کاف فارسی و الف و جیمی از اینها سپاهای نوکر پیشه نیز هستند از نوکر سیلانی
 نیز اجتناب ندارند هر که زربده مطیع فرمانش شوند و روز جنگ با مخالف رستنیها بطور سیلانی
 لیکن این ناهنجاران همه دزد و رهن و مال مردم را و با خوار و مغلم و زانی و شارب الخمر و
 بد زبان باشند خوک را بسیار بر خفت میخورند بعضی که نوکر کسی نیستند اوقات شان بزد و
 و زهر نه بگذرد و گاه است که چند هزار ناکا جمع شده در ملک نو وارد شوند و بهر شهر که رسند
 حاکم آنجا را ضعیف یافته معانی طلب نمایند و هندوان قبولی را از قسم حماجن و غیره گرفتار کرده
 در خاطر خواه بگیرند اگر طرف ثانی در اولین سوال خواه بقدر خواهش شان خواه کم زری بآنها
 و او البته دست از و بر میدارند و بدگیری متوجه میشوند و الا دست بمایش لبته اینقدر خوب
 میزنند که مرگ بر و میگرد حرکات و سکناات شان همه شبیه بافعال فقرای مداریه الا مداریا
 عورتین را می پوشند و اینان و بعضی از سناسیان در بلاد کن شوکت امیرانه دارند و زرا

جمیع کرده بنامی اوقات گذاری بر سو و ارتفاع تجارت گذارشته مات الوف بجای خود
 سوای زری که در صنادیق است پیداکند و اگر هزار روپیہ بدست آید صدر روپیہ صرف کنند با
 همه مال بصدوق است آنها نیز مثل ناکاها در باطن خرافاده و فتنه پروازند آدم نیک و در میان
 این گروه نادرست لیکن متحرورترین را پسندیده و اندک بعضی سوای رودای زرد و مائل به سر
 که از گیر و رنگین کنند هیچ نبخشند هر چند در حیطیل هزار سپهر گران قیمت و در فیل خادسی و غیره
 برای فروختن دارند و بعضی یک دستار باین رنگ برسد گذارند بار دای همین رنگ بر دوش
 باقی لباسهای فاخره در بر کنند و زنان بپری لعلت و اطفال خوب صورت را در کنار گرفته رو
 خود را در دنیا و آخرت سیاه نمایند آن بچها بظاہر مریدانها و ملتجی بچها و با لکه باشند بچها
 خاصه ویای بھول و لام و های هوز مرید سنانسی و دیگر فقرای هند و با لکه بابای تازی و اف
 و لام ساکن و کاف تازی و الف مرید کم سن و های هوز با الف نیز در آخر کلمات هندی میسر شود
 و زن را چهری تبدیل لام بار ای بی نقطه خوانند یعنی مرید و چهری از چیله همین قدر تفاوت دارد
 که در آن بجای لام ای بی نقطه و بجای های هوز یای معروف تلفظ می آید و با لکی هم گویند و بجا
 مسفرق در زن و مرد و های هوز و یای معروف است با لکه فرقه سنانسی پیرو مواد و اندوگری
 برابر اندیشند بعضی که فقر را اختیار نموده اند و در سر دارند و ریش هم میگذارند و بعضی که دنیا
 سروریش را می ترسند و در زهد و ایندیا ضاعت شافه بسیار است بعضی دست را بلند نموده باین
 نیارند تا خشک شود و پائین نیاید و بعضی یای خود را طوق گردن سازند و بچکانند بعضی یک پار
 کرده کار از یای دیگر کنند چون در معتقدات هند و تناسخ و تراسخ و تفاسخ هر چهار جدا
 داخل است یعنی نقل روح آدمی بدن آدمی و حیوان شدن انسان و درخت شدن آدمی و سنگ
 شدن آدمی و باین دلیل که خدا عادل است ظالم نیست و معنی عادل این است که تقدیر را ران را

عمل نشت رساندن و نیکو کاران را امور و عنایت سازد و مایه نیکم یک طفل در حرم سراسی با
از بطن مکه بوجود آمده و طفل دیگر از ن خاکروب زائیده و نیز شخصی در دنیا از روز تولد دست
در پیش و عسرت میگذارد و شخصی دیگر در مدت حیات خود بیمار و محتاج بقوت شبنه میباشد و
صورت اگر خدای در میان نیست هر چه پیش می آید تعلق به نیت و اتفاق دارد و اگر آفریدگار
و مالکی موجود دست شاهزاده چرا شاهزاده شد و خاکروب بچه چرا خاکروب بچه اگر غرت شاهزاده و دست
خاکروب بپرسبی نزار و پس فعل فاعل حقیقی لغو افتد یعنی بالله من ذلک و اگر هر دو نتیجه خود
یافته اند لا محاله معتقد بوجود پسران در روزمانه باید بود تا حسن قبح هر دو که باعث بر ولادت در خانه
با دانه و خاکروب است به ثبوت رسد و مسخ و رخ و فسخ نیز بهین دلیل ثابت کنند و الا گویند که در
چرا درخت و سنگ چرا سنگ و حیوان چرا حیوان شد چرا همه آدمی نگر دیدند و نشنیدند علت بنده
در شتخیز این ریاضات و صاحب آن کنند که این بد بلا لعان که بیک پالستاده پای و زمین را خشک
کرده اند ظاهراست که در زمانی پیش از زمان حال موجود بودند و بندای الهی را در روی خود
خفت نشستن نداده اند که حالا سراسی آن می بینند همچنین در حق کسی که دست خود را خشک کرده
حقیقه شان اینکه در وقتی دست میبایست شکسته باشد و همینایع عقلای مذہب هند و نقل کنند
که در ایام سراق سیتا رام بابرادر خود همچنین و چند تار فنیق و دیگر بعضی رسیدند و همچنین بابر
آوردن رستنیها مثل بعضی گیاهای سبز که از زمین همیشه میردید و مخص کرد تا قوت خودش
سازد و همین هر چند سعی کرد و چارطسوف و دید اثری از رستنی نیافت آخر مایوس شده حقیقت
حال را به برادر خود نقل کرد و رام سبب جنبانید و گفت که تمام جنگلی از سبزه پرست لیکن امروز
مقسوم مانیت زیرا که این روزها ن روز است که در زمانه پیش از زمانه موجود بهمان ر این
روز تمام روزها ن آب نداده بودیم القصه سناسی ده کرده اند جدا جدا برای هر گروهی

اسی ست مختص بان گروه در سناس زنار هم صرف ندارد و سرفه بر همان نیز که سناسی شده اند
 زنار بگردن ندارند و کتری نیز بید سناسی شدن همین حال دارد و کسیرتی کبیر نام بافتن و بیکان
 ساکن مگر با سیم و کاف فارسی متحد با سیم و سوز و سوز و سوز و این قصه نیست بفاصله شش
 منزلی از کنگو گویند اما اندام فقیری که ساله اسی در از و را بید سناسی بود و عبادت های بسیار
 در آن لباس کرد و آخر با برگی شد و اینجا هم بر تپه کمال ترسته و نور و سوزی از راهی میگذشت
 کبیر حالات او را دیده عنان طاقت از کف او و شتاب صحبتش شده با سید پنهانده آمد و رفت
 شروع کرد و از این جهت که مسلمان است خود را می دزدید و متوجه تربیتش نیست لیکن چون دید که
 عاشق صادق است و بجز خاک کوی محبت پیراهنی در بر ندارد و بجانش جهران شده و تعلیم ذکر و شغل
 باطنش را که از باعث جبل تیره بود با عقادش روشن کرد یعنی آن مضم به اسلام را رنگ انداخت
 ساخت بنده خدا شب و روز محو و آرام و کنیا بود آخر الا و خوشتر ترست که اید و در گذرگاه
 که امانت از آن آمد و رفت میکرد و شب و روز بر روی خاک افتاده بسری بر دو کتب و دو دهر در
 مرج کنیا و آرام ساخته با و از یک دشت زفره میکرد و رفته رفته بر عم میزد و آن از مقران درگاه
 شد و سوزی را مانند او را در کنار گرفته فشار داد و گفتی که از و پنهان دشت با و بخشید پس جمیع
 مایوس او را ذخیره سعادت انکاشته بهره اند و ز شدند بقول چنیا کنیا بے تکلف بخانه کبیر آمد
 و سوار او را هند و آن میخوردند الا بر همان گدیند با سنی چند برای دیدن کبیر و او را و منظرش شد
 کبیر طعام برای آنها پخت چون بخوردن آن مجبور شد گفت که اگر کنیا خود آمده اجازت دهد این طعام
 میخوریم کبیر تصور صورت او کرد و کنیا در آن صحبت نمایان شد و پاسبان خاطر کبیر پنهان رخت
 طعام خوردن داد آنها گفتند که غرض ما ازین سخن که کبیر گفته بودیم مشاهده جمال جان آری تو بود
 و الا ما بر پنهان را به طعام کبیر چه پسر و کار و توانها و حکم محبوبه که هر کس که خود را راه نواز

با دین محبت تو بخوابم نیت میسازم و مفتون او میشوی و در هر کار باس خاطر شش را منتظر میسازی
خودت در کتاب ازین طعام منع کرده و خودت حالا فرمان باکل آن میدی پس ثابت شد که این
طعام را لائق خوردن بر همان میدانی لیکن از بندگان میگیری شکر شده را را بخور و در طعام
ماورد سازی کنی این سخن شنیده و گرسنگی کرد و بر همان طعام ناخورده وضعت شد و قیصر
که روزی مرد سپاهی در گمر از طرسته آمده در گوشه دوکان بقالی آمد و حسب اتفاق زن که سپهر
بدکان بقال برای گرفتن آردیار و عن وارد شد و سپاهی مذکور زن را دیده دل و دین دریا
و بنزار جان خریدار و صلش گردید زن هم چون شعور و رستی داشت کیفیت او را دریافته بخانه
مرحمت کرد و لیکن محبت سپاهی در دلش شکن گردیده بود و لذا هر روز برای دریافت نمودن آن
و قسری کردن او بیدار خود و حیل برانگیخته از آن طرف آه شدی میگردید و بعد چندی بتوسط زن
بعود میگردید و چنین با هم مقرر شد که چون کثیر عادت دارد که بعد همراه برای سه روز بزیارت
میرود حالا در شروع ماه خود و روز باقی است یقین که هرگاه این ماه تمام خواهد شد او بوقت
خود از اینجا خواهد رفت و بعد رفتن او دانی برای صحبت عاشق و معشوق نیست عاشق شنید آن
نزد جان نواز بروز شمار می رانند و چون ماه مذکور تمام می پویست و شوهر محبوبه بعبادت خود
روانده نموده شد منتظر رسیدن آدم معشوقه بطلب خودت است و نیز بطور خود بجای خلوت است
آورده بود باین گمان که شاید طرف ثانی طلب کردنش و خانه خود و میانسبند انداخته خود قصد کند
پیش او نماید باطله از قدرت الهی آن روز باران شدید باریدن گرفت و آبها طغیان کرد و کثیر
که شش از آب زیاده از طاقت خود دیده بخانه سعادت خود و دید که زانش خود را با لباس پاکیزه
از استیست متعجب شده باعث ترسیدن پرسید زن نکایت عشق آن سپاهی و او را و خود را
ظاهر ساخت کثیر این قصه رهنشیده زن را بر فتنه پیش پای بر غبت خاطر مامور داشت تا بموجب

اجازت شود پیش عاشق دلداره آمده معاودت شوهر و اجازت یافتن خود برای ملاقات از
 بیان نمود سپاهی سحر شنیدن این حال دست و پا کم کرد و لرزه بر اندامش افتاد آخر چنین
 بر سر سخن آمد که تو از ریشی و کبیر شوهر هست پدر من مرا با تو حالا معامله دیگر نموده است و تاقیاست
 بهین عقیده خواهم بود زن هر چند اختلافی معشوقانه سرگرد سپاهی پیش شنید و بعد طی دراج
 گفتگو او را بخدمت کبیر رسانید پیدایشی جماعتی است در هندوان که اینها را بیدانی نامند
 یعنی صوفی چه بیدانت یا بای تازی و بای محمول و دال بے نقطه و الف و نون غنّه و تازی و تازی
 یعنی تصوف باشد از روی اصطلاح نه از روی لغت زیرا که معنی لغوی تصوف پوشیدن کیم
 جماعت بودند و عرب که آنها صوف می پوشیدند و هر یک از اینها خود را با خدا برابر میگفت و تا
 شان همین بود که اشغال و از کار رازیا ده از عبادت شرعیه میداشتند و اصلا با نماز و روزه و زکوة
 ربطی نداشتند شاه ولی الله محدث پدر مولوی عبدالغفری مصنف تحفه انواریه در کتاب خود که
 موسوم بنور العین فی التفصیل الشّجین نموده میگوید که علی مرتضی کرم الله وجهه آن جماعت را قبل
 پس ثابت شد که پیر و باطل بودند که قتل کردن علی اینها را دلیل قومی بر بطلان عقیده آنها
 تمام شد تحریر شاه ولی الله عجلت بطریق دیگر باشد لیکن لب آن سطور همین است که از قلم رقم نیت
 انحصار عقیده آنها همین بود که درین وقت ذخیره سعادت و روحانی اتباع صوفیه صافیة است
 بر او از خوش کلاه بهو بلند میکردند و بیتاب شده برقص می آمدند این حکایت همین جا میگذارم
 و بر مطلب اصلی می آیم که بیدانتیان هر چند در مذہب هندوان از جاده شریعت شان کج
 لیکن جمیع هندوان این شریقه را هر شد کامل و در نهایت خود دانند با وجود آنکه هر فردی از اینها
 خود را عین خدا میداند آنچه شیخ محی الدین عربی در خصوص ذکر کرد در ترمیمه اقوال بیدانتیه
 هیچ و بالشیبه تازه در نسخه مذکوره نیست اعمال صوفیه هم همان اعمال بیدانتی است از اینچه شد

که اسرار تغیر دادند و نقص و وجود را که در حقیقت روح بسیار دوازده بر اکیهها اخذ نموده اند
چه آنها و بروی تبار اکثر رقصند و لطف دیگر اینکه حکایات سکندریو پاسباس و نقل بدستیا
زن ران که او تار هفتم بود و منسوب کنند بعضی معنوی تفصیلاتش ایگه بیاس یا یاسی تازی که
ویا و الف و سین بے نقطه و رند بھب هندوان مردی بود و همه دان در جمیع علوم متبحر و عبای
در ریاضات شاقه کرده از مقریان درگاه کبریا شد و او را حی ابدی نیز گویند و او را پاسبی
مثل پدرش تاشا معارف عقلیه و از بدو شعور خواص در یاسی تحقیق نامش سکندریو بود و پاسبین
بے نقطه مضموم و کاف تازی ساکن متحد یا باسی هوز و دال بے نقطه و یاسی مجبول و واو
مبدل بمنزله همیشه بخت پدر سوال از نسبت و اقدار میان عالم و صانع عالم سکندریو بیاس
مقام سکوت کلی داشت و نفس نمیکشید چون اصرار پیدا کرد از حد دیدن در اوج جنگ با چیتا
و نون هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن که قاطع منازل فقر و توکل بود و گویند بظاہر شکست شایسته
و دستا دیرای ایگه او در دشت تاشای خم و حدت بوده است شاید بگمان بیاس جواب دهی بپاسب
غیر از کار و یگر می نه بود و خلاصه اینکه چون سکندریو بختا را به مذکور رسید و حجاب باو خبر کرد
که سکندریو نامی بدر دولت حاضرست راجه در عمارت که از دروازه تابستان گامش میانه
تغیر یافته بود و زنان پرسی بیکر را با شایب فخره و دیورگران بهار آهسته نشاند و فرمان
داد که هرگاه فقیر سی که امروز بدرخانه آمده است داخل عمارت شود و هر یکی از آن عورتان را
با استقبال او بشتابد و معشوقانه راه آمیزش باو و اناناید همچنین در جای دیگر کشیده می خواهر
گران بهادرتش تغذیه و صنایع و نایز گذارسته بمحافظان گفته بود که چون آن فقیر نزدیک
رسد همه پیشکشند چون ماموران بموجب حکم در هر دو عمارت رفتند راجه سکندریو را پیش
خود طلب کرد و چونکه داخل دولت میرای شایبانه شد تاشای رتبه جلال از آن عمارت برآمد

اورا در میان خود گرفتند و اخلاطهای معشوقانه سر کردند و نگاه بانها درست نمیکردند
و اخلاط یکطرف آنها چون دیدند که ملذقت نمی شود بجای خود برگشته آمدند همچنین آن جوان
آن سبابه و لغو را نیز ندانست که برای کیست و چایست را چه جنگ این احوال را شنیده بود
که سکندریا از کاظم است چون چشم بر او افتاد نیز همین گفت که اسی سکندریا تو را از کاظمانی هیچ برآورد
از ازایهای آگهی بر تو پنهان نیست باطن تو آئینه است که صور علوم غیبیه در آن منعکس میگردد و چنانچه
بتعلیم مرشدی و معلمی نیست و نداری که ادم عقده باقی است که آن را با سخن تحقیق حل نکرده و سکندریا
این سخنان شنیده از راجه مخلص شد این نقل را فقیر بچشم خود در کتاب منسوب به باب هم ادغام
که پیشوای چشتیان است دیدم و نیز در نزدی خالق صاحب تملط نشان بجا نعلیان کنبه و طبع
لقاد و ذهن و قوا و محسوس و انشور آن روزگار و مغبوط علمای عالی مقام از اند میفرمودند که وقتی
من و برادر من تاج الدین حسین خان بنامه برادر من میر غلام علیا ایستاده بودیم که خالق صاحب
در ضمن فکر فضائل صوفیه نقل کردند که فلان بزرگ عالمی برای فلان عارف فرستاده بود
البته مقدار طعام بقدر شبع البطن و در حد کس یا زیاده خواهد بود چون حاملان بکنار نرسد که
میان فرودگاه عارف همان در خاقاناه صوفی میزبان حامل بود رسیدند و دیدند که آتش چند
سری از دایره از سر آدم بلند تر میرود و گشتی آنوقت میسر نیست متر و شدند تا یکی را از انبیا
سجدت آن صوفی میزبان فرستادند تا هر چه بفرماید بجا آرند صوفی شنیده فرمود که نه رعایت
و عصمت من مستم بدید یعنی بگویند که اگر فلان صوفی در مدت عمر خود با زن سروکار نداشته
باید که بپاس عفت او خود را ببرد و می تا اطعمه بهمان برسانیم آن مرد این را شنیده برگشت
و حاملان بکنار نرسیده همین سخن بر زبان آوردند و قصه نه خشک شد و طعام باسانی نزنو
عارف رسید شاید این صوفی که فرستاده طعام عفت بهمان برادر دم بدگمان شده از کنا

یا زنان حبیب جوان گرم جو شیدا و شربت باطله چون طعام بخت عارف آوردند و در آنجا
 خور و در دست نشسته نشست طعام آوران را حیرت زیاده از تشنگ شدن آب و نمودن
 جان صوفی هم گمان مباشرت با زنان داشتند چون رخصت شده بکثرت رو در رسیدند آب را
 بصورت اول یافتند و آدم نزد عارف فرستادند و خدا شناس گفت که از طرف من بروید
 بگویند که فلانی سیگود که اگر من در عمر خود پنجه بطلا می نیاموده باشم و تو شایه آن باشی باید که
 اول باین جماعت راه دهی واسطه حقیقت حال را با آنها نقل کرد و بچارهاستیم تر شده پیام عارف
 برود رسانیدند تا تشنگ شده آنها با طینان خاطر از آب در گذشته بخت میزبان آمدند چون
 میرعالم علیخان صاحب نقل را کردند من بر خطبه قادر نشده بر سر حرف آدمم که ما این تصدیق
 کنیایی شنیده بودیم امروز معلوم شد که از کرامات حضرات صوفیه هست تمام شد گفتگوی سجا
 رودی مخلص در ضمن ذکر همین بزرگان این حکایت بغیر از نقل کردم غرض من مذهب صوفیه
 بلکه تشبیه آن دوست از احوال مردم مغربی سخن ساز بود که بنشیند نقل را اگر در آن که بستاند
 که مخدومی میرعالم علیخان صاحب پیش از انقضاء این محبت گوشت بنقل کمینا نداده باشد مجبور
 از صفای باطن و عقیده را سخ که با صوفیه دارند کلام سخن ساز که زبدا مقرون بصدق دانسته
 حواله بقرینه و ندیده الا ملازمان ایشان خود از زمینگی که سایه کاف بران افتاده باشند هزار سال
 راه میگردند بلکه همین که زرقارید که یکی از آن صدق مقال باشد آبی بروی کارشان نمی آید
 لیکن بمنجهت خاطر جناب محمد روح از ذکر غیر خود بصدق زیاده از آن است که لکنه و پیچ سال
 سال برای ایشان قرار داده آید طرفه اینکه حسب اتفاق در آن مجمع شخصی از هندوان ارادت
 شاه بود علی صاحب نشسته بود نگاه بمن کرده متپسیم شد من بعد گفت من امروز بصاحب محنت بزرگان
 شدیم گفتیم چرا گفت در میان مری کشی و آن صوفی خود حلاوت یافت ثابت شده که تا فلان را

و کاذب قرار میدید معلوم شد که شما خود را هم غیر کنیاجی عارف میدانید و ای برین شما
و انشا بر داری و فقر و توکل و تحقیق مذہب حق این هر دو نقل از تبیل جمله مقرر شد در کلام بود
حال اب بطلب اصلی میکشایم این است که هندوان مسخره و فیه را مکرم تر از جمیع مسخره هندوان
و اندو صوفی درین ملت همان است که تارک لذات جسمانی باشد اینها بر معاوشتن و معاویرا
هرگز قبول ندارند این قدر میگویند که ممکن این هر سه در نفس انسانی است که آن را عوام بدل تقییر
کنند چه هرگاه آدمی تصور شهری یا چیزی دیگر از اشیا در دل کرد و خیال او محکم است البته آن شهر یا چیز
غیر آن وجود دیگری درین صورت صاحب تصور خاصیت بر معاویر ساند اگر او را مطلب بر معا
سازند می رسد و بعد ازین از دو صورت بیرون نمی تواند بود یا آن تصور در دل ممکن نبود
یا زوال پذیرفت اگر ممکن نبود خاصیت بشن بصاحب تصور می رسید اگر نائل شد خاصیت
در و پدید آمد و روح را در اصطلاح شان آتما و حضرت آفریدگار را برآم آتما یعنی روح بزرگ در
الاروح نیز گویند اهل ترک با کاف فارسی ترک در هندی مراد از حکمت است یعنی جمیع علوم است
سوا سی منطق که آن آله دریافته علوم است و حکیم اصطلاح لیس زیر ذوالقرنین تدوین آن
پرداخته و در کتب هندوان مرقوم است که در زمانه سابق حکمای هندی ایشان درین فرقه گذشت
یونانیان بیکه اصطلاح شاگرد هندیانند چه یونانیان علوم حکمیه از مصریان استفاده نموده اند و
مصریان از هندیان همچنین و علمای عرب از یونانیان و اهل ترک از علمای عرب در وقت
سپید حیا من مالا کتب حکمیه از تصانیف حکمای یونان زبان یونانی سوا سی لندن در سراج جاب
زیر اگر کتب خانہ بنجاره در وقت از آن سپید سوخت و جای دیگر سوا سی بنجاره در آن وقت
کتابی نبود و هر قدر کتابخانه که در هند بود و شیراز بود آخر همه لغات رفته در اینجا جمع شده بود
و سبب گم شدن این کتابها عدم قبول آن در قلوب علمای اسلام است و تقریر است اشخاص

اولاً از یک کتاب هزار کتاب در یک سال نقل کرده میشود و قیمت هر چند موقوف بر خیریه
 قدر دانست امروز هم اگر نسخه تصنیف حکمای یونان پیش کسی باشد و بدلیل قلعے ثابت نشود که
 اصل دارد من ضامن آن میشوم که بندگان بفرستند و از ده لک تا که در هر چه خواهد گیر و انقضای
 حساب بندگان خود ضرب المثل است دیگران علم ریاضی را نیز خوب میدانند و در علم الهی نیز از
 دیگران اندالیه و طبعیات مشق یونان از اینها بیشتر بود لیکن درین وقت چنین کس و دیده
 که تبحر در علوم الهیه داشته باشند و در امرا و اربابان کشمیری در لکنت بوده است هر چند او هم مرتبه حکما
 بود لیکن مثل خودی داشت شنیده شد که شخصی از برهمدان و کهنی در بنارس در علوم بر و جهان
 داشت لیکن این قول بالا اتفاق نیست بعضی اینهم میگویند که این زیاده از او بود و العلم عند الله
 معادن علوم و جمیع حکما در هند سه شهر بود یکی کشمیر که او از همه جا اندم و اعلی بوده و دیگر بنارس
 نیپال با نون مفتوح و یای ساکن و بای فارسی و الف و لام عقیده حکمای هند از عقیده اهل
 هند تفاوت کلی دارد اینها هرگز بفضیلت رام و کمینا و دیگر پیشوایان این فرقه قائل نه بوده اند
 بعضی منکر وجود صانع عالم گشته اند و این جماعت بسیار کم اند بیشتر بوجود جاعل حقیقی قائل
 اعتراف بقدرت کامله او دارند و عبادات ظاهری شرعی را واقعی مینند عظم عبادات صفات حمیده
 و انند و بعد مردن قائل اند بقای روح و سعادت روحانی در وقت مختاری را به نگیت
 بشن نماند نامی درین شهر بود اگر چه در تحسین لیاقت آن داشت که بماند رام رازدان بشمار آید
 لیکن ذهن و قادی داشته است روزی بیاس خاطر لایق کامل نامی که مرد و یکی از برهمندان کشمیر
 بوده تا خانه اش حرکت بعمل آمده یکپاس کامل یکپاسه استیم از فقیر سوال کرد که حکمای اسلام
 چه نوشته اند گفتیم از من هر چه پرسید از شهر پرسید با حکمت سروکار ندارد میگوید که گفته اند که شافعی
 افتاده بکنید مرزا صاحب هم خواهند شنید اول عذر را کرد لیکن چون پاس خاطر از مرزا گرفتند

بود بر سر تقریر آمد تا وقتیکه گویا بود همه مقول حرف میزد و نیز در سفر کاپی را تم را در کتب کاغذی
 اتفاق صحبت افتاد و تقریر سخن از حکمیت برآمده در ضمن آن تمام بحث میبود و صورت حواله
 تقریر نمود سوا می الفاظ مخصوصه بزبان هندی نامش همان بود که در کتب عربیه سید بنکی
 فرقه ایست و در کتب کثرت و جای دیگر کم بلکه بندرت موسوم بسید بنکی با سید بنی بنی نقطه و رای مفتوح
 به نقطه ساکن و بای تازی مفتوح متحد با بای اوز و نون ساکن و کاف فارسیه و بای معروف کار
 شان پرستش محال بود و پاچه است و عقیده آن بر نهادن تفاوت پیشه غیر از عبادت که تیرگی است
 گویند بر جمیع ملل اعظم عبادات همین است که بحسب ظاهر نام مبدل کرده باشند این روسیاهان بد
 اهل اسلام را متهم باین زریات سازند که اگر در پیش مسلمانان پرستش این هر دو چیز حقیقه نداند
 چرا این سید را بر صورت مفتوح تسلسل و محراب را شبیه بکس میسازند و در مذبح شان جماع با خوا
 احیائی و علقائی و اخیائی و دختر طوطی و خال و خرما و در خواهر همه رو ا باشد بلکه از اینها مستند و ترا
 شوند که از زنان بیگانه الا با مادر سید و کار ندارند لیکن شغفه که از مقتدایان شان نوشته که جماع
 یا مادر از همه لذت تر باشد که اینکه از ان اجتناب دارند براه ضلالت میروند و نیز چون مستعد نبات
 شوند دل مرد خود را بلباس فاخره آراسته جامهای خود را عطر میسازند و تا نعل گلهای الموان
 بگردن میکنند من بعد زن پس مرد خود را موسوم به مادر می سازند و زن بارتی و هر دو در
 خود را سیاه میکنند و شیر یکدگرشان بدستشان لاف میزنند هر کس بخانه هر کس که خواسته باشد
 مانع نیست و دختر و زن و خواهرش اینکار بجای خلاف طبع خدا چنان می شود بلکه محبت میان آنها
 ترقی میکند اگر چه جمیع هندوان مشهورم چه زن چه مرد که میروند می پرستند لیکن بزبان رسوا
 همین حدیث که پیش از بصورت آلت تسلسل از سنگ ساخته و در جای نصب کنند و روزی شهر
 زنان رفته آنها بران ریزند چکار کردی است در هند موسوم به چار یا چشم فارسی و نیم هر دو مفتوح

والف و برای بی نقطه ساکن در حشر اینها در هندوستان بسیار می شهرت دارند مسلمانان
 هندوان از شترسان می ترسند لیکن عوام ندخواص غذایی نشان گوشت حیوان مرده است گاو
 زنده را پوستش می کنند و مرده را بکمال خوشی خاطر میخورند و خوک از زنده مرده هرگونه که بدست آید
 می کنند و تقیل معاش اینهاست ساختن چیزها مثل کفش و غیره از چرم گاو و گاو میش بعضی از بزرگان
 شروع اعمال سحر را بعد از شب رفته روشن بحد آبله که در هیچ شقیه بدان نرسد عبارتی چند
 مع بوداتی و دیگر دیوتاها خوانده خواب بر سر ایگاج ام نمایند و ساز سه که وقت سرود کردن نوای
 نام آن دود در دست بخلات دیگر سازها که روح انسان از آوازان نشاط اندوز میشود و سوهان
 روح و آفت ساهه است بهوانی بابای تازسه متحد باهای هوز و او هر دو مفتوح و الف و ل و ن
 و یای معروف مراد از چند زن باشد که به نیابت منسا و یوی بر احیاء امانت هر قوی حیات و در
 و بهیچ کار قادر باشند و دود و بادال ثقیل بی نقطه مفتوح و و او ساکن و برای بی نقطه منضم
 و و او معروف و اسهای این گروه یکسر مانند اسهای هندوان متشرع صاحب لیاقت باشد عتقا
 از اول مرگ هر کس بدست سحر جاد است و آن را یعنی سحر اینها را اسفنا موطعه نامند با میسم منضم و او
 معروف و تاهی شترشت ثقیل متحد باهای هوز در حشر و ترجمه موشه در فارسی مشت است لیکن
 در اصطلاح این بیسیران بهیچ تیغ را اذن کشتن آدمی بهر **جلال خور** جماعتی است مشهور
 جلال خور هر چند این لغت در اصل غلط است لیکن آنچه مشهور است همین است قوت شان موقوف
 بر صاف کردن فرا بل و سترج از بول و براز و رفتن صحن خانها باشد ان پنجه مسلمان و هندو
 هر دو میخورند و از گوشت جانوران روی زمین چه خوش و چه طیر چه زنده چه مرده لذت میبرند و
 و فرک در چه شمار اند لیکن اگر کسی یکی را از آنها بگیرد و به تکلیف اسلام کند هرگز قبول نکنند بلکه
 مستحق کلو بریدن شود و نامهای شان بهینه نام هندوان باشد و هرگز نسبدن اینها

اگر سبب اتفاق در آشنایی راه رفتن بدن هندوس بدان یکی ازین گروه نمایند و تفکیک نظر
کنند هندوان دیگر از و کناره گزین باشند اگر در آن حال هندوی را در غلبه بگیرد آن
هندو نیز بهین ملا مبتلا شود و اعتقادشان نیز با همدگر مختلف است بعضی مثل چار بهوتی
را می پرستند و در مجلس شادی و در نواخته باصوات کرده جاگراعر صد برسماعان تنگ
کنند و بعضی خود را امرید لال بیگ نامی دانند قصه لال بیگ بن خطاست که بقصیده این گروه
خسران مال که چهره نامی مرشد این جماعت و کامل فن نجاست برداری و واضح قانون این
در مقرب درگاه که بر باد ملقب بخواجه صفا بود گویند که چون سرور کائنات و خلاصه موجودات
انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم مبعوث شدند نام آنحضرت متضمن دعوت اسلام بخواجه صفا
از انقیاد و امر لازم الاتباع آنجناب سر باز زد و از غضوان درگاه کبریا شد بعد ازین چون
آنجناب در شب معراج بر عرش اعظم عروج فرمود و صحن عرش معلی را پیر از حسن خاشاک دید که در آنجا
اتحاد کبریا معروض داشت که این تذکره این چیز را بر عرش الهی از چه سبب باشند از حضرت
حق بگوشت آمد که از چند می برادر تو خواجه صفا که ضریح این مکان را بخوبی میگرفت قهر کرده ام
و سبب قهر این است که کمر باطاعت تو نه لبست پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من سایه که با من
خاطر من تقصیر او را معاف باید کرد و معروض داشتن رسول خدا تقصیر خواجه صفا معاف
و هاتو مت بر عرش با جناب رسالت معاف نموده خار و خنثی که بر عرش عظیم بر جسد باطله آلود
را پسند خواجه صفا دانند لیکن نه باین صورت که از لیلان زرش میرون آمد بلکه از راه که است
باین صورت که یک روز خواجه صفا انگ خود را کشاده بود از میان انگ طفلی بر زمین افتاد
خواجه آن طفل را برداشت و پیر و ریش او چون پیران حوربان پر دخت تا آنکه جوان شده
به نیابت پیر بزرگوار بخدمت عرش رویی مامور شد که چهره پاکاف فارسی مفهوم در اسی بی

ساکن در جیم تازی مفتوح متحد باهای هوز و باهای فارسی ساکن و راسخی بی نقطه و لقب
نام اصلی خواجه صفایری نقل میکرد که من حویلی بکریه گرفته بودم نسبت بسراخویلی خانه
حلاطوری بود و شبی از شبها بتقریب شادی پس نش خاک و بان شهر که عبارت از همین
چهارستان است در اینجا جمع شده بودند در عالم اختلاط با خود را میگفتند که برای هندو
خود بعد مردن دوزخ مقرست احوال مسلمانان هیچ معلوم نیست که بعد مرگ بدوزخ
نخواهند رفت یا مرتبه عالی یافته داخل بهشت خواهند شد کهن سالی از آنها سخن در آمد
که میان مسلمانان یک فرقه بهشته است که منقول گفته میشوند یقین کلی است که لال بیگ بیای
همقومی خود آنها را بفر دوس خود طلبید نخواهد گذاشت که بجهنم روند و دیگر فرقه مسلمان
همه ناری هستند و ظاهر پیرا که آرا گو گایز گویت و کاف فارسی بوزن موسمی پیر گویند خیلی
مکرم و مغرور و عقده کشی کار عالمیان و اندر سال بی پیران و شهر جمع شده نسبت
علم و دوست و بعضی مروجه ابر و طاعت و کس گرفته و در دوزخ و در دوزخ و در دوزخ
در کوچ و بازار بگذرند و نایک ماه این هنگامه گرم دارند بعد از آن بعضی از آنها روانه با
بابای تازی و الف و کاف فارسی مفتوح و راسخی بی نقطه و لقب ساکن جاسی است و در ملک
راچپوتان مدفن ظاهر از انش هم کم از زیارت کنندگان شاه مدار و سالار نیستند سوا
حلال خوران مسلمانان رزیدل ملک میدات و راچپوتان هم جمع نشوند میدات باهم و در
جهول و دوالف و نامی شهرت ساکن در آخر ملکی است متقل ملک راچپوتان که در
بروزن دیو باشند و آنجا را گویند گو سوا سی میونسدق دیگر نیز در اینجا سکنت دارند و دیگر
باحث آبادی آن قلعہ زمین همینجا بوده اند شنیده شد که ظاهر پیر هم پسندید میوست
شاید در عین شباب بجهه ساکنی یا کمتر بگینا کشته شده و راچپوتان رحم آورده و در آنجا

سپردند و دفن کردند تماشای چهارم در ذکر اسمای مشرب که هندوان
 و سحره بادال و سین هر دو مفتوح بی نقطه و هاسی هوز ساکن و راسی بی نقطه مفتوح
 و هاسی هوز ساکن مراد از روز فتح رام است که منظره نظم لشن بود و زمانه تربیت با پیش از دنیا
 که در عهد دو ایر بوجود آمده بعضی گویند که در دو ایر و تربیتا قریب زمانه کلک با دنیا وجود گرفته
 و همین مشرب بعبدق و صحت است و نزد بعضی تربیتا و دو ایر غیر معین و اعتقاد بعضی اینکه در
 هر چو کشتی اینها و سایر اولیا بلکه ابتدا و اتمه بوجود دارند و حالانیکه برایشان گذشته و در
 بجز و المختصر را ون نام دیوی بود و راسی بی نقطه و الف و و او مفتوح و ون ساکن منقول است که
 عبادت بسیاری کرده خود را باین درجه رسانیده بود که راجه اندر و آفتاب و دیو تماشای
 تابع فرمانش بودند از اتفاقات و صف حسن و جمال سیتا زن رام شنیده عاشق بر او شد
 و بقیدی و حیل او را از رام جدا کرده لیکن بحکم آسمی دست بر او نیافت رام مدتی در فرا
 او بسیاران گرد بود و فوت خود از گیاه و برگ درختان حاصل میکرد و بعد زمان در آن
 بفرمان قادر توانا میانه تملیف و او محاربه واقع شد و رام بر او نظر یافت این است
 روز مذکور حالا هندوان هر سال یک کودک را رخت خوب پوشانیده و تاج بر سر گذارند
 و یک کودک دیگر را لباس فاخره در بر کرده اولی را موسوم برام و دومین را سببه هوز
 ساخته بر فیل سوار کنند و دیوی از کاغذ ساخته بر او موسومش سازند و جم غفیری بقدر
 مات الوف در هر شهر جمع شده آن فیل را بار او در میدان بیارند و بزعم خود رام در آن
 را بجهنگا نشاند و بهمان خیال که رام را ون رازده بود اینجا هم او را نهیست نصیب گردانند
 و بعد که خفتن را ون غفلت نهیست با آسمان رسانند و سنگ و سنگریزه و کلوخ بر او
 از چهار طرف بران و لیواند از دندانین صورت که از آن شور و غوغا فیضان کوه تمثال

از جادو و رند هر چند فیلبانان با یکدیگر نگاه دارند سعی نشان بکار نیاید امیدوارتر رسیده بگریزند که
 اگر چاه در راه افتد چه عجب که در آن افتاده هلاک شوند و گاه باشد که در باغ انبیا درختان
 دیگر مثل لوت و غیره داخل شوند و سواران از بیم خود را بر زمین اندازند و در آن حالت بیخبر
 سالم الا اعضا بخانه برگردند و بعضی از دست دست بردار و بعضی محتاج پایی چون شیرند بیشتر
 سر فیلبان بیچاره بشاخ درخت خورد و هلاک شود آنگاه صلی هندوان این روز در خیلی روز
 میفتد و اندک خصوصاً کترین بلبل و هتومی رام خود را به شیب نفیس بیارند و جو سبز
 از برهنان گرفته بجای گل برگشته دستار گذارند و تزیین حصیری دیدن نیل کشته همه بیرون
 شهر بجاورند و دو چار شدن آن را با خود سحر مایه دولت و اقبال شمارند و این برهند و
 سوختن نیست مسلمانان نیز مشتاق دیدار نیل کشته شده بیرون شهری آیند سیاه امیری که ملک
 باشد مجبور است ازین که روز مذکور سپان و فیلبانش بجای دیگر رگین شده بازین زارند
 و سازند و ملا و جلال زرنگار و هودج طلا و سیم و عاریه‌های بلند آراستگی پذیرند و با فوج چشم
 و خیل و خدم و مقربان صاحب مرتبه هر یک بقدر مقتدر و مریزین بترت و سلاح خوب سوار شده از
 بازار بگذرد و قعود در آن بهایه فرقه افغام کند و بیرون شهر در میدانی نیل کشته را به بیند و ملک
 توپ و تفنگ شمع شود و شام بخانه آمده متوجه رقص پریشان طناز و سرود مطربان
 خوشش آواز شود و نیل کشته بانون و یای موسیقی و لایم ساکن و کاف تازی مفتوح و دوان
 ساکن و تازی تیره نشسته ثقیل ساکن متحد با یای هوز جانور سیت پرنده سبزی پرپایش نایل با سحر
 سبز هرنگ آبی در حساست بمقدار طوطی و در سیم مسلمانان و هندو است که اطفال ده روز پیش از
 دسره صورتی از گل ساخته بر چوبها گذارند نام صورت مذکور شیوراسی باشد باتای تیره
 ثقیل و یای محمول و سیمین بی نقطه و و او معروف و راسی بی نقطه و الف و یای در چشم و تیره

هر روز چند طفل و چند جوان با هم تفریح شده بدو خانهای اعزّه رفتیم یعنی چند بوزن خاص با
 هندی بیابانگ پانز و گلو می خوش بخوانند و یک پیس یا زیاده گرفته از یک خانه بخانه دیگر هر چه
 هر روز تحصیل نمایند جمع کنند تا بوزن مذکور ملو اسی آورده بر یک دیگر قسمت کنند و دختران
 و عرض شیسور اسی کوثره مشک در دست گرفته بدو خانها و در میان اطفال و این دختران
 و چون بوزن عدوت کلی بهم رسد هر جا که با هم دو چار شوند اطفال آن کوثره را بگیرند و اگر یک شیسور
 ازین طرف بیاید و دیگر از آن طرف بیاید هر دو خروج جنگ عظیم رود و در غالب شیسور اسی غلبه
 میکنند و مغلوب ازین غم خواهد که خود را هلاک سازد و آنگاه در روز دهم و کس با نشان و نقاره
 شیسور اسی مخصوص خود را بردارد و با این تفل که مردان سپاهی از قسم تفل بچا و زنان که
 ربابزاری موسی سر کشاده همراه باشند بریار رود و شیسور اسی را آب پیاده برگرد و در روز دهم
 آخر شهر لور ماه الهی است پنج روز پیش از تماشای آن معلوم قوانین روز دهم از روزهای سعادت
 قرین است با سین بیه نقطه مفتوح و لام مجهول و نون و و او مجهول درین روز خواهران تار
 ابریشم قرین بر دوازده غیر خالص که از سینه ساخته فرستند بدست برادران بزنند و به نان هم
 کار را میان رنگین برای عوام و تار ابریشم با بر و اید مذکور بر اسی خوانند و بدست بزنند و آن
 برهن لیست در عرض آن رنگ از هر کس بیایند و خواهران نیز از برادران زرها بگیرند و بوزن
 هم هندوان صاحب شرف و شرف بشتند و سرود و تماشای رقص شوند و آخر روز برون
 شهر رفته در میدان بگردند و بعضی زیر سایه درختی و بعضی بکنار آب روانی بر سر درخت بنشینند
 و بچهای خوش صورت را برقص کردن مامور سازند و تحقیق نمایند که در هندوستان از قوت
 برهن شرف و ثناء ایست مشهور بکتهک با کاف تازی و تازی تشریف شد و محمد باهای هون
 هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن کار آنها تعلیم بچها خواهد فرزند خودشان باشد خواه برادر زادو

و خواهرزاده و دخترزاده و پسرزاده خواه غلام خواه پسر غیر که از اخلاص پدرش باشند
 باشد برقص و سب و دو نمایند تا در مجلس اغنیا برقصند و مستمع با لغات شوند و سوا سی مجالس را
 و دیگر اخوه محو است که چند کس جمع شوند و بچه را برقص نامور کنند و چون در حالت رقصیدن
 از انبیا چند پسر با یک رویه از یک سیر برآورده بدستش دهد دیگران این حالت را دیده هر یک
 از آن مجمع بقدر متذویر چیزی با و بدهند و کسیکه در آن مجمع بچه رقصان رقصان پیش او آید نشیند
 و با او ناز و اسن او را در دست گرفته نشسته برقصند و یاران شود زیرا که این منتهی نعم
 آن سفاهت عده ترین مراتب است در این علی خصوصیت بشری می دهند و دار مسلمانان شریف است
 اگر محتاج بنای شعیبه هم باشند نشینند و در آن صحبت و تماشا کردن رقص بچه هزار گونه تنگ است
 و الا مسلمانان رزیت پیشه اهتمام کلی در آن دارند بعضی چهار یان و بازار یان و دهقانان
 که باشند و قریه و موسوم بملکیان هستند در میان این مشرقه شیوخ و سادات و مرزا
 و خان همه عاشق رقص لطافال اند اگر در خانه عزیز صحبت رقص زنان بقتیری بشنوند و روند
 اگر رقص دعوت هم بیاید حیل و حذری بمیان آرند و اگر از کسی بشنوند که در فلان بازار بر سر کار
 فلان هند و یا مسلمان بازاری بچه میرقصند چند کس متفق شده بکمال طیب خاطر قطع راه نمایند
 گویا بجا گل و آب و کوردال و باران شدید در راه و بعد مسافت هم باشد بالجمله سلو نو و در
 اول مرداد ماه الهی است و و الی این روز هم بهترین ایام است میمنت آن یک ماه بیشتر
 باشد هندوان یک هفته پیش از آن در دیوار خانه را بتقویش و صورت گوناگون از تنم
 درختان سیاه و در پر گل بیازایند و هر روز روزانه بقدر مقدور بعضی بتماشای رقص مشغول
 باشند و شبانه از صبح تا نصف شب و گاهی تا آخر شب اوقات بقمار بازی بگذرانند و شب
 روزانه هم سر و کار با قمار دارند درین ایام و الی ایام که کتک بچه با مسید الغام و در کوچه

پیش روی در خانه و دکانها بر تهنه و بازار بایان هم بار استگی و کاکین پر دارند کوزه گردان
 همیشه می گلی بصورت آدمی خواه معین خواه غیر معین خواه زن خواه مرد و خوب صورت و بد صورت
 و طفل و جوان و پیر و بچه و حیوان از قیل و اسب خرد و کلان و خیل بزرگ و دیگر جانوران
 چرخه و پرند و حشرات الارض و اشجار بزرگ و گل و غنچه و عمارات پست و بلند چون
 برج مسجد و مینار ساخته دروغن برای از دیار زینت بران مالیده بدست خریداران فروخته
 و تماشایان نیز قشام حلوایات مروج در هند ساخته بر نگهای مختلف در دکانها می بینند و بیشتر
 در قوالها چوبین ریخته صورت های عجیب و غریب مانند سفالگران از آن بر آورده در نوایها بگذرانند
 تا هندوان درین ایام گرفته با طفل خود بدهند اگر چه اینجا با حق تعالی بیان کرده می شود لیکن
 این چیز را تماشا کردن فیست اکثر در هند سبب بند و با ختن قرار درین شبها موجب فرید برکات
 و میان من است کسی که گاهی طبعش میل قرار نداشته باشد او نیز باید که درین شب تمینا انیاسی میل باین
 شغل نماید و اگر چنین نکند مطبوعش سازند و راهی او را بر خطا دانند کم کسی بوده باشد که شب مذکور بگذرد
 ساعت درین شغل نگذارد و در یک شهر هزار خانه خراب میشود و هزار دیگر آباد بعضی که بخت شان بیک
 گروه باشد اوف در قمار سپید کنند و بعضی چون نقد و مجلس باقی نماند زن و دختر را بیازند بیشتر آنها
 از شو می طالع صبح این روز از شهر بگریزند یا خود را بر هر پلاک نمایند یا بچو تره کو توالی برودند
 نیست که چند کس به هم کار هم کنند تا زخم تیغ و تیر و کار و دشمنی بر روی خاک فطیده محتاج به هم نباشند
 شوند این همه بلا نصیب بچارها از سبب قمار است روی طبع سیاه باین خیال که بازی خواهم برد
 بساطی بین کنند چون ببازند و برادران قادر نباشند بتوقع بدون بازی از حریف باز بر
 بساط نشینند اگر این بار هم باختند مضطرب تر شده دست از بساط بردارند و مصروف باز
 شوند تا این بار بدفع بلا که بر سر ایشان نازل شده پیر از نذر البتة درین صورت از بلاها شوند

یا مبتلا گردد و مذکای بمراد هم رسند یعنی تمتع از حریف بردارند لیکن شوق اول و ثالثا و سبقت
بیشتر شوق ثانی منظران بلکه ندانست خوشحال کسانی که مالک مکانند چه فائده این است که هرگز
بر دین حاصل باید که بعد از مکان بدید حکم آنکه از هر طرف که گشته شود سود اسلام است و جمعی که
یک طرف نشسته دعای طرفین بر زبان دارند آنها نیز بستم قصد فقه حاصل شده از قمار بازان بگیرند
اینهم فائده بی در دسریست و چند نفر دیگر که خدمت قمار بازان بر گرم کار با ششده نیز
نصیب برند اگر چه برای مقام آن هر روز روز دوالی و هر شب بهین شبست لیکن درین شب
و شریف معروف این کار شوند و درین روزها لیمو نیز در رشته کرده بگردن اطفال اندازند
برای آنست که درین ایام و لیال بیشتر ساحران برای دشمنان عمل میکنند و چیزی از قیام
و قماش رنگین و هدس لبتیه و زیره و زرد چوب ازین قبیل چیزی چند و بعضی صوفیه از آنکه
بر عجم خود آن را دشمن میدارند و در تیرگی شب در گوشه کوچه یا سر بازار دفن نمایند تا حد
از آنجا بگذرد و اگر قمار بلا شود از قبیل جنون یا مرض دیگر بحدیکه امید بی منقطع شود اگر کسی از
آسمان بر زمین آید و بر خصم موقوف نیست خاصیت آن چیز مدفون این است که اگر اطفال نابالغ هم از آن
بگذرد و تب کند و جنون شود پس والدین ازین خوف لیمو با بگردن اطفال بندازند و سوار
این گویند که درین چند شب و روز هر بلا جو یای آدمی باشد بلا در عرف هند و آن افراد از آن
معنوی نیست بلکه بعضی جن و پری و بعضی مردار که در حالت جنب مرده اند و بعد مرگ برگردن
سوار شوند که بختی بهوت نامند بابای تازی متحد بابای هوز و او معروف و تمامی قریب
بعضی بر همان چون از هندوی مسمولی ز سر طلب کنند و طرف ثانی پهلوتی کند خود را بر آن
سازند باین خیال باطل که بهوت شده او را بیا زارند همچنین اگر مسلمانان قرض هندوی بزرگ خود
داشته باشند و ادا کردن نخواهند یا با وجود نقد و راز بدی طینت او را قادر بر گرفتن نداشته

دست از او اندودن ببلوغ و من باز در آن هند و از همین خدا که این ریخته ملک کند تا به دست شده زن
 و ز زدن سلمان و خود شش این موعود و مگر داند با لکه شب مذکور از ششام در و دیوار و دیوار
 خاتما و دکا کین را با بجز اخوان رشک گلزار سازند و صغیر و کبیر از عاقله شهر و مشرقا و از ازل بسوا
 فیل و اسب و میانه و پیاده تماشا روند و چیزی باشد بطور عمارت که سفاکدان از گل ساخته اند
 و هندوان خریده شب مذکور با اخوان روشن کرده و آن را پیش رو گذارند و شبیه و شبیه
 دستمال در زرد و بعد خراندن یعنی الفاظ معین مخصوص بذهن خود پیش آن عمارت
 میخیزد که از نزد با لکه این عمارت را بهتری گویند با های مفتوح و قماری شدت ثقیل ساکن
 رای بی نقطه و پای معروف و پرستش این بهر خصوصیت دارد بفرقه پس دیگران هم از این
 دیده همین عمل کار برند لیکن نه جمیع هندوان بلکه خال خال بسیار مدعی آند که این روزگار
 مخصوص بباست بنوعی که دوسره اختصاص بکیتریان دارد این سخن چندان دلنشین نمی شود
 قمار را درین شب چتریان می باختند و می بازند میان پسران را بر پا اند و بهشت کبخی نگار
 هرگز اندکشت و خرفی که واقع شده بر سر همین قمار بوده و پیش از زمانه آتنا نیز رسم قمار بود
 قصه را به نعل بانون مفتوح و لام ساکن و معشوقه اش و من بود و اوال به نقطه و میم هر دو
 و وزن ساکن از کثرت آشتهار حاجت بد بیان نزار و باعث آوارگی را چه مذکور از ملک جوش
 و سالهای دراز و سرخساقی محبوبه بر نشو گوش آشته نامی که یک و بزرگ است و سید اند
 که همین قمار خانه خراب این خرابیا بر سرش آورده بود و گوید مستی این روز منصرف و فرقه
 نیست سوای اشخاص محدود و صاحب تقوی که بهو فیضی سماوی فهم و درستی دارند از سالها
 که درین شب شریک حال هندوان هستند بعضی خود را شرح ایوان قمار خانه سازند و نیندی که
 از قمار بختباز اند بار کش در و دیوار و از نزد و شبی که شب و دالی مشهور است زمان بنام

حیدر اجد العبدان گلی طبعیده در جای صاف و پاکیزه بگذارند و اقدام حوایات و صورتهای که نمای
 شیره شکر لقا بهای چوبین ریخته درست نمایند نیز اضاف بر آنها ساخته نخست خاندر اچراخان
 کنند من بعد آن مکان را که حوایات و غیره در اینجا است رشک وادی این از روشنی ساخته
 نام آن دوالی پر کردن قرار دهند رسمیت که دوالی بنام هر سه زن و دختر تا در آن پر کنند اگر
 از اتفاقات در کدام سالی این ثواب دست ندهد تا سال آینده بفهم و غصه گذرانند یعنی گمان برند
 که اسمال برای ماه نیست ندارد پس ظاهر است که این عمل را برای سلامتی فرزندان نیکو دارند
 چون و اهره غلامی است بعضی صاحبان که زنان خود را از این علق تعلیم بزرگی باو داشته اند و در این تحقیق
 طفلی از اطفال جان جهان شیرین سپرد مورد طعن نتوان گردیده خود پشیمان شده اند آخر کار
 اختیار کلی بدست زنان داده اند بعضی بجهت بجزوری از بیم مطاعن و بیشتری معتقد عدم رسمیت سال
 تمام از سبب منع نمودن خود زنان را از عمل پر کردن دوالی اطفال گردیده وین ملک مرد
 ورا کمتر اسو طبع زنانند و سپردند و ان ازین جمله است چپک را که مرغیست مشهور زن و الا
 جناب قادر بر احیاء امانت آدمی و دشمن و نام او را بتعلیم تمام بر زبان آوردن بلکه مادر گفتن
 و کی آن را عیان گردانیدن و کز تش را عنایت مادرانند و مردن در بانان و باغبانان را بتوضیح
 تمام پیش آمدن باین خیال که اینها تقرب درست بخدمت چپک دارند و در خانه نیز تا وقتیکه چپک
 بر طفل مهربان است سوای حدس لبه و نان گندم چیز دیگر نمیده می شود و چپک را بر زبان آورند
 تا او سیل و سیللاجی خوانند تا با بیم و الف و تائی قرشت و الف و سیللاجی مادر و اگر بجای تائی
 قرشت هفزه مگسور و بجای الف یا می معروف باشد نیز همین است و او سیللاجی با سیرابی
 و یای معروف و تائی متبعت ساکن و لام و الف علم همین نشان معروف و من و مو و هم و بی و با و سیم
 تا زسه و یای معروف یعنی جان و لغت مشتکی بر تعلیم بعد از نام و لقب در هر چند باشد مثل این

مانند مرزاجی بجای مرزاحاسب لیکن بعد نام و لقب هندوان زیبا تر از آن باشد که بعد نام
و لقب مسلمانان الموجد و الی روز چهارم از آبان ماه الهی باشد **چشم آشتی** شبی است از
شعبا که بعد یک سال می آید مشهور شب چشم آشتی پنجم تا نهم و نون هر دو مفتوح یعنی تولد
و آشتی با هنر مفتوح و شین فقط دار ساکن و نامی شتر شت ثقیل مفتوح و ساکن نیز و نیم یک
معروف شب هشتم گوید که در همین شب کنیا قدم به عالم وجود نهاده بود و حاصل هر سال هندوان
شب مذکور بتی بصورت کنیا که از قدیم از سنگ یا برنج یا طلا ساخته در خانه گذاشته اند یا میراث آبا
بایشان رسیده بیرون آرند و در جای پاکیزه متبرک که آن را اغنیا بفروش زیبا تریش داده
باشند و مغلوگان دیوارهایش ببرگین گاو بیاورند بالاسی تحت چوبین بگذارند و قسام حلویا
مخصوص بپزند علی العموم بقدر مقدار و تخم خربوزه در شکر برشته شده علی الخصوص در طشت
برنجی یا روغن پیش روی آن بت جدید تا صبح زن و مرد چند خیز سوزن بزم خود شتی برده
کنیا بصورت خوش خوانند یعنی از فرط شوق برقصند و فردای شب مذکور چای یا در شکر افغان خور
بدست آورده بعضی را که رنگ شان مائل بسبزی باشد رخت مردانه نفیس بپوشانند و بعضی را که
از انما نازکتر و صیغ اللون باشند بنیاب زنان و زیورشان را بپوشانند و مرد را موسوم بکنیا و
زن را موسوم براد سازند و یک کنیا و یک براد را جدا جدا بر تخت شاهانه که از چوب و نخل
درست نموده بهقاش آرایش دهند نشانیده با نقاره و نشان و سازهای دیگر و جم غفیر
از سوار و پیاده در رکاب بیرون شهر بجای معینی که هر سال آنها بخار بند بیاورند موافق دسترس باشد
این تخیل شاهانه از اخیال و مستراح و سپاه همراه هر کنیا باشد و چون بجای معینی برسند چند نفر
دیگر صورت دیوی از کاغذ ساخته بکنش موسوم نمایند کنش خال کنیا که ذکرش تقدیم پذیرفته را
نمایش شافی بود از یک خواهرش کنیا و از خواهر دوم برق متولد شده مراد از برق همین برق

در خشنده است در ابریزیزی دیگر نیست منقول است که چون ظلم کنس بر رعایا از حد گذشت مینا
 کنیا و او جنگ عظیم در پیوست و خال بدست خواهرزاده کشته شدند و آن در جلد وی این
 ساسی جمیله کنیا را که آنها را از دست کنس بائی داده شفقت شمان عدال جندول میداشت هر
 چنین دستار داده اند که کنیا بلا می مرگ بر کنس نازل کند بعضی مسلمانان نیز روزی معینی برادر
 کنس ساخته شکش چاک سازید و سگی که در و پر کنند خوش دلته نبوشند آنقدر قریب بعضی میانه کنس
 و کنیا محارب بر و نماید و بعد از میت یافتن کنس غفل تأشایان مانند روز و سهره مردم را
 مستغرق سازد تا شام همین هنگامه است بعد از آنکه بجای خود معاودت نمایند در خانه اغیار
 شروع شود در پس بارای بیبه نقطه و هاسی هوز ساکن و سین بیبه نقطه در چندین است که عجات
 از برهمنان مشهورند خود را خواه تخم خودشان خواهر برادرزاده و خواهرزاده یا اولاد و برادر
 دیگر بصورت کنیا و رادها سکمی های دیگر آراسته بامید اخذ انعام رو بروی اغنیایند
 برقصاند لیکن حال این رقاصان در حال رقاصان دیگر باشد زیرا که هندوان سندنشین عظیم
 آن در طفل موسوم بکنیا و رادها استاده شوند تا وقتیکه آنها نشینند خودتیم نشینند اگر یکبار
 کامل بگذرد یا صد بار از جا خیزد لیکن تقطیع پران اینها کسی نمیکند چارها بطور نوکران بودند
 نشینند بعضی هندوان آن هر دو طفل مذکور را برادر خود برسد جا دهند و بعضی بر آن
 سندن خالی نمایند و خود یک طرف نشینند و برای سکمی با هر کسی استاده نمیشود سکمی با سندن
 مفتوح و کاف تازی متحد با هاسی هوز و یاسی کسور و دختران جمیله همباز رادها و مصاحب
 آلی اصل آن دو بچه را باین صورت بیارایند بالجله چون برهمنان کنیا و رادها را با سکمی
 در مجلس بایزند جمیع حاضران و صاحبخانه استاده شوند و هر دو را با غارت تمام برسد نشینند
 و آن هر دو سکمی رو بروی شان سرود و رقص با ساز آغاز کنند من بعد میانه عاشق

مسند نشین شکراب رود و در معشوق از عاشق جدا شود پس آن سگمی با واسطه تصفیه شوند و با
 هر دو را یکجا ساخته برقص در آیند چون صبح شود که دنیا در او امانت بر خاسته با سگمی با شکر یک
 رقص شوند که دنیا چوب یا یک از شاخهای نرم قوت یا چیز دیگر در دست بگیرد و کور را بر زرش
 بیندازد و بر قصد پس سگمی با او را مشغول برقص دیده قصد در ر بودن آن گویند و که دنیا
 در آن حال گویی مذکور را چوب از جا حرکت دهد تا آنجا در ر بودن نتواند لیکن باید که با خود
 این حرکت اصول رقص از دست نرود و همه با صدای ساز موافق افتد درین وقت همه مجلسیان
 استاده میباشند اگر مسلمانی شریک جلسه است سه حال دارد اگر مفلک است استاده می شود
 تا آخرین هنگامه نمی نشیند و اگر صاحب غرقت یا خودش استاده می شود یا اگر پاس حساب
 استاده شد طرفتانی او را می نشاند تحقیق مانند که مسلمانان را سوا می تماشای رقص و شنیدن
 سرود کار سه باین روز نیست با کلمه این روز روز نیست از مرداد الهی نسبت روز بیستم از ماه
 الهی باشد که متبشر است از رفتن سرما آمدن گرما خوانندگان ناچار پنج روز پیش از روز بزرگوار
 طریقه بصورت کوزه از گل بدست گرفته در دهنش خوشنمای سبز گل سرشت گذاشته هر روز
 بر سبیل بدلیت بر مزار بزرگی روند و ترانه متضمن تنبیه آمد آمد نسبت مشتمل بر الفاظ مزاج حساب
 بسرایند و دست و دست مسلمانان دهند و آن آنها بطبع صوت دلکش و اینها موافق رسم
 آئین خود برای تماشای همراه خوانند با باشند و بهین صورت کوفیه ای بر پی پیکر خود را با لباس
 فاخره آراسته بر سر قبور برقصند مقصود مطربان و کولیای از مردود کردن در تصدین بر مزار
 این بزرگان در شهر شکران گذشتن سال تمام بهینست و بر روز مذکور باید که لباس بپوشند
 و خوانندگان و زنان رقصنده زرو باشند لیکن از چند مردم شاهجهان آباد و اطرافش از
 رخت زرو عار کنند بعضی کولیای میپوشند و بعضی خوانندگان دستار و ردا زرو نمایند

لیکن در بلاد پنجاب زن و مرد و چو هندو چو مسلمان بازاری چه نوکری پیشه تا طایفه خود را بجا
 نزد بیار ایند و مات و الوف جمع شده بیرون شهر روند و هزارا کاقداد زر و رنگ را برشته
 زرد بسته بروی او ابراند هیچ بلده از بلاد پنجاب خالی ازین سیر و تماشا نیست هر چند از
 زمان درازی پنجاب از قبضه قدرت ملان شاه بدر رفته و ریاست آن ملک تمام و بلاد دیگر
 قریب شاه جهان آباد بدست سکمان بدست که احوال شان در ذکر رنگ شاه گشت
 هولی هولی بابای هوز و او جبول و لام و یامی معروف مراد از روز آخر بهمن ماه آسمی باشد
 چون روز بگذرد و انبیا علیه راجا بجا آتش دهند که تا صبح بسوزد و نام سوختن آن انبیا بسوزد
 هولی شهرت دارد و بالجله دو ماه پیش از هولی اندوان دف و دفی و زمره کردن در تصدیان
 کنند و چون یک ماه باقی ماند این چیز را اترقی دهند و هرگاه پانزده روز بگذرد و گلهای دشت پاک
 و تن که هر دو مخصوص بندست آورده در خماد و گیاه و میان آب گذشته برسد او جانی
 تا آب بجوش آید و رنگ از گلهای گرفته زرد شود پس آن آب از ظرف مذکور بر آورده و در ظرف
 کوچک بکنند و هر کس شند و نا آشتا بشیر طیکه دهند و باشد از راه بگذرد و پس بدش بریزند تا آب
 او همه رنگین شود و بعد اسی بلند گویند که این شخص قوساق هولی ست او نیز اینهار را
 و چیز دیگر است که از گلان نامند بعد ریختن رنگ گلان در دست گرفته از پیش و پس بصورت
 او مالند و چنین چیز دیگر موسوم باینر باشد که بعد از مالیدن گلان بصورت او پیشانند و بجا
 بعضی جوتهان نیز نظریه موسوم بچکار که بفرستد آب دزدکی گویند از برج و چرم در دست
 گرفته و در بگذرد و مالیتند و بر سرند که از دوز نمایان شود آنکه جی که گفته رخت او را از
 دوز رنگین کنند و با او از بلند گویند که قوساق ست و قوساق واحدی ازین حرف بنوی
 گو اینکس از زمهرار باب غرت باشد و تا اطفال بازاریان مقرر و شمشیر نماز که ال جی

بسته آمدند آمدند باشند یعنی تر مساق آمده است و پلاس بابای فارسی و لام هر دو مفتوح و
 الف و سین بے نقطه در آخر نام درختی است در هند و گلشن ایسونامند نصف نام میسور
 که باز بچه اطفال برود و سره است و تن باتامی تسه است مفهوم و نون ساکن نیز نام درخت
 هندی و گلال یا کاف فارسی مفهوم و لام و الف و لام درخت آرد و سنگماره خشک است
 کرده شده سنگماره چیری از بستنیا در هند است که آن را خام یا بریان کرده بخورند مقدار
 آن بقدر کله که کوچک تفنگ و گرد آن غارها باشد غیر از آب انبار و آبگیر در زمین گوشت
 که آب باران یا آب دیگر در آن جمع باشد و خشکی نمیدرید و درختش مثل دیگر درختها می باشد
 نیست بلکه چون انگور و چنار و دستک دارد تلفظ آن با سین بے نقطه کسور و نون غنه و
 فارسی مفتوح است یا بابای هوز و الف و رای مفتوح قلیل و بابای هوز ساکن باشد و بمر
 باهره مفتوح و بابای تافه و یای معروف و رای ساکن درخت طلق سوده باشد و چکاک
 بابای فارسی و جیم فارسی ساکن و کاف تازی و الف و رای بی نقطه و یای معروف مراد از
 مرز قه کلان برنجی که آب زرد رنگ در آن پر کرده بخراب آید که در آن باشد از دور مردم
 رسانند و از چرم نیز بسته باشند و اهل مقدور گلال و فلقه با پر کرده بطرف زنان خوش انداز
 نو خیز حرکت قیسری روان کنند قتیله چیر نیست مدور بمقدار اندک که از کاخ باریک تر از
 کاخ سازند تا بمر که برسد از رسیدن آن متاخر می نشود کاخ یا کاف تازی و الف و نون
 غنه و جیم فارسی در آخر چیر نیست که سنگ را که اخته می سازند در شیشه های گلاب خور و گلاب
 از همین کاخ درست نمایند المانع امیرزاده با قتیله ریسینه بند زنان بر پهره رسانند و نیز
 صاحب شر و تان عوضا و آبگیر یا که محققش از قد آدمی زیاده باشد از رنگ لبر زیاده سازند
 و مردم را در آن بیندازند خصوصاً کودکان ماه پاره و درختهای شان را که پشت سرشان

سازینند در وقت جواهر سنگه پسر سورج مل جات که شمت و شوکت ظاهریش بخواب کن
امیران مقتدر بوده در بازار متراپای آدمها هر دوازده روز در گلال غرق میشد جواهر خود
این جواهر است یعنی لعل و زمرد و غیر آن و سنگه بزرگ نام هند و کبیشتر گذشت و سدری
باسین بی نقطه و واد معروف و رای بی نقطه مفتوح و جیم تازس ساکن و سیم مفتوح
و لام ساکن نام راجه صاحب شمتی در هند از قوم جات که بنور شمشیر ملک بجمع چند کوه در
نیشخیز آورده بود و قلعه های جنگلی بنده و خام ساخته بکس الما و رفت خزان او بر خراش
ملوک میجوید باطله تا دو ماه هر روز هزار کس غولها بسته بالباس رنگین بند و ف پر از آب زرد
و پیکار بیای بر بنج و چین در دست گرفته و گلال و ابیر در کس و دوف زنان و سرود
گویان از کوه و بازار در هر شهر بگذرند لیکن این شیره اند از بولی بازاران برجست که مولد
و موطن کنیا بود و هیچ سنده در سر و بولی و دوف نون و رقصیدن نزد هندوان بازار
ساکنان برج نیست همه خود را بایر و آنها دانند زنان نیز در برج جمع شده مسرود و با شرف
کرده بر قصد هرگاه زن جوان نوسی در راه باین غولها مقابل شود از چهار طرف و میان
و صف سینه و ران و دیگر اعضای بدنش را بر زبان هندی برخی با الفاظ موزون در زدن
او افتاده بر قصد گاه باشد که آن زن نیز بران زعفران رقصده هر شبانه روز درین ایام
تقلید با عمل آید گاه اطفال خود بر و لطیف اندام را زیور و لباس زنان پوشانند و گاه
بالباس مردان خصوصاً در حرم سراها زنان بصورت مغل و رنگی خود را سازند و چند لفظ
بلجه مغل و انگریزی معنوع بی اصل شبیه بر و زمرد مغل و انگریز زبان جاری کنند و
یکه سبزی فروش و دیگری زلفش و گاه یک کی جوگی شود که رفته ایست از مردانان هند و
و دیگری جوگی یعنی زلفش و سوامی تقلید جوگیان تقلید بوزنیه و سگ و شغال و گاو و غیر

و شیر و دیگر جانوران درست کرده و بنال آدمیان گیرند اکثر چنین اتفاق افتد که اطفال
 و آدم جوان نوزسته افزوده بشهر خراسان و شیران تقلیدی را اسلحه پنداشته از بیم برین
 خلطند و دارند و سوارانی ملک افغانه و دیگر هر کس که تعصب اسلام داشته باشد مسلماً
 در هولی شریک هندوان اند افغان با افغان و افغان با افغان و اطفال با اطفال و جوانان
 با جوانان متفق شده چون سر روز در سوختن هولی باقی ماند آب زرد رنگ یک طرف که گل
 از خانه و دانه‌ها گرفته بسوخت و صورت هر یک در سحر اعلیٰ العوم هندو باشد یا مسلمان زنی
 یا شریف بشریک صاحب شود نباشد بیا لایند زیر اگر صاحب مقدور با خیل و خدم از
 خانه برمی آید گوید با سش بطور خود در نگین باشد لیکن اینها قدرت ندارند مگر وقتیکه غوغا
 از فوج بدر خانه او بیاید آنوقت اگر مالک الملک است هندو باشد یا مسلمان چاره این
 ندارد که از نقد بآنها بدهد و راضی بکند تا رنگ بر دوزند در دکن جز برای سواری حکام
 و روسای آنرا اگر آن رئیس ندر خاطر خواه داد و غیر گذشت و الا کشتن کشتن می آرند و
 بر چند سوار میکنند و شش ایام هولی معتبر نیست هر کس به کس هر چه میخواهد میگوید کسانیکه
 طبع نشان راغب باین مکردهات نیست در خانه راضی بندند و هرگز بیرون نمی آیند الا در محل
 اگر نزد غن است که رنگ یعنی آب زرد بر مسلمان نریزند باطله روزانه در خانه هر مسلمان
 گولیان است و شبانه تقلید با اضافه بر آن در وقت نواب آصف الدوله مرحوم مغفور دین
 شهر هم هولی بسیار بی تکلف بوده است تمام روز رنگ گلال و اسیر و اختلاط با گولیان بود
 و شب هولی بکنار دربار و شش و آتش بازی می قطب را حرکت تماشای خود میدادند گان
 حاکم و وزیر الملک بین الدوله ناظم الملک نواب سعاد قلیخان بهادر مبارز جنگ چند
 سال در اوائل جلوس پسند زمان روانی هنگامه هولی گرم داشتند مات الوفا نقد

وزیر مرصع جوهر نگار و ثیاب قیمتی بزنان گوی بخشیدند در مجلس عالی هزار کس پیشتر لباس
 رنگین پر تکلف مشتمل بر سجا فهای زرد و زرشق نقش بر دیوار استاده می ماندند و کسانی که در
 صحبت مورد عنایت و مامور نشستن بودند نیز متلبس لباس رنگین محصور بر نوز می آمدند
 چه استادگان چه نشینندگان همه را این جامه از سر کار و ولتدار محرمیت میشد لیکن چون
 حرکات منافی شان اسلام است از بدنی طبع ملازمان و الا برک آن پرداخته اگر چه جمیع
 هندوان و مسلمانان رزق و تقسیم نوکری پیشینه صاحب تیزان و اهل متانت قطع
 از اهل تقوی در ایام هولی خود داری و آدمیت را الوداع گفته مشغول پاشیدن آب
 بر همدگر و قطع طرق و بنال هر تقلید و برگزریان آشنا و نا آشنا فحش بصیر فحش تو اضع نمود
 شوند و بعضی که صاحب مقدار اند این عمل در خانه کنند لیکن فرقه کاشیه که پاره از کیفیت سب
 ایشان رقم پذیر گردیده زیاده از سایر فرق هندو اتهام ورین چیز دارند بارش نشسته
 که دارند در عالم مستی شراب همراه تقلید اشعار فارسی و چهارات گلستان و درخته بولی گفته
 را رسوا کنند و در مجلس یکدیگر علم موسیقی را نیز با وجود عدم معرفت بعلم و عمل هر دو مرمون
 عنایت سازند و خود در حالت مجذومی صوت خود را پسندیده برقص در آیند پس بر نیز
 یا سندنش بغلطند و در آن حال هم با و هفت گفتن زبان که سبب آن کیف رسا باشد
 آنچه از اول شروع نموده اند بعینه آن کم کم تلفظ نیم سبیل ادا نمایند لیکن این حال حال
 هندو را احد نیست البته بعضی مستسک بذیل شرمند و این شاد و نادرست باطله بقدر
 سبایع بسیاری درین روزها به صرف در آرندها گردیده و همسایگان همه بغیض میسر
 چون از ازل در طبایع اشخاص این رطوبت و مروت وجود در احسان مخیرست در صرف
 کردن زرها بر سرین که باشد برای تزیین خود بر دیگر اصناف آدمی و مسیری با عباد اسلام

و اظهار تقوی در انشال و بظاهر مجبور اند تماشای چشم در تقدیر رسوم این
 گروه تخریبی نمی نمایند که رسوم و قوانین در ازل و اجلاف در هیچ نسخه موجب اعتبار
 و بوده نیست گفتگو از راه و رسم ارباب شرافت و متانت است لهذا بحکم این تقدیر گفته
 می آید که در پند و ان با فضل پنج فرقه داخل اشرف شمرده میشوند که برهن و کمتر
 در اجپوت و بسین و کایت ملقب اند چون برهمنان دیگر و برای اهل کشیر صاحب سیاق
 و سیاق و نوکری پیشه در سرکار امرا خواه و اهل دستر خواه و فرقه سپاه نیستند الا
 و به تحصیل معاش بدعای عمر و اقبال پند و ان غیر برهن و گدائی در خانهای شان
 یا نوکری بصیغه طباطبائی یا مراحی برداری یا دیگر صناعت کم تر تبه تا بعد به رسیدن مبلغ
 و ازین ترسته نموده بصناعت وادوستند بسرکار امر اکند جلالت و شرافت برهمنان کشیر
 که به قابل و رشید و صاحب نفوذ و تحسیر و مالکیت و مالکیت و مالکیت و مالکیت و مالکیت
 است زیرا که در میان اینها دکاندار و گداکم یافته میشوند همچنین صاحب صناعات حسنه
 این پس در برهمنان کشیر بیان به از دیگر اند و در کترینان باشندگان پورب همه اهل
 و بازار نشین و بعضی از جهت قبول وادوستند بسرکار افندیان نیز کنند نوکری پیشه و درین
 فرقه بسیار کم است و آن هم از اهل و فتنه سپاهی و اگر باشند درست و نادر حکم
 معدوم است و کمترین پنجابیه همه اهل و فتنه سپاهی و حامل پرگنه باشند صاحب
 صناعات و ذیل و بازار نشین در میان و جنب پور بیان کم از کم اند گو یا که نیستند و در
 صورت پنجابیان شریف تر از پور بیان باشند و پور بیان صاحب سوار فارس
 هم خیلی کمتر بهر سبب در اجپوتان یا مالک الملک اند یا زمیندار و اهل زراعت و همه
 شجاع و آهن جگر و درین فرقه بازاری و اهل و فتنه و نامور و بر سبیل نشاند و اند و در

یعنی اگر دال و تر اونی و بیهو سر دال سے فقط ثقیل و دال معروف و معین بنے نقطہ و راک
 سببہ نقطہ ساکن بیشتر اہل بازار اندازہ خانہ ششہ معاملہ با امر اسی عالیقدر کنند درین گروہ سببہ
 و لوگوں کی بیشتر و سیاق و ان بسیار کم ششہ بخلاف راجپوت و در کایتہ ہند اہل و فقر و بے سببہ
 ہم ہند و اہل حسد و درینا کمتر لا در گروہی کہ از دوازده فقرہ میرون اند بازار سی و اہل
 صناعت خسیسہ پیدا شوند و تر کالپی دوسہ نفر از جیسے کہ با امید نقد بقدر رسکے بالکہ پرک گوش
 مردم برمی آمد و در ستر قد ماتر و دیدہ شدہ اجمار آئینہ شرافت بردو گونہ است نسبی و جسمی ہند
 شرافت نسبی را زیادہ از جسمی دانند اگر چنین نباشد باید کہ صاحب قیل و پالکی و خیر بازار
 ندر و در ہند و ان دال و دلالی میکنند و پذیرن مسواری فیل راہ میروند یا برادر زن امیر
 دال و قدریست و نیز نہ بردکان بزاری ششہ است یا فادہ است یا کوچہ کوچہ خواجہ جلوارہ و
 گرفتہ میگردد و در مسلمانان شرافت حسب بقدر باشد زیرا کہ سید امیر مکن نیست کہ دختر بے سببہ
 کہ دکان عطاری دہشتہ باشد بہر دیگر صناعات حسبہ را بہ شمار باید کرد و رسم ہند و مسلمان
 ہمین است از طریق و عادت مسلمانان در ولایت اطلاع کلی ندارم کہ آنہا نیز ہمین شیوہ دارند
 یا غیر این چون ہند و ان جوق جوق در ہند ہم میرسند و از صحبت غلبہ اہل اسلام بہرہ طبع
 رہبر و مسلمانان پس ہر کہ از ہند و ان در غذا و تکمیل معاش و حسن بیان نزدیکتر مسلمانان
 باشد شرف تر باشد موافق شرافتی کہ مسلمانان ہند مقید بآن هستند درین صورت شرافت
 کہتری و کایتہ سوامی آتیا و بہر ہند ان کہتیر سے بر شرافت پس و راجپوت یا چچہ بہرہ زیرا کہ چچہ
 سوامی فارسی ندارد و زبان و لباس شان مخالف زبان و لباس ساکنان پامی ہند است
 یعنی شاہجہان آباد یا ہرچہ باشند آن کہتیر از سبب دکانداری و دال و ستر با امر از ہند
 پس شرافت نسبی در پس و راجپوت و کہتری و بہرہن و کایتہ صاحب صناعات حسبہ اہل

و در یوزده گر برابر کمتری و بر این حکایت نوکری پیشه باشد و حسب کتب این صورت که هرگاه کمتر
 نبیل نشین صاحب عزت از اهل دربار و دختر کمتری بازاری داده هر آینه او را برادران
 هم پیشه لغو می پیداشد و شرافت بهم رسیده آفرین یا لذات چه شرافت و آتی برای پدرش
 حاصل است و از سبب قرابت او با یکس بالعرض و تلیش ظاهر است که هیچ مسلمانی از حامیه اسلام
 تعظیم بازاری بلکه نشین در مجلس خود بطور و در خست خاطر نمی پسندد و دو قشک بازاری که
 داماد هندوی جلیل القدر و احب الکرم پیش افندی اهل اسلام شد از عقل چه مستبعد
 امیران چشم پدرش با غنا تمام پیش آیند با جمله اشرف و غیر اشرف این زرقه شرافت
 اصطلاحی که ذکر کرده اند در رسوم قدیم متحد اند و در رسوم عاده خلاف است که چون رسوم
 جدید و مفرق شریف و غیر شریف آید کند تقدیم نکر آن بر رسوم قدیمه بعمل آید نیست که
 قاعده هندوان غیر جماعتی که صحبت مسلمانان معذب دیده باشند نیست که رسوم صبح از
 خواب بیدار شده سلام بر پدر کند هر چند در یک مکان خوابیده باشند بعضی تربیت پذیر
 پدر را آب که با هنر و اقبل الف و بای فارسی ساکن در شهر کلمه تعظیم باشد گویند و الا دیگران
 تو گویند خصوصاً دلالان و بزازان هر چند از اهل اسلام نبیند حال دارند لیکن آنها را کسی از
 شرفانی شمارد و این سرفرازی در شرافت نسب با هندوان معذب و دم تسادی زنند و بیشتر
 از این جماعت طوق شیخ عبد القادر جیلانی در گردن اطفال بنده از نذر طعام نذرش زنند
 و اکثری اظهار تشیع نموده بنام سحر زندان خود و تفریه در خانه مسلمانان گیرند و بر سر دهنک
 خنجر تسلی صوفیه رفته هر سال پنهان از برادران زرتی مسلمانانی داده رنگ عوس بزرگ
 از بزرگان چشمتیه یا قادریه یا سهروردیه بریزند و بنده زنان خود را در پرده نشانند و بسو
 جویا و تقلید اهل اسلام در دست یا بفرسند و شرفه موسی نذر شاه مدار در سر اطفال گذارند

ہر گاہ طفل بآن حد رسید کہ از ابتدای موی گذشتن در سرش نیت کرده باشند بر حزار شاہ
 مذکور کہ در مکن پور نام جامی واقع است رفته موہارا حوالہ تیغ کنند و دیگر جامی طعام نذر خجست
 بسا کین خوراند بعد ازین از مرگ آن طفل امین شوند احوال شاہ مدار باختلاف رویا است شفیقہ
 سے شوند بعضی میدان اور اسید قرار دہند و این غلط محض است و کذب صریح و بارہ از مسکن
 بران رفته اند کہ موی بود و است از میوہان حلب بعد مرقی شرف اسلام دریافت و بجلقہ دیر
 در آمد چون سودای ننانی اللہی در سرش جا گرفته بود و با اہل دنیا و اتباع شیعہ سرکار
 نہاشت اکساب باطنیہ از جو گیان و دیگر فقرای ہند اخذ کردہ بود بیشتر فروش خودیش خاکستر
 بود و چہی بطور دیگر نیز روایت کنند لیکن نزد بعضی کسان از ہمد اقوی و اہم ہین است کہ میوہ بود
 در سفر کہ سید شرف جہانگیر کہ فرارش در کچو چہہ بامین فیض آباد و بنارس است و خواہہ شمس الدین
 محمد حافظ شیرازی و شاہ مدار رفیق ہم بودند زمانہ نشان عمد دولت امیر تیمور صاحب زمان بود
 کچو چہہ با کاف تازی و حیم فارسی متحد باہای ہوز ہر دو مفتوح و دوا ساکن و حیم فارسی
 متحد باہای ہوز مفتوح و ہای ہوز ساکن نام مکانی بالجلہ از بہت خاک نشینی و تجردی کہ شاہ
 داشت جم غفیر سے از شرفای معلیم نامقید بشرم و از اول اسلام از ستہ مخفین است چون فتنہ
 و سبزی فروش و تلاف و طبخ و تجار و رنگر و ہر کہ ازین قبیل معتقدش بودند بعد از فتنہ
 اور اور مکن پور مد فون کردند و تزد بعضی قبرش در حلب است و در مکن پور مجرہ عبادت لیکن
 این روایت قوت ندارد از بسکہ خودش در زندگی از قید شرع و شانت پیرون بود و غلام
 دیگر فقرای صوفیہ تعلق بخواوادہ نیز داشت گواہی شریعت از انیز حق ندانند ساسا از
 جارس نشد لیکن سوای اصحاب غرت و لیکن جوق جوئی مسلمانان کم قدر با چہا سے ہر شہ
 مرقد او برخاستند و از زلیت و بیعلیہ اورا در مرتبہ زیادہ از رسول و ائمہ علیہ السلام و ساسا

باخذ او استند چنانچه الی یومنا هذا هر سال از مسافرات بعیده و مستریه قطع منازل نموده
 بافتانهای سیاه رمضان و سروز گویان زن و مرد و پیر و جوان از شهر خود جمع شده
 بکن بوریا نید در اینجا نگاه کار کنند چار طرف همین زائران و از قسم اجلاف و بقدرات
 و الوف تقرای سلسله اش دیده می شوند یا مسلمانان رزیت پیشه بازاری هندیان نیز
 درین مجمع قدم از سر ساخته می آیند و مدتی پیش اگر عطف کنیم زیاده از معتقدان تا تک شاه چنانچه
 ستمهای ستمگان است بنوعیکه در هر شهر از اهل در خانه اولاد از کشینان مریدان شاه به هم میر
 مدارند نیز حاجا در چهار دیو و بک تفسیه محصوره اینک هر جا در تأشای راه نکیه فقری یا بدروازه
 و تفسیه آنگونه آدمی خواهد بود و بدلیل حقیقه بدست که آن نکیه نکیه مداری و آن بنده خدا اثر
 و از خواهد بود و بسوای سلفانی چند که در آن شهری و تفسیه با ازا اهل علم و تکلیف به هم
 خواه بازار کشین خواه غیر بازاری همه مرید و غلام شاه مدار آتش بدیع الدین بودند و در
 هر یک از ارگاه و مرکز کوب در اصطلاح خوابان و در صوفیه مرتبه باشد از مراتب قطب
 سواران مسترش هر روز وقت صبح مکر بسته چار طرف بر سر راه قافله نشینند چون قافله
 را از دور بینند و دیده خود را از هر کس رسانند اگر طرفشانی مسلمان است باین صورت
 محرکش زیارت شاه مدار شوند که در تفسیه علی علیه السلام و حسن و حسین و محمد رسول الله صلی الله
 علیه و آله و آله القاب مدار صاحب است و اگر هند و باشند چنین گویند که آرام اوتار و کنیاجی و
 بهو افی نامهای شاه مدار است بیا کند زیارت بکنند و هر گونه مراد و مقصدی که در دل دارند
 طلب کنند تا حصول آن زودتر جلوه ظهور دهد کن پیر با سیم و کاف تازی هر دو مفتوح
 و لون ساکن و بای فاحشه و او معروف و رای ساکن در حشر نام قصبه که در آن مقبره
 مدار است لیکن این قدر باید دانست که مدار بستی با اعتقاد را سنج خصوصیت هندوان

دارو علی الخصوص با فرقه کایتیه هندوان پنجاب عقیده حکمی بخندست سرور سلطان دارند
که مر از شش نزدیک مولتان و طبع است موسوم بهنگاه که در آخر کبابهای امروز زیاد و از آنجا
دارو نعل شاه در امر حاجت ده دینار اذلی اسلام و شیر خای هند و دست بعضی معصوم و در آن
از سادات شمارند لیکن احکام ندارد و جمعی از شرفا که ربطه بکتابت دارند و حقوق بر آنند که خواج
مولود چشتی که یکی از مرشدان خانواده چشتیه بود و چند واسطه سلسله خواج معین الدین
باو مشتق میشود پایتخت قطب الاقطاب دشت یعنی هر جا که قطب می مرد و قطب دیگر بجایش حکم خواجه
ند و در منصب باشد و سلطان سرور در ایام زندگی او شریک و زوان بود و گویند که شبی از
سرشام آمده پس دیوار خانه را که خواج در آن س بود شمع بکندن کرد و هر چند سعی کرد تا
ره بجای نبرد و کلیدش نکشید شد درین اثنا یکی از مریدان خواج مراقب شده گفت که قطب
مولتان این وقت روانه دار البقا شد قطب دیگر بجای او رساندن ضرورت خواج
از محنت و زرد از دقتیکه آمده بود کماینبه آگاه شد دشت بان صوفی مراقب گفت که این و زو
تمام شب سر خود را بسنگ زده است مسکین بتوقع نفی اینجا آمده بود حالاً نظر محبت و ناکام
بودن او دل نمی خواهد که ازین در محسوم برگردد پس بمقتضای رحم دل همین میگردد که او را
قطب مولتان بکنم مرید گفت هر چه رفقای خواج المومنان و اقطاب مولتان ساختند بعضی
شرفای مولتان خصوصاً مجاوران روضه بهار الدین زکریا مولتان مرید شیخ شهاب الدین
سرور می گویند که در نگاه هرگز قطب مد فون نیست اهل این دهم سر چاری در پنجاب
کرده اند العلم عند الله تمیذ انم که کدام یک ازین دو روایت مقرون بعصب است البته
روایت ثانی احتمال کذب از راه عداوت نیز گنجایش دارد زیرا که از معتقدان نصیب حاکمان
قبر سلطان سرور است مجاوران بهار الدین زکریا در خواب ندیده اند هرگاه در شک نیست

نیت رسمیت قدیم از جا که ساکنان مقبره صوفی مقدم الذکر گازیب و متفرسی نباشند مخفی
 حل این عقده بمقتدایش ارزانی بود با تحقیق این مقدمات سرکارنداریم آنچه بحسب شش
 و معاینه است این است که مسلمانان تسلیم و وقار و شرفای هند و در پنجاب همه جبهه ارادت و
 اخلاص بر استغاثش می نمایند یکی از بادشاهان هند پیش از تسلط سلاطین تیموریه در تار
 برخشانی هم بطریق نذر بر قبرش آورده بود و از آن روز عقب شد به صاحب لعل چنانچه
 تا امروز زرقه از مسلمانان رویت پیشه موسوم به راهی بابای نایه و رای بی نقطه ^{مقتدر} و
 دال و دایمی هوز دایمی معروف با عقدا و نام دلهای بزرگ نواخته و سهم شبرک او بهین
 لقب در زخمیه ادا نموده بر قص آیند و سامعان را نیز بر قصا نند نام آن قص در پنجاب
 گدیمی باشد بالام مفصوم و دال به نقطه نقل شد و دایمی معروف و این سرور را تا کنون
 اکثری از اراذل صاحب در و خوشرفای حالت شعار را بگریه و انداز و منقول است که
 در پنجاب هند و پسری کتخدای شود و پیوسته در صحن خانه اش آتده مقابل و اما در
 استاده میشود و شش و می کنند بزم مرده کردن و دهل زدن هر جا که نام سرور در گو
 بزبان میگذرد و پابر میدارند و میرقصند همگیه انگاسه قص گرم شد آن هند و پسری
 اردو در آن گدیمی بر صدای سراهی میرقصند با عقدا نشان این قص مهینت و اردو زخمیه
 پراچیان منحصر در سه چیز است یا سرور را بانیکه پیر صاحب لعل بوده است مدح کنند یا قصه
 بسیر و نام بر پیشه که در ابتدا بنان شبیه محتاج بود و آخر با عقیدت راسخ بسیر و بهر سیر
 ترقی کرد یا حدل از اب ذکر یا خان مشهور بخان بهادر ناظم لاهور و مولتان خلف نواب
 عبدالعزیز خان بهادر و لیر جنگ پتیر و بابای فارسی کسور متحد بابای هوز و دایمی ^{مقتدر}
 و رای بی نقطه و دال معروف نام هند و از صدقان بگوشش رسیده که سفر الدین ^{حاج}

چون بعد شتقار شدن پدر بزرگوارش شاه عالم بنا در شاه پسر او رنگ زیب عالمگیر
 خلد مکان بر تخت نشست نقارهای نقره بنو تخته سرور فرستاد این معنی اہم موجب فرید
 اعتقاد عوام شد انقصہ ہندوان مرید سید و پیشوایان مذہب خود را نیز بزرگی یا کنند
 لیکن مراد خود بوسیدہ سرور از درگاہ الہی جویند و ہرگونہ ترقی کہ در دنیا رونماید از ہمت
 او دانند بختنبہ علو اسی نیاز او بر مردم قسمت کنند و در خانہ چراغی در حجرہ بروز کرد
 روشن کنند تا شاہ جهان آباد ہم در خانہ بعض ہندوان این حجرہ در چراغ یافتہ میشود
 و با اعتقاد مریدانش ہر ہندو کہ اعتقاد باو دارد اگر عمدہ گوشت غیر مذہب بخورد بیلاک
 مبتلا شود و اگر خوک بخورد مجذوم گردد یا دانہ بزرگی در دیش بہر سندی کہ از قطن آن
 دیدن پیدا شوند و زود تر میرد و بنوعیکہ از ازل اہل اسلام از تریب و بعید
 گرفته ہزار شاہ مدار جمع میشوند ہر سال بیرون ہر شہر نشانہای تہر و نیز استادہ کنند
 و ہر ایمان زیر ہر نشان استادہ دہل نوازند و الفاظ درج پیر خود سرودہ برقصند
 دیگران را برقصانند و آدمیان چہ ہندو چہ مسلمان غوغا فوج برای تماشا روند
 و اہل سہ فہ نیز با امید جذب منافع دکانہای بزرگ و کوچک و کمند و نواز کہ پاس سفید
 در نگین درست شدہ را باقسام حلویات و دیگر خور وینہا و بیضے پتر باورای این
 نیز ساز آیند خلاصہ اینکہ تمام شب بچین ہاسی و ہو بگذرد چون صبح شود روانہ کماہ
 شوند لیکن نہ جمیع اہل مجمع تری کہ تماشا میان مققد و غیر مققد ہر شہر برگردند و پارہ اہل
 و کاکین نیز اجناس خود را فروختہ زقاقت شان نمایند مگر پراہمیان و بعض مراد طلبان
 قدم را براہ گذارند و برخی بازار نشینان نیز بخیال حصول منفعت رفیق شان شوند
 اکثر زائران در کماہ بر ہمین یک شہر قیاس باید کرد یعنی عدد و کثرت یک شہر را

بایر اسپان و دیگر مردان و بازاری نشینان در هزار مرزب باید نمود هیچ شهر کلانی باین
 و هیچ لشکر باین هنگامه و رونق نرسد در هندوستان شربت دارد که مال ارذل و جلالت
 را اگر پیران نمی خوردند هر یک در میان اینها شرف را بچشم کم میدید چون در تمام سال هر کسی
 ره طهر چه میداسکند در مکن پور و کاهه و بر راج بابای تازے مفتوح و های هوز ساکن و
 راسی بی نقطه قتل و الف و همزه کما سور و جیم فارسی ساکن قصه ایست در هند که هزار سال
 مسعود غازی محمول النسب در اینجا است صرف میشود بعضی از اطفال را تمام سال از باعث بعد
 مسافت در آمد و رفت بگذرد و البته هر سال حدود بیست و هشتاد و آن سرور پرست که نگاه
 میروند بفرشتات احواف میرسد بیل بابای تازی مفتوح و های هوز ساکن و لام در خشت
 سهل مثل رتبه خیر نیست که آن را در و پای جو بین بدور می باشد سالار مسعود هم در شخص تاسا
 و هم در سلطان ابرار است در هیچ چیز نمی توان گفت پنجاه بیان در زیت شربت از اهل اسلام
 و هند و آن معتقد سرور و گوشت سرور بدو غنی خورد و میواتیان و سکنه ملک پور و باقاه و دار
 سالار همین معاهده دارند با بیل سالار و البید سالار و موسوم و از نسل جناب محمد ابن حنیفه شش
 گشته و نسبت خواهر زاد گیش با سلطان محمود و سبک نگین نیز ظاهر نمایند گویند او سپ سالار
 لشکر خال خود بود و بفرمان بادشاه بدو مالک هند و سیستان و پنجیل و قلع و در آورده و بفرمان
 جاسی شربت شمارت نوشیده اند و بفرستاده که در شاه جهان آبا و قریب مکان در و از
 متصل حویلی اعظم خان مرحوم خوش طعوم مشهور چلی قبرست قبر سید روشن علی نامی از پیش
 سالار نشان میدهند چلی با جیم فارسی کسور و تاسی قرشت ساکن و لام و یای مسعود
 هر چه میفرستند معونت سماعی را بر زبان شاه جهان آبا و نامند آماصل بعد حاربات و تقاضا
 با کفار در بر راج می شد شده منقول است که در و دو کوی تمام قصه بفرمان یک منزل از او

طرح که خدائی انداخته بود و تارابریشم موافق رسم هندوستان که بدست و اما دیکه هفتک پیش
شب عقد بندند در دستش بسته بودند بحسب اتفاق در همان ایام که روز عقدش بود و یاد و سه روز
پیشتر غلبه اهل کفر شنیده از تعبیه مذکور برآمد و در همین جنگ کشته شد از پنجست هر سال شب مذکور
پلنگ و فرش خولش درین قصبه از حجره مقفل بیرون آرند و مردم بسیاری بزیارتش بروند
لیکن جمعی که در بڑاچ ویده شد عشر عیشش بلکه ازین هم کمتر در روضی نیست تربت سلطان محمود
یعنی ساد سالار پدر سالار مسعود و در سترک نام موضعی که از گنبد کوه کوه فاصله دارد و دغون است
اینها هم در ایام یوگلی زائران سالار مسعود جم غفیری جمع شوند و تاسه روز دوا و عبادت بر ستار
وهند امیران این ملک نزدیک حصول مقصود قبرش را بغلاف نوبه نشانند و درست اقدان این
نقش بر اسد بایه سعادت در عقبی و منج ترقیات نمایان در دنیا پذیرند آن مختصر مسلمانان گداس
اورا شنید و دیگران را ولی خوانند و ان نیز بقصد زیارتش مانند جلالت اسلام مودر
اطفال گذشته بعد تمام شدن مدت سو و دیه بڑاچ رفته تر باشند و سلسله بعضی شرفای پور
منقبه بر نیکان سالار شود یعنی اجداد سادات و شیوخ اینجا هم ایش بند آمده بودند که این
مقنن بعدد و صحت باشد و الا در صورت ثبوت کذب این مقدمات خرابیا باطل غرت و غوا
ز و ولی بارای بی نقطه و دال مملعه هر دو مفتوح و و او ساکن و لام و یای معروف و سا و با
بے نقطه و الف و و او مبدل بمنزله مفهوم متصف بصفتی که در تلفظ و او معروف بعد بمنزله مفهوم
پیدا شود چون و او و ط و کس و سترگ با سین بے نقطه مفتوح و نای قرشت ساکن و یای بی نقطه
مفتوح و کاف تازی ساکن و بعضی هندوان چون بعضی مسلمانان کم قدر شیخ سُد و رانیر
پرستند شیخ سُد و با سین بے نقطه مفتوح و دال بے نقطه مشدد و و او مجهول نزد ستره انامیه
مجهول النسب بدتر از سالار و مدار ترست و رسته همیشه بزند زشش پنج نموده پزند بیشتر

و کمتر آوده و این طعام بهر کس نخوراند ازین سبب که یکبار طعام نذرش میخورد و هر سال شیخ بزرگ
 بگردنش سوار شده بر اثر از و میگردد یعنی باید که بزی بنامش فرج نموده بمقتدان فنیست شیخ
 بخوراند مرد از سوار شدن شیخ بگردن آدمی این است که چون ایام نذرش در رسیدن فنی کلان
 نذرش خورده و فکر بزدل نذرش خود بخود چرخ میخورد و هر دو پیش سرخ میشود و در
 معده کم کم وجع ببرد اگر طرثانی اقدام نذر نمود چاق شد و الا این علتهای ترقی نمیکند چون
 خلاق است سفار پیش آمدن این بلا جایی استعجاب نیست و غریب تر اینکه زنان رزایت نرسد
 بعد غسل خود را بلباس رنگین آراسته و عطر و ثیاب مالیده سر جانش دهند و زنان دیگر در پیش
 بادیاک و ساز دیگر نشسته اشعار هندی مثل برده اشخ شیخ صاحب گفته که ام روز بی هم از فرقه آید
 پس زنان مذکوره در ای زمان ساز نو از سر را چنانکه باید بچنانند این سبب جنابی علامت حلول
 در آن زنان و میخیزند آنرا از نیک و بد خود در آن حالت است و چون سر چنانیده بپوشند
 و اندکی نفس است کنند زنان ساز نو از و دیگر زنان فرا هم شده و بعضی مردان زن صفت و عقل
 نمینهند و باشند یا مسلمان مقصود خود از آنها که هر یکی میولای صورت شیخ سر و میشود و چون در
 زمان استقبال که اثری از آن پدید آید مثل بر تخت نشستن بادشاه عادل یا ماسط شدن غنیمی
 ملکه و مرگ و زلیست غیری که بسفر رفته باشد استفسار کنند و گفته آنها را العالم ضعیفی و روحی است
 تصور نمایند بعضی صاحبان چنین زنان گمان قحلی برند و این بیج نوعی قضیه کلیه نمی تواند شد و هر
 چه همه زنان این حال ندارند در خانه شرفای مسلمان هم شیخ مذکور حلول در زنان می نماید پس
 فاشه است اگر ازین چیز با محتجب نیز باشد احتمال این خرابیها دارد اگر عقیقه است هرگز این گمان
 با و نمیرود و گواهی از راه حماقت و سخافت را می خود را شیخ سر و ساخته حرف نمیزند البو شیخ مومی الهیه
 بقول معتقدانش مردی بود از عالمان در علم کثیر و نگاه کلی داشت و خیلی متراض و ولی حذر بود

و قول بشکر ان فضیلتش اینست که او فاسق بود و دختر پادشاه روم را با تحت و تو شک نزدش
 بدوش و کلان بی طلبی و تمام شب آن پر پیچید و منور ب قامت لنین بدن را در آغوش کشیده
 مدت اندوز و حالش میشد و شاهزادی روز بروز ازین غم و غصه نحیف و زار میگردد و بعد چند
 این ماجرا با او رخ و نقل کرد و او پادشاه رسانید پادشاه محافل را با بگو بگاه ملکه فرستاد تا شها
 بیدار بوده حاملان تختش را بگیرند ماموران هر شب نوم در احوال و الفراق گفته تا صبح در بیدار
 میگذرانیدند لیکن صورتی از کلان دوچار نشد و غیر از نیکوخت شاهزادی بدوش با درون
 شدت نذیرند چون سعی با درین کار کرده بعد عازم رسیدند حقیقت حال بلا زمان پادشاهی رسانید
 پادشاه عظمی را طلب داشته بدین معنی استصواب کرد و آنها معروض داشتند که حالا صلاحی به ازین نیست
 که آگاه اتفاق غیبی در عالم اختلاط و گرم جوشی از و نام شهری که مسکن اوست پرسد و آنچه دریافت
 بحضرت شاهی معروض دارد بعد ازین چند کس با سید انعام لائقه از حضرت والا عرض شده در آن
 شهر بود و بظاهر حکمت شاگردان یا مریدانش در آمده سکونت در آن بقعه که مقام اوست اختیار
 نمایند و پیوسته در عهد آن باشند که هرگاه آن شقی در حالت جنب باشد یا بستر رخ رود او را گفته
 بدم کار بسیارند پادشاه را رازی عظمی پسند آمد و همین عمل آورد تا روزی شیخ در جنب یا بستر رخ
 بدست آن ماموران مجتهد شتافت و ملکه از آن بلیه نجات یافت تا فلان این حکایت هم با وجود
 انکار از فضیلتش هزار فرسخ راه دور از عقل و دانش اند محبت نیست که زنان آنها نیز قالیب شیر
 کمال شیخ مذکور باشند با جمله فرارش در امر و همه نام بلده است از بلاد هند بهر منفوج بیم
 ساکن در ای محله و او و جمول و های هوز منفوج و های هوز ساکن تمام شد احوال شیخ سده و نیم
 حالا اتهاست میگویم که هندوان روزه را برت با باسه تازمی و رازی بی نقطه اول منفوج و نگرانی
 ساکن و تاشی تسرشت و آخر نامند و برت دو گونه است یا تر جمل با نون کسور و رازی بی نقطه

و حیم تازسه مفتوح و لام ساکن باین معنی که صاحب این روزه تازی دیگر هیچ نخورد و آب
هم ننوشد یا چنین نباشد بلکه از صبح روزه گیرند و یا وقت نصف النهار یا قریب ظهر افطار کنند بعد
افطار خدای صاحب حلوائی از سنگدازه که ذکر آن گذشت یا روزه که شکم که بند سی پیره نامند یا
بای فارسی دیای محمول و رای محله ثقیل مفتوح و های هوز ساکن و هرگاه کسی بمیرد بر پیش
و جیبست که همان وقت موسی سروریش و سبیل ترشیده سجده ای که اثری از موباتی نماند خنجر
پذیرد و شش گرفته بکنار دریا همراه جمعی از اقربا و همسایگان براسی سوختن ببرد و اگر مادر بزرگ
نیز برسد همین وجب میگردد و جنازه را در عرف این ربط ارضی یا مفرقه مفتوح و رای بی نقطه
ساکن و تازی شدشت متحد با های هوز و یای معسوف نامند و این موسی سروریش و سبیل
را بدره گویند یا بای تازی مفتوح متحد با های هوز و ال بی نقطه شد و مفتوح و ز نقطه
ساکن غیر شد و رای بی نقطه و الف و این پدر مرده را باید که تا چند روز معین اگر چه گلیسم تا تم
چهارم برداشته شود بخلاف مسلمانان که بر روز سوم این عمل اتفاق افتد اگر مانعی نباشد
و کلاه بر سر نگذارده دست مالی بر سر بچد و رخت نیز در بر نکند برهنه نشسته باشد و بجای
زیر جامه و هوتی که بجای لنگ هر دو سرین را تاران بپوشد برای شتر عورتین کافی و در
شمار دو کفش هم در پا نکند فعلین چوبین که آن را در هندی کثرانو گویند برای صیانت باز
خار و سنگریزه در راه رفتن بکار برده و هوتی با و ال بی نقطه متحد با های هوز و او محمول
و تازی قشرشت و یای معروف و کثرانو با کاف تازی متحد با های هوز و رای بی نقطه
و الف و نون غنه و او و مبدل به مضموم باشد هرگاه پدر پیر متجاوز از شصت قریب هفتاد
بمیرد و صاحب نوه یا پسرش صاحب نوه شده باشد گریه بر دگردن از لوازم رشادت نذر
نیست بلکه پیش میش جنازه اش اقربا و اولادشان و دیگر همسایگان و اطفال خودش از

فرزند آن داولاد فرزند آن و تاج و تبار ساز نو از آن و سر و خندان و با هم لطیفه کوپان
 و ظرافت کنان تا بکنار و ریار و نذر و بر جازه اش گلمای نقره و طلا نیز میباشند تا بست محتاج
 اندر و بکارشان نباید و جواهر اینها ستف ندارد و مرده در کفن پیچیده در اهرس از ره گذران
 می بیند اگر کسی اینقدر زندگی بکند که نوه او صاحب نوه شود و او را بر پیکان طلا استاده کنند یعنی
 او بر چین کوچکی از طلا ساخته زیر پایش گذارند تا مختصر بعد مرگ آدم جوان زن و لاک در جمع زنان
 و ارت آن جوان میسر یعنی مادر و خواهر و عمه و جد و خاله اش در آنده همه را بر گلیم ماتم استاده
 بکند و عبارتست مثل بر الفاظ گریه آور با و از خرین بر زبان راند تا آن زنان ماتم زده لفظ او
 آن عبارت را بعد تمام شدن کلامش بر زبان آورده سر و سینه زنند این ماتم ماتمی است که در
 دیوار را بگریه می آورد و مخصوص است بفرقه کتریان پنجاب و بر بیان نیز درین فرقه تقلید پنجابیان
 کنند لیکن باین شدت که اگر پیچیده زن آن نیز ماتم بدل نکنند گویند بظا هر سر و سینه زنند تفصیل
 حال زدن لاک که مذکور شد این است که در کتریان برهن سارست را که پیر اختیار است بر دهنست
 مانند بایای فارس مفتوح و راسی بی نقطه و دوا و جمول و های هنوز مفتوح و تاسی تشرشت
 و این نیست که هر گاه کتری بیک پروست اکتفا و زدن بلکه هر صنف پروست خود جدا جدا
 یعنی گرو به از بر بهمان مخصوص بفرقه کتری خصوصیت دارند بمره ازینها و گاهی اختصاص
 دارند بمره دیگر و هر طائفه کتری از آن گویند دارند که بعد پروست و پیس نیز داشته باشند با و
 مفتوح و تاسی تشرشت و های معروف و سین بیه نقطه ساکن و تیسر که آن را بعضی زبان نا شناسان
 پیس سین خوانند با و رن بای تازی بجای و او در لغت پنجابی مرد و عا گوی ترقی خواه را گویند
 و منحصر است در سه نفر یکی از آن با و فروش باشد دوم و لاک که همیشه سر کتر بانی که امید گاه
 از قدیم اند تر باشد و در پنجابی بجای امید گاه لفظ حجام است محل شود با جمیع تازس ملکه

ساکن و سیم و الف و نون سوم و دوم با و ال لقیل بے نقطه و و او مجهول و سیم ساکن و آخر
و دوم را ایرانی و زانش را میرانش بر تبدیل یای معروف نسبی که در میرانی است با و ال
ساکن با قبل مفتوح گویند و دوم در هندی ترجمه سطر است و لاک همیشه هندو باشد و در میان
بعضی هندو و بعضی مسلمان نیز شده اند و دوم از قدیم مسلمان است این فرقا ذکر می نمی کنند
همیشه از دولت جهانان اوقات گذاری نمایند زمان اینها در یام شادی کتیران در حرم سدا
مستم و مختار باشند و بر کتری موقوف نیست جمیع فرق هندو و سوا ای بعضی هندوان که شاد و بلند اند
علاقه حاصل بر سیل بدلیت باین مشرق اربعه دارند و دوم و فخران بعضی که حسین و شوخ و جلا
اند در خانه اطراف نیز بتقریب خواندن روند و در عالم تنهایی بصاحب خانه یا فرزندش پیچا بر نیز نشوند
بامید زرقه خواه بحسن و جوانی او از جارفه کام دل حاصل نمایند و ازین هم چون در گذشت
لولیان از حجاب بر آمده و رکنا هر کس که زرد بدهند و باشند یا مسلمان یهودی یا نصرانی بخوانند بکنز
بعد ازین بخانه جهانان راه نیابند و لقص و لاک را بسندی نای با نون و الف و هزه و یای معروف
گویند و زانش را نائین با یای مفتوح با قبل نون باقی نصف اول از لفظ نائی و نائی را اگر سیر
و زانش را میرانش خوانند نیز صحت دارد و خط نیست با جمله در هندوان بعد مردن پدر پس از آن
گیما موجب حصول درجات ثواب برای خودش و سبب اروای روح پدر میگردد و در هندوستان
بگیا رفتن کم از حج اکبر نیست بلا تشبیه لیکن در ای اهل دول این دولت بکسی میسر نمی شود گویا
با کاف فارسی و یا هر دو مفتوح و الف مکانی است از معابد هندوان تشریب بعظیم آباد و
هر سالی هندو طعاه می نذر پدرش پنجه بر روز معین ببرد و انسان می خوراند و نقد می اهد بران
مزد می کنند این عمل را سدا و کنا گت نیز گویند سدا و با سین و رای بی نقطه هر دو مفتوح و
الف و ال و کنا گت با کاف تازی و نون هر دو مفتوح و الف و کاف فارسی مفتوح و یای

قرشت ساکن هر دو بیک معنی لیکن همه هندوان یک روز این عمل میکنند ازین ایام هفت هفته
 بروزی که پدرش از دنیا رفته هر سال همان روز را در ماه معین که این هفته بان خصوصیت دارد
 طعای برهنان و همداد از طعام چنین روزان و پلا و گوشت مقصود نیست بلکه روز مذکور است
 گوشت آلوده نکنند پس هر چه هست همین خوردنی است که در روغن برشته می سازند یا دیگر لوازم
 مثل بقول بریان شده در روغن و است شکر آیسر و بعضی خاناندرت ماش سیاه بندی سلم
 و نان اهم بخته شود و کثرت برهنان و تعداد اطعمه موقوف بر مقدار کس جابجا است بعضی
 ندارد این یک برهن افکار و رزند و در کنگاگت شرط است که اگر مقدور یک برهن باشد و یک
 پیر خود برهن و دیگر اطلب کنند و اگر در سنه باشند هر برهن که آنجا بدست آید غنیمت است و شکر
 فرزند رسمی است که اول زن پروست از طرف داماد بخانه عروس سلسله جنبان شود و اگر طرف ثانی
 را از اضی یافت و حقیقت حال بپا در داماد رسانید باید که بعد ازین دیگر زنان بزرگان داماد
 مادر و جد و عمه و خاله و خواهر کلان بشرط حیات مستعار زنان پروست و دلاک و با و فرودش
 و مطهره را که بندی و دومی گویند زیادت نون دیای مسدوف بر نقطه دوم همراه گرفته بخانه
 عروس رود و حسن و قبح صورت و سیرت عروس و او ضام و اطوار زنان آخانه کمینیه و چانه
 نبات ریزه و روغن عروس بگذارد بیشتر در صفرین و قمر البشوه هر دهن از هفت سال تا یازده سال
 توقف درین امر مناسبست بخلاف مسلمانان و سوامی این هر چه بطور آید از سبب افلاس
 و فلاکت است و پسر را و جانی که می تواند کرد لیکن اگر و قمر از ده سال بگذرد و آب و طعام بر
 والدین حرام است تا و قتی که بشهرش نه دهند آموخ بعد نبات خورائیدن انگشتر سه هنر زیبا
 دستش نمایند بعد ازین از خانه عروس بخانه داماد و یا زن پروست و دلاک و با و فرودش
 و دوم بیاید بلکه شوهران شان نیز آمده بدر خانه و اما و جنبینند و اما در این نبات خورائیده

باور دهند و برگردند اگر درین عرض مدت یعنی تا وقتی که شب عقد در رسد و اما بپیر و دختر بدارند و
 دهند لیکن بعد بسته شدن عقد اگر این حادثه رود و دختر بپیر و پهلوی مادر و اما می نشیند که مادر
 او می باشد یا بپیر و اگر کسی از طرفداران شوهر باقی مانده باشد یا از قلاکت بران و همی قادر
 بنماند باید که بخانه پدر و مادر خود بیاورد و این ممکن نیست که بشود هر دیگر تفویض کرده شود آنحضرت آن بپیر
 و دختر خار به جز این ندارد که بقیه العمر در تعجب بگذرانند یا بسته شود با سینه بے لفظ مفتوح و نامی کوچک
 و یا می حسد و فتنی عبارت از زنی است که زنده خود را همراه شوهر طعمه آتش سازد و چو بعضی است و نیست
 هندی کارند آشتن زنان با مرد سوای شوهر باشد و در مطلق این است که ذکر کرده شد و نیست بر
 و در گونه است یا زن خود را بر قافیت شوهر حواله آتش سوزان نماید یا بعد و فالتش ترکیب جمیع لذات از
 ماکولات و مشروبات و ملبوسات کند و بقیه است اول مشکل تر است و دوم است و عقیده برخی دوم
 مشکل تر از اول گویند که است لوک با سینه بے لفظ مفتوح و نامی ترشت ساکن و لام و واد و ببول و
 کاف تا زسه ساکن در آفر نام مقامیت بالای آسمان که زنی استی در اینجا اقامت دارند چون با
 این مشورت و درست لوک هرستی که بسته خورشته باشد تیسیر آن صورت بند و الا است لهذا وقت سوا
 شدن بسته قدری است میخورانند و قاعده است که چون کسی بمیز فروشش امر استی شدن نماید
 اول پدر و مادر شوهر و والدین خودش ازین کار منع کنند و بوعدهای خوراندن و پوشانیدن
 خاداشش ملحق نمایند اگر حرف اینها بجا نماندش یافتت فهو المراد و الا بعد گریه و زاری او را بجا
 خودش و اگر از ندها مثل نوز و سان در دست و پا باند و حلقه بینی که بیوگان بان کارند
 زیبای بینی ساخته و رشت مرغ در برگرد و دیگر با نخه و سان ایار اند خود را زینت دهد و شوهرش
 در جنبازده بخوابانند و مثل شاهانه از قسم قربت و تقارن قبلی و پسپی و دیگر سازد که در هند مروج است
 و انخیال و اسپان خوش رنگ با زین زر نگار و فوج سوار و پیاده بدر خانه اش میارند و آن بیوه

در هند

اگر سو سو لم بستی گردید بالای آب مزین ترین پرز و بند پس ناریل سلی بدست می سپارند تا
 در تاشای راه آن ناریل را اگر دشمن داده از دست راست بردست چپ بگذارد و از دست چپ
 بدست راست بگیرد لیکن عنائش را چند کس حکم بگیرند تا از آب جدا نشود هر چند آب سوار است
 سستی نیلی محکوم وار باشد و تحمل سواری سنی از خانه حاکم وقت می آید بلکه گاهی حاکم نیز همراه او
 می رود داخل این حکام ست هندو باشند یا مسلمان که بستی پیش از سوختن و عده ده
 نقود بقدر خرایش او نمایند اگر دیدند که راهی نمی شود مجبور تحمل بدر خانه اش بفرستند و هر
 سستی حکم بادشاهان و امیران بنواختن نوبت شرف صدور می پذیرد و هرگاه سستی در انبار
 همیشه نشسته شود هر روز از لوی خود بگیرد آن وقت نیز از طرف حاکم یا بادشاه شسته رفته احوال زن
 آینه می پرسند تا دعای غیر در حق بادشاه و زرش از زبانش بر آید که موجب دوام دولت و خوش
 عروا گردد و سوامی او دیگران نیز از سستی بعضی خیرهاستند و نمایند من بعد آن بانهار را از جای
 طرف آتش دهند تا یک لحظه هر دو سوخته خاکستر شوند افزونی تحمل سواری سستی و مجرم از سنیان
 با نذر نه شوکت حاکم آباد می شهرست در هند و ان غرت سستی زیاده از ان سستی که عواد بقلم
 کرده آید نزد بعضی مسلمان سستی شدن در زندگی همیشه جهنم شدند اینگونه مسلمانان بسیار کمند
 چه جوق جوق مسلمانان شریعت نه زایل او را از کمالان عشق پندارند و ششده ترین
 دانند و بر حال او که در جانی سست شود هر روز از نو نداده با لب تبسم ششده حسین کشاده میوزد
 زار زار بگریزند از اعمال غمناک هند و ان ست که اگر سستی وقت آتش در گر فتوح یا نیاز
 شوهر را گذارشته بگریزد و از تاش او را بماند راه ندهند بلکه بطعامی که دستش بآن
 باشد دست خود زسانند و این از ان جهت است که تا وقتیکه سستی در خانه است اگر آب
 او بر گردد و مضائقه ندارد و هرگاه که زن و شوهر یکجا شدند حکم مرده بر مرده جاری شد و

طعام دست رسیده زن سستی که از بیم آتش شوهر آگذاشته بگریز و بان می ماند که کسی از در
مردہ طعام بخورد لیکن اگر چنین است از آتش حکم الت در کالعدم است تمام شد قطعه است
از اینجا چنین بعرض تمیاج سے آدم کہ در خانه کتری کہ هم شادی عقد پیش سے آید چند روز
پیش از شب فردی آن اغل را جانیہ زعفرانی بعد غسل سے پوشانند و شتر است کہ در غسل داد
و بدن مالیدن او دیگرے شریک آن دلاکان کہ میراثی گفتہ میشود نشو و ریزت بدن او کہ
پیش از غسل در برداشته همین باگیرند و همین صورت بعین روز پدر و مادر عروس اورا سیر
بیاریند و باغبان زن بارگاہی سبز در رشته کشیدہ بدرخانہ داماد و عروس ابی صمیمت
بیاورند و این را بسندی بندنوا زمانہ بابای تازی مفتوح و نون ساکن و دال مطہر
بابای ہوز مفتوح و نون ساکن و دال الف و راسی بی نقطہ سالن و در آخر و این غسل دادن
و رخت رنگین پوشانیدن عروس و داماد را مائنی بہناما سند بہناما بابای تاز سے کسور و
قرشت ثقیل متحد بابای ہوز و الف و نون و الف مئی نشاندن و مائنی باہم و الف و نون
غنے و ہمزہ مفتوح و ہمزہ ثانی کسور و یای مہول مئی تعلق و اما و عروس از ہمہ کار مثل بازیچہ
و غیرہ کہ زن ہمہ در آن شریک باہر دست و منہ و اما و از رفتن نجات کسے دبیر و ن آمدن
تنہا از خانہ بی سلاح کہ خصوصیت بر دارد و نیز انگشتی در تار ابریشم کردہ بدست بپوش
و دختر ہر دمی بندند و این را کلنگا گویند با کاف تازی مفتوح با نون غنے و کاف فاکر
ساکن و نون و الف و از ہمین روز و مئی ہا در ہر دو خانہ آمدہ سر و تنہیت آغاز کنند
در شادی آدمی کہ بغل قلیل البصاعت ہمین و مئی ہا سی میراثی جمع شوند و در خانہ اغنیا
و مئی ہا دیگر نیز بلکہ لوکیان ہم آمدہ بر قند و دبیر و ن و اندرون زن و مرد از تاز
و اجانبہ ساکنان و در دوران سند ہم آمدہ طعام و عادیات بخورند و شب و روز خاص

بشنیدن سرود و دیدن رقص مشغول بدارند لیکن باین رقص و سرود و آنگاه نورزیده
زنان برادری یا خواهران و اما دیو دیگر علاقه دارند از آن زنان دیگر نشسته و بلکه با نواز
و بعد اسی خوشش نشینی با بسزایند شش با سینه بجه نقده کسور و تایی فرشت ساسا کن
مقد با ای هر روز و نون و یاسی معروف لفظی چندست بزبان هندی که مجموع آن وزن چنان
مشتمل بر قافیه دارد و در هر استش بر از فاش عرسنه برای مردم باشد نام هر کس که زن او در وقت
سرود کردن خواستند داخل گردند بعضی گویند که ایجاد امیر خسرو و دیوانست العلم عند الله
بعد از امیر خسرو دیگر آن ستمنی با ساخته اند و حالا هم درست میکنند و بر مردان چه موقوف
که زنان نیز آنها را شش آینه است کرده و ستمنی با موزون است نمایند و نام و ضعیف و شکر لفظ از مرد
و زنان برادری و همسایه و کنیز و غلام و نوکر و در آن داخل گشته و بیجا گانه با و از بلند خوانند
شروع میکنند بلکه چون بضرورت در این روز با بختانه عروس یا جای دیگر و نوبت با
پایه و سینه زده روزه و در کوچه و بازار یک ستمنی شش بر فاش بلند و قدم با شسته نموده بسیر انداز
و بیشتر از آن نموند و بعد ده قدم باز گشت نموده همین شسته بر پا کنند و بعد از ششم تا بیجای بسند که از
اول اراده آن کرده اند و در عرض راه همین صورت سرود گویند و گاهم شیخ طریقی تشایا باشند
اگر خانه عروس یا خانه چند منزل باشد و علاقه و اسای و اما درانی سوادنی قط را و ممکن نباشد
زنان بسواری بی در و تهر گاه داخل بلده نموند با و از بلند خوانند و سیمین بکار و آن ستمنی
سرودن شروع کنند چون صبح طلوع نماید که بعد از شش آینه همان روزه اما در آن
عقد بخت عروس بر او خا بردند پیش از طلوع نیز اعلام آن را بر دیوانی که شب هم برای دانه
قرار پذیرفته سوار کرده بخت عروس بر نه لیکن بهار لباس رنگین ازین پوشیده
و ضرورت که آن وقت و اما دشمن شیر بدوشش خود گذارسته سوار شود و تمام راه همین صورت

برپایین بجا نزنان رفته بالای سید چوبین بنشیند و برهنه از آن طرف آید چوبی چنان
پیش او بخواند و مرغش کند چون و اما و بنانه برگردد وقت چاشت پدر و مادرش چند خوش
پرازیات و شیرینی و میوه و کوس و گور که و دیگر ساز بنانه عودس روان کنند طفل و دیگر هم که در
سین کمتر از او باشد و ویف او سازند این طفل را برتر که ساق و دوش و بندی شده بالا خوانند
و همین که روز بگذرد و کو احب انجم و حبه و شب جلوه گرمی نماید از اسباب بختل سوار سی و دانه
بقدر مقدار و والدین بدر خانه اش جمع شود سپس بر همانان بایند و شکو نه بطور مناسب
نمایند هرگاه از جمیع ضروریات فارغ شوند و اما در احسن داده بزمار داخل حلقه خود سازند که
پیش از زمار اطلاق کتری بر و صبح نباشد مخفی نماید که بعضی کترینان اطفال را پیش از که حد شد
زمار بگردان اندازند و بعضی در شب عروسی رسم اول موافق رسم جمیع هندوان زمار نیست و رسم
آخر مخصوص چند کس مختص بعد غسل جامه زرباف که در نهاد بیا بکریه می آید زیب بر دوش و اما
کنند این بعد تاج فقره که آن را کت نامند بایسم مضموم و کاف تازی مفتوح و تازی شیر نشسته
بر سدرش گذاشته بر مادیان سوار نمایند و چتر گرد و گرد و اندر کترینان برای سوار سی و دانه
اسب و فیل و پاکلی هیچ چیز نیستند و همین مادیان موهنست و سوار شدن مادیان را
شاهانه نامند بلکه بزبان هندی زنان و در حق اطفال و حاکم که خدا ترا بر مادیان سوار کند
یعنی که خدا شوی و این سوار سی خصوصیت بکترینان دارد و دیگر هندوان را بان کانیست
و سوار دیگر زنان در دم و در وازه و اما در وقت نشستن او بر مادیان بار از خوش آغوش
نمایند آن سوار و در آنیز مادیان گویند لیکن نه باین لفظ بلکه بلفظ هندی که ترجمه این لفظ است
یعنی گور و شکر با کاف فارسی متحد با های اوز و در و مجول و را می بی لفظه فیل و بای موهنست
و اما در از زمار خود سوار کرده با بختل تمام نماند زنان و جابجا از شاهان و در وقت خود را

انسان پدر خانه عروس رسانند و از او بیان کنند و آورده همراه کسیکه معاشش بوده اند و بهنگام
 براتی نامیده شوند در مکانی قریب بخانه عروس برند که آن را طرف ثانی از هسایه بعبارت یا بگرایه
 گرفته یا ملک خودش بود بمغزش نیکو بیارایند چنین مکان را بزبان هندی جنواسه یا جم تازسه
 مفتوح و لون ساکن و واد الف و سین سبه نقطه مفتوح و هاسی هوز ساکن و برات در بند
 بابای تازسه و رای بی نقطه هر دو مفتوح و الف و تاسی تشرشت بمعنی تحمل شب عروسی و اما دست
 آگاسل چون پاسبی از شب ایزاده باند و اما در اباد پر و برادرانش و هر که از اقربا باشد بخانه عروس
 بیاوند من بعد بر همان بزبان سنسکرت خواندن ادویه عقد شروع نمایند و در کوهی هم بر روشن
 کرده طرف مجمر عوس ایا طرف رخت و اما حکم بسته هر دو را چند بار گویانانش که در کوهت بگردانند
 چون ازین عمل فرغت دست در میان زن و مرد علاقه شود هر دو زنی پدید آید یعنی تا وقتیکه
 هر دو را گردانش نکرده اند این علاقه بهم نرسد اگر پیش از عمل مذکور آنتی بشوهر و نمایند پدر و مادر
 عوس مختار دختر خود را بکس که خواهند بدهند لیکن بعد ازین عمل اگر شوهر همان شب بمیرد
 صد سال زندگی بکند یا مرد دیگر سر کار ندارد این عمل را هندی پیهره نامند یا باسی فارسی عقد
 یا باسی هوز و یا می جبول و رای بی نقطه مفتوح و هاسی هوز ساکن و طرف مجمر عوس با گوشه رخت
 و اما بستی را گشته جوژه گویند با کاف فارسی و تاسی تشرشت ثقیل ساکن متحد با هاسی هوز و جم تازسه
 و واد و جبول و رای بی نقطه ثقیل مفتوح و هاسی هوز و این لفظ مرکب از دو لفظ است معنی آن
 بزبان فارسی بستن گره باشد آلفسه بعضی و اما در ایا تحمل برات هیچ آن شب مرغض نمایند و بعضی بزبان
 را و دوع کنند و اما در بعد و دوسه روز لیکن بر بوز رخت و اما در نیز بر اتیان آمده حاضر شوند و
 رسم است که چون و اما عوس اگر فتنه بخانه والدین بیاید مادرش در دم و در دازه استاده
 ظرف بر آبی گرد و میرسد عوس گردانیده اراده کند که بنشیند و پس بچیل تمام آن ظرف را از دست

میگیر و میگذارد که آن آب را بنوشند این هم دهن نشین ساسان باد که طهذاران عروس دست
 غسل دادنش در شب عروسی چو که بدش را بگیرند و در آن آب چو که خمیر کرده آن کو که چکه بزنند
 و داماد را بخوراند لیکن کسیکه پدر و مادرش اول تعلیم نموده اند بخورد و الا بشیر چیهایی خوردند
 و ششام جمیع علاقه داران عروس و کسانی که هم محلی باشند و سوای این که اگر آن پدر و مادر
 عروس از زن و مرد دیگر زنان و مردان که برای بیع و شری بخانه داماد آمد و شد دارند
 نصیب داماد جمیع وراثت و این پنج اصل بشود ثانی آن کس از آن طرف بهر کس هر چه بخورد میگوید این
 طرف بیاد هم نمیزند خصوصاً برادران زن و خواهرانش چو خانی که بر سر داماد نمی آید و خوشتر
 نیز درین مسخره از داماد و میگیر و دیگر التماس نیست که اگر زن و شوهر هر دو برادر رسیده اند
 پیشه لیاقت خانه داری دارند فوالمواد و الا در حال صفر سن طرفین عروس باز بخانه پدر
 مادر میرود و تا وقت جوان شدن خود شش و شوهر همان جایی ماند هرگاه شوهر قدم بواوی نهد
 گذشت زن خود را آمده می برد و این عمل را بزبان هندی گونه با کاف فارسی مفتوح و و او
 ساکن و نون مفتوح و هائی هوز ساکن و پنجا بیان مکلاده با سیم مفهوم و کاف نازی ساکن و لام
 و الف و و او مفتوح و هائی هوز ساکن گویند این بار هم روزی که مرد و زن خود را از خانه
 پدر و مادرش می آرد مادرش در دم در عوازه بهان صورت که در شب عروسی اهل آورده
 ظرف آب در دست میگیر و و پس بنویسد یک گذشت از دستش میگیر و سن بعد بطریق که در شب عروسی
 ذکر کرده شد طرف رخت زن و مرد را با هم بپند پس مرد را شمشیر پوشش گذشت پیش میگیر
 و زن را پس و زنان است با و هاساگان نموده سر او بنال شان بر سر جابه پخته روند و این کار
 اگر هزار بار از روی و هزار کس دیگر از اثرات و از ازل و جابه شوند بر آن کنند چون بر سر جابه
 مرد و رومی باید که در میان میگیر و و کو کو بکی کرده بکشد است آب رساند هرگاه آب غوطه خورد و

بیرون آورد پس بخانه برگردند لیکن مباشرت موقوف برین چیز نیست روزیکه زن و شوهر قابل
این کار شوند هر جا و هر وقت که بخواهند رفتنی نیست و رسم و هنگامی که با دال سبب نقطه مکسور متحد
با هم می آید و وزن غنچه و کاف فارسی و الف و نون و الف مراد از سبتن طرفداران و عروس
در برابر وی جانبداران و اما در شب عروسی بامید افهام از پدر و اما و باشد رسم بر این
لیکن اگر در کتربان هم کسی اتباع را بچو نان نماید ضایقه نیست و گفت که دختر کتربانی بگریه می
می آید تا وقتی که نمی زاید او را از گوشت خوردن باز نمیدارند و همین که حل پیدا کرد از این نصبت
منوع میگردد و بعضی بعد تولد فرزند مذمخ میکنند اکثری از اهل عرت در شهر یک دختر می از شهر
اینجا که خدا شده خواه دختر هند و خواه مسلمان اگر وارد شوند آتیه از خانه باشند گان آتش میخورند
لیکن نه در شهرهای کلان بلکه در قصبه بازیر که در شهرهای وسیع مسوور این قید بایش نمیدارند و تا اینجا
ذکر کتربان بود اگر چه اکثر رسوم مذکوره تعلق بدیگران نیز دارد حالا بیان کنیم باریه احوال
کشمشیر نیست که باندی اینها از قدیم الایام متوطن همین خط نیست نشان اند و برخی از دکن بکشیر سیده
و جاعنی از قنوج آمده اند سیاه نشان برای صاحب هر خاندانی لقبی است که او را بجهان ملات
سے شناسند و برین با چه موقوف است که مسلمانان هم در اینجا لقب نیستند الا اصل کتربان
که در میان اینها اختیاری کندهان صناعت او را یاد میکنند طعام نیز از همین جاعت است و بیاورند
شربت دارند و یکیک از اینها بطبی بکتاب پیدا کنند و از افلاس تنگ آمده ملازمت یکی از بزرگان
خود مقبض تدریس المفال قبول نمایند و علم با خوانند و معلم نامزد گرد و زنان شان هرگز از
مردان برادری روگیرند بالغرض اگر یکی از اینها بجهت هفت هزار می رسد و شخصی بدو بچ
شاهره بصیفه طلباخی ملازم دیگر کسی از اینها باشد ناعده نیست که زن آن امیر و ازین فقیر
گیرد و بلا نامل هر وقت که دلش بخواهد در مجلس پیش میرود و احدی قهر نمی تواند نمود لیکن بچ

بارجو و پیاده رفتن بکوچه و بازار و این همه بی پردگی در برادری خیلی ضعیف باشند درین
جماعت بیشتر دیده شد که زن بعد مردن شوهرستی میشود اگر چه در دیگر مشرق بنود نیز زن
مستحق باین صفت اند لیکن جایی دیگر بندرت و اتفاق و اینجا بکثرت آن جز هیچ شادی درین
فرقه زیاده از زنارست طفل نباشد هزار بار و پیه بلکه زیاده بقدر مسخران دستی درین کار
صرف نمایند و اقسام حلویات پنجه پنجه برادران موافق بخش معین زمستانه مجلس تعین
و سرور و رازیت دهند و شخصی لا ولد در میان اینها مجبورست از نیکه طفلی را از برادری خود
سازد تا بعد و قاتلش مالک نقد و جنس او گردد و اعمالی که در رهند و آن برای نجات پدر
مادر بر سر زنند واجب است بجا آرگویند که اعمال مبتنی در حرمت پدر و مادر اصلی او چگونه
مفسد نیست و هر چه برای پدر خوانده کند همه نافعت بلکه طفل مذکور بقی که برای اوست بعد از
مقتل شود و همین لقب مخصوص پدر خوانده شمرت یابد و اگر بعد تنبی گرفتن زن و پدر خوانده
بزیاید اگر چه پست برادر کوچک گفته شود و اگر دخترست خواهر کوچک مبتنی و بعد فوت پدر
دارت میراث همین پسرخوانده است نه آن طفل که از نطفه اوست گاهی آن برادر کوچک را با
در یافت احوال مبتنی در دل نیکدزد که این دولت دولت پدر منست تا وقتی که پست
و اطلاق طفل برو میتوان کرد و تحمل شلاق برادر کلانست و هرگاه جوان میشود مثل برادر
کوچک سر رشته ادب را نگاه میدارد و اگر کبر و می و بدشکاری پیشه خود سازد برادر بزرگ
قادر بر تسخیر او از خانه خواهد زد و می داند و مرخص کند خواه تمهیدت حاکم را محال سخن نیست
یعنی نمی تواند گفت که چرا مال پدرش را گرفته الحسن مبتنی بالا صالت پسرخوانده است بیشتر
دیده شد که شخصی از اینها پسرخویش را به پسرخواندگی برداشته و آن طفل پدر خود را نیز مادر
خود را خواهر و برادر بزرگ و کوچک را خواهرزاده میداند و آنها نیز همین ترات را معتقدند

نیستی پدرش او را اگر کسی خورند و مادر نیز برادرش هم همین حال دارند چه در ناگزیری
 برادر زن و مادر برادر و برادران خالو سے شمارند و اگر پسر از طین جاریه یا زن دیگر سو
 قوم بر همین کشمیری باشند آن طفل را میراث پدر و مادر مالک میراث متبنی شود و گو در سن کمتر از پسر جابر
 و طفل دیگر که و صفش مذکور شد باشد و این برای آنست که شرافت اولاد و در مهندوان علاقه مبادرت
 دارند و پدران برای همین بر همان و کمتر بیان زنار بکنند و بعضی که تکلف از راه غرور دولت
 باین قیدها متوج گشته و زرها صرف کرده زنار با طفل کدائی بدهند معتبر نباشد و میراث با وجود پسر
 غیر شریف بدختر زاده شریف هم رسد لیکن میراث اغنیاء از قسم راجهای عالیشان بشور و کار
 اگر دختر زاده بی لیاقت و شریف نفس ذلیل الطبیعت باشد برای اقامی دولت و جاه متوفی
 پسر غیر شریف نیز رسد و کدخدان طفل و دختر در میان اینها موافق رسم رهط خود و سوار
 بر اسب مرد بزد و مقرری چیز دیگر باشند و مادران خواه اسب خواه فیل و نیز میانه اینها دختر برای پسر
 از شغفه گرفتن و بعد از آن دختر خود را بپسرش دادن مضائقه ندارد و بخلاف کترینان که بهر صنف
 که دختر که خدا کند پسر که خدا نکند بالعکس و حال کایتی درین مقام تشبیه بهندوان کشمیری یعنی
 بر همان آنجا باشد و پسر و در جمیع مشرق هندوان مروج و معتبرست یعنی داماد و عروس را اگر
 آتش بگردانند و در شادی کایتان شبی در دعوت عام جمیع اصناف کایتی جمع شوند و شراب
 طعام نفیس نشان گرد و حتی انانیان که او را از اصناف خود شمارند و شبی در دعوت خاص
 سوامی برادران دیگر بر آنجا راه بدهند و سواری طفل که خدا در هر مشرق از اینها جدا گانه است
 بعضی او را بر اسب و بعضی بر پالکی که آن را در مهندی میانه نامند با ساق و شش کمتر از در سن
 برسند نشاند و چهار طفل را پیش استاده کنند که بدست هر یکی چوبی باشد که باد هم گاو و گاو
 یا که سینه پیوند پذیرفته پس کنار آن این شش طفل را بر پالکی که با پشش سرپا نیب میارایند

بر داشته هزاره برات روان شوند و بخانه عروس رسانند و در میان هم سواری فیل برای طفل
 که بخدا بشر طعیر جای تامل نیست آلفقه در شادی همه هزاره و آن در بعضی رسوم مانند پیر
 و سره که با سینه بے نقطه کسور و دایه نوز ساکن در ای بے نقطه مفتوح و دایه نوز پیر باشد
 از گلهای نر و در برشته کشیده که شب عروسی بسر و ماد بیاورند که روی او را پوشد و بعضی
 رسوم دیگر هم متفق اند و بعضی تو این با هم اختلاف واقع شده بیشتر یک و دو ماه پیش از
 شادی سوای خلایات مخصوص هندوستان گند و ژو با کاف فارس کسور متحد با نون غنچه و در
 خطه مفتوح و دایه ساکن در ای بے نقطه نقیل مفتوح و دایه نوز ساکن در برادری خانه بخانه مجسم
 یک گند و ژو بفرس علی العموم باقی با متیاز یعنی کسان بهر کس در دو سه و چهار چهار هم باشد
 و گند و ژو شیر شکر خور شده بشکل نان مدور پوک شده خمیری باشد و وزن آن از نیم آسار
 تا دو آسار هر قدر که صاحب شادی خواسته باشد و بعد تقسیم در برادری بخانه دوست و دشمنان سازند
 هندو باشد یا مسلمان و تشش دادن برده و همین شوق که تابع شریعت خود اند و روح باشد
 و الا دیگران و دفن کنند و بدربار یا بر سر در فرقه سناسیان شوق ریاضت کش خود را از نه برین
 سپارد یعنی بر میان خود و خشت و دوتا گوی کنده او را در آن بجزا بانند و سر آن گور را بنواهند
 این عمل را سادو نامند یا سینه بی نقطه مفتوح و سیم و الف و دال بی نقطه ساکن متحد با دایه نوز
 و جمیع شرفا یعنی کتری و برین و کایت و راجپوت و ختر بیوه را هرگز بشوهند و رسم جدید که در
 و ختر یا دشاها تموریه است داخل رسوم نمی تواند شد زیرا که طبع شان از این عمل با الگه مجبور
 از بیم سلاطین زبردست که سبازاد صورت تکرار با نزاع ملک و تاراج اموال شان آماده
 زمان بادشاهی بر نگاره باشد پس هر چه بکره صورت بند و داخل رسوم نیست چه رسم هست که
 بجهت رسم بکار نیاورد و اقدام بر این تفوق بر عدم اقدام داشته باشد و هر قدر که عمل آید باعث

مزید سب و رفاخت این کس شود و راجهای منبع انسان قوم راجوت با و زرا و گسایند همسر و زرا
 باشند و تساوی و ملاقات جویند و هر که در مرتبه ازینا کمتر است و در برابر خود جاندند بلکه او را
 و زرا همسران آنها را نیز بنوعی برسند خود جاندند که گیکه گلان که بستی گای و گیکه مشهور است نسبت
 سر نشان نباشد و گیکه از و گیکه که بین و بسیار صاحب سبست و بر وی آنها باشد خواه زیر زرا
 گیرند خواه جدا بگذارند و در این نشستن نشان نیز خلاف آدمیت است باید که زرا و گیکه و نشینند
 ستی شدن زن و راجوتان هم مثل دیگر سزدوان اتفاق است بخلاف برهنان کشیر و نیز
 راجا قاعده نیست که شخص کمقدر همراه عالی جنابی که در مرتبه با صاحب خانه برابر باشد بخانه راجا
 از راجهای و الا مرتبت باید چه همان را باید که تخت با همسران خود یا تنها داخل مجلس میزبان
 شود و در اینجا نشسته من بعد هر کس را که خواهد طلب نماید و این قدر اهتمام از ان جهت است که
 راجا از بیفتن در نجابت و شرافت و مرتبه دنیا و غرت در خانه با و شاه برابر اند و در جام و خشت
 پذیر چنانکه پس از سبب قلت مال و دولت و تجمل ظاهری با بعضی هندوان یا مسلمانان که بیکت
 ظاهری تساوی با آنها دارند بقویر و تجمل پیش آیند و بر یک مسند نشسته حرف بزنند و همین اشخاص که
 با اینها هم تساوی زنند و راجهای عالی شان را هیچ و آب و ولی نفست خود دارند و اگر چنین زنند
 باز هم همسر نمی توانند زیرا که تساوی فقیر تارک الدنیا احدی را تا مثل نوکران تسلیم نکند راه بر
 نشان نهند و نگاه تساوی راجهای کم ثروت با راجهای عالی شان و تساوی اشخاص کم مرتبه با
 کم شست بشود رسید احتمال آن گنجایش دارد که روزی شخصی همراه راجا از راجا
 متوسط بخانه راجا و الا نشانی دارد شود و تعلیم که در حقیقت برای راجا است بظاهر برای این هم
 باشد چنانچه بزم خودش خواهد بگمان دیگران و علامت زنده بودن شوهر زن و زنند و ان حلقه
 بینی و آرایش بر دماغه یا بند دست بچو رس باشد چو رسی با جیم فارسی و دوا و معروف و رای بی

تقیل و ایامی مسدوف چند تا دست بر خن باریک است از کاینج رنگهای مختلف کاینج همان است که
 شیشه ها از سازند و قومی است در راجپوتان غیر این راجها در دکن که دختر بچه ها را زاده میابد
 لیکن این رسم در راجپوتان بر سبیل تعلیم نیست و در برهمنان و دکن نیز زنان بیشتر ستی شوند چون
 اصل کشمیریان هم از دکن است رسم ستی شدن زن در میان اینها بر احاطه اصل رواج دارد
 و در میان سله هندوان شریف زن از پدر شوهر و برادر کلان او و اعمام و بی اعمام او که از او
 بزرگتر از رومی پوشند و در بروی مادر زن و زنان دیگر سوای کینزان و خدمت گذاران از
 شوهر خود و رسم زنان در کشمیر رسم زنان اهل اسلام است که بعد از این مذکور شود این فرقه اهل
 شرفای هندوست آدم بر احوال ارازل که آنها را بشود و رسوم و موصوف کنند و آن گروه
 چند باشد مانند جاث و آهیر و کمار و باغبان و کوه و کبشی و گاو و گال و غیر آن نه کال است
 کاف تازی که آنها با وصف محسوب بودن در شود و تیج شرفا نموده خود را بیسید اندازد و پیچ
 اصلی ندارد باطله اقوام غیر شریف از جمیع قیود راج در اشراف فارغ اند هر زنی چار چار شوهر کند
 و سوای این نیز او و عیش با مرد و در تقلید شرفا نیز در پرده بکشد شراب خوردن و دور و دور
 در قصیدن مرد و زن از عادت و رسوم کماران باشد و نقص که او را کاف تازی و کاف
 هنوز در و مفتوح سوای بی لفظه ساکن و در او و الف در لولیان هند رواج پذیرفته مخصوص
 کماران و زنان شان باشد طریقتش این است که زن نوخیز با حسن و جمال دستار رنگین از سر مرد
 برداشته بر سر خود بگذارد و چند عبارتی در زمره و اصول مختص جماعت مذکوره آورده
 همان حرکات و سکنات که کماران و زنان ستان در عالم شراب برقصند میرقصند جوانان نوخیز
 آب پیوسته انداخته و چنین مجالس دارد و میشوند ازین رقص چه لذتها که نمی اندوزند حال اقوام
 دیگر هم بر کماران قیاس باید کرد همه از جمعی که استه اف از ان کناره گیرند و میقتضای

تماشای ششم در گذارش شیوه و آیین مختار مسلمانان هند

در هندوستان چهار زنه اصل اشرف اهل اسلام متعل رسید و شیخ و آفتان مثل عبارت از اصل است که چند خانه در ولایت بوده اند بلکه اولاد مردم ولایت ایران و توران را از هر بلده که باشند در هند متعل و مثل چه خوانند اگر شریف بنفس و طیم است متعل نامیده شود و کار هنگامه بردار و یال بسته راه رود و او را به متعل بچه تعبیر کنند باطله کیسه از ایران بهند را روی شود بیشتر آقا گفته میشود خواه شریف و از اهل در خانه بادشاه خواه از فرقه سپاهیان و خواه رزایی بازار نشین و بعضی سادات و اولاد علما و میرزایان و قتر مرزانی گفته شوند شاید اصل این لفظ امیرزاده بود و هجره با قبل سیم کفایت الف باشد مخدوف شده یا اینکه میر هم سرور را گویند اصل آن میرزایان است که مخدوف یا نیز شتر کرده و میر یا لفظ جدا گانه است مخصوص لفظ سیم یا از امیر بعد حذف الف حاصل گشته چون بیشتر در سادات علما و شرفا و دیگر ارباب کمال گذشته اند همین چند لفظ که پیش از نام اینها مذکور شد و شتر پذیرفته یعنی بعضی بلفظ میر و بعضی بمرزانی بر آورده اند و بنده از جهت ترکیب مادر که دختر تر لباسی باشد آفتا هم گفته شوند لیکن مردم هندوستان از صفای باطن همه را متعل و در مقام شرافت به قدر و هم پایه دانند و سواسی سادات دیگران هم که بجهت قابلیت و رشادت آراسته بخدمت بادشاهان رسیده اند و در ایران بمرزانشور اند که در اصل شیخ اند پس در هندوستان بطریق اولی آنها را اولادشان میرزا باشند و از توران یا خواجه زاده می آید و آن منحصر است در شیخ و سید اگر از اولاد خواجه عبدالصمد احرار است یا عجمی یا راسی یا از نسل خواجه محمد یا راسا یا آئینه شیخ است سید نیست و اگر مخدوم خلایق یا نقشبندیت سید است چه سلسله نسب مخدوم غلیم متقی میشود یا نام رضا علیه السلام پس در سیادت او چه تنگ است گو بعضی ایرانیان از راه تعصب و مذهب او را سید ندانند اگر شخص در اصل سید باشد و جم غفیر سید متعل سیادت او پیدا شوند سید است و سید اگر سید جلی است هرگز سید نیست

اگر چه مات الوف از آدمیان اتراسیادش کند و خواجه بهارالدین نقشبندی را نیز تو را نیما که خواهر
 احرار میردیش بود و سوای دو دختر که هر دو را بدو سپید داده بود یا گارسه و ندرشت چون دختر
 را وصی کرده و سجاده خود را بدو سپرده بود و بعد از صلت خواجه فوه دختری بغرضندی او شربت کرد
 و اولادش نیز نقشبندی شدند اگر چه خواجه نقشبند موافق اخبار و روایات همانده شیخ صدیقی از
 فرزندان محمد بن ابی بکر بود و هرگز سپید نبوده است گو با عقدا بعضی تو را نیان یا سنیان هندوستان
 که لقب مذنب ببار دارند سپید باشند لیکن خواجه زادگان نقشبندی همه سپید باشند زیرا که اولاد
 و اما خواجه هستند که سپید و پس بنومی که خواجه زادها در توران بعضی میر بعضی خواجه و خود
 خواجه و خود هم گفته میشوند در هند نیز همین لقب معروف اند و سوای این اوزبک در اینجا
 بیک گفته شود و در اینجا از این صورت سادات و مثل چند قسم در هندوستان بهر سبب
 یکی سادات اصلی که بزرگان شان از بلاد عرب یا از بلاد ایران یا از شهرهای توران و بلاد هند
 آمده و وطن گزیده اند و دوم دنباله سادات که موافق آئین توران سپید اند و تفصیلات اینکه در توران
 همین قاعده است که شرافت از طرف مادر معتبر شمارند اگر شخصی پسر اوزبک و مادرش دختر سپید
 او را میر صاحب و سپید صاحب گویند هرگاه اوزبک زاده باین سبب است سپید شود و سپید بودن
 احراری چه استبعاد دارد لیکن در عرب و ایران این سیادت را تا از پای اعتبار ساقط است پس سادات
 اهل سنت و جماعت از این جهت که مباد اولاد تو را نیان باشند زود اثناعشریان غیر معتبر
 سوم سادات لقبی مانند حیرت میر کاظم قونی و حشرش آنگه تون قبله است ملقب بمیر که آنها هرگز
 مدعی سیادت نباشند لیکن اولادشان که بهندوستان بهر رسیدند و بالقباب آبائی شربت کرده
 هرگاه از باعث شرافت حبسی که در اسلام اعتبار کلی دارد یکی از اینها دختری سپیدی بجهان کلاخ در
 اولادش از راه پنجه بر سپید شدند و بعضی هم برای تحصیل عزت در دنیا لقب مرزا برای خود

سیادت برهان تومی و استند چهارم فرقه که در شیر آخر نام شان لفظ میر واقع شود چون بود
 میر و شرف الدین میر اولادشان نیز در هند بر اعانت لقبیکه آخر نام ست اول نام خود آورد و سیادت
 خود را منقوش لوح خاطر مردم سازند و بجم کسانیکه از تنگه معاش جان بلب بوده برای اخذ نذر
 خود را سید قرار داده یا مرثیه هندی خوانده سید شوند و بعضی صاحبان را همین بهر سیدین نیت
 حبه از روی علم و دولت باعث بر دعوی سیادت شود و اکثر غلام سید متبینه نیز مدعی سیادت
 گردیده اند و گو از میدان در ر بوده اند اگر اینها را ششم ششم شمار کنند جا دارد و در مقام عطر و زین
 هند که گند به باکاف فارسی مفتوح و وزن ساکن و دال به نقطه متحد با ای هوز و یای معوض
 گفته شوند تا و قنیکه باز از شین یا صند و قی عطر در دست گرفته کوچه کوچ میگردند و لقب میر صاحب اند
 لیکن اظهار سیادت در شرف ناکند هرگاه ترک بازار کنند یا پاره ربط کتاب بهر سنانیدند یا از سبب
 رخت حوی و سطل و سب در سپاهیان نوکر شدند سادات را با خوت سرسند از فرمایند ششم نیز
 دوم اینان نیز در نقصات بهر صاحب مشهور اند لیکن بچار با خود ادعا گوی سادات و دیگر سادات
 دهند و ان نیز دانند که سیکه از اصول موسیقی بهره ندارد و وجه قوت بصیغه مرثیه خوانی در شرف
 که سوا می موطن و مولد خودش باشد تحصیل نماید یا در سپاهیان اسمی بهر سنانیده در سر کار آید
 نوکر شود و ازین سبب که دوم را در شراف قدر و منزلتی نیست برای حفظ آبرو در مردم و یاران
 رساله خود را سید قرار دهند و چنین منغل نیز چند صورت دارد یکی اولاد مردم ایران و توران
 و سادی سادات و خواهرزادها دوم غلام و متبنا می سادات است اما عشری مذ هب و منغل شیخی و
 هر دو سوم مردم نو مسلم صاحب کمال که بطور خود به طبع زر در شهریکه حاکم آنجا منغل باشد مشرف باشد
 شور و شینوخ هم بر چند نوع باشند یکی اصل آنها بدو قسم اند قدیم الاسلام مانند حدیثی و قاری
 عثمانی و اولاد دیگر مهاجر و جدید الاسلام مانند فرقه کهنه و اجپا و خوجا و بهره دیگر می و صید

مردان نے دو شخص کو در زمانہ حال این سعادت را حاصل نمایند اما حال افغان نیست که
 ملک طاووت را در پسر بودند یکی برخیا دوم ارمیا پسر برخیا آصف نام داشت که وزیر حضرت سلیمان
 بود و پسر ارمیا موسوم با فغان بود از اولادش قیس بن حمید الرشید نامی بادر اک صحبت سر با
 برکت سید الانبیا صلی الله علیه و آله وسلم تسلیم گشته سعادت اندر زگره دیده و چون از حبش با فغان بن
 ارمیا قتی می شد اولادش تیر و سلیمانان با فغان شترت کردند پس اهل افغان از ولایت در
 وقت خلافت خلیفه ثانی شاید پسر قیس برای انتقام ملک بامین پیشاور و هرات خلیفه آمد و بود
 رایت دولت اسلام در آن نواح بلند سازد چون آن ملک بقوت بازوی خود مفتوح نمود
 حکومت آن ملک از خلیفه بدست آورده سکونت در بلاد حبلی اختیار نمود و اولادش بکثرت در آن
 ملک بمرسیدند چنانچه الی یومنا هذا در آنجا هستند و جایی دیگر که در بلاد هندیا در شمر دیگر از
 دیگر یافته میشوند از آنجا رفته اند چون ملک بامین کایل پیشاور را که در پای کوه واقع است
 میگفتند افغانه آنجا رسیده گشته شوند با تمله فرقه شمر این بامین سبب نقطه در اسی بی نقطه ثقیل هر دو
 مفتوح و الف و بای تازی مفتوح و لون ساکن اشرف از کلانی است کلانی بکسر کاف تازی و لام
 شده و الف و لون غنه در اسی ثقیل سبب نقطه ساکن در آخر چنین نوشته شود کلان طری باشد این
 نقطه لقب زبان افغانی است معنی کرخان گویند که زنی طفلی را در کرخان انداخته بود و حسب اتفاق
 افغانی از فرقه شمر این بر سر آن کرخان گذر کرد و در رحم بران طفل آورده او را بفرزند می پروریش
 کرد و باین سبب که از کلان طری بدست آورده بود کلان طری میگفت بعضی از راه قابلیت و تاثیر صحبت
 کلانی هم گویند لیکن صحیح همان غنه لون در اسی سبب نقطه ثقیل باشد و لام اولاد آن طفل شترت بکلان
 کردند و کلان طری را اقسام بود چون نگش و آفریدی و دلازاک و خنک و رک زنی و غیر آن نگش
 تانسه و لون ساکن تشریب شبیه مبن غنه و کاف فارسی مفتوح و شین نقطه دار ساکن و آفریدی

با همزه با قبل الف و نای ساکن در ای بی نقطه و یای معروف و وال بی نقطه و یای معروف و وال با
 با دال بی نقطه کسور و لام و الف در ای نقطه و الف و کاف تازی ساکن در آخر و خشک با جا
 نقطه و در تازی شش ثقیل هر دو مفتوح و کاف تازی ساکن در و رک زنی با و او و ای بی نقطه هر دو
 و کاف تازی ساکن در ای نقطه و در مفتوح و همزه کسور و یای معسوف باشد و شراب را احد جدا
 اصناف بسیاری باشد تقدیر آن فائده ندارد و دو اسی شراب را کلاثری یا غوغشت و بیش و دو
 دیگر اندامین نقطه و در مضموم و ای بی نقطه ساکن و ضین نقطه و در مضموم و شین نقطه و در ساکن و کاف
 قرشت ساکن و با ح تازی و یای مجهول و نای شش ثقیل مفتوح و نون ساکن آن مختصر افغان
 هندوستان و قسوم اندکی اصلی شراب باشد یا کلاثری یا غوغشت یا بیش و دوم غلامان و افغان
 و هر که رغبت خاطر در دار الحکومت شان سلمان شده باشد این چهار قسم که بشمار در آمدند
 هندوستان اندکی بشرطی که حسب خود را بگذارد یعنی اگر مثل سقایی پیشه خود برای تحصیل
 خود را که در کجوری اتفاق افتد داخل شهر اند و خود را بگذارد و ای را با مغل قطع خواهد شد بعد از
 دختر از مقام برای پسرخود خواهد گرفت و دختر هم بپای خود خواهد داد و احدی از اشراف با دختر و پسرخود
 کار ندارد و در سیدان و پیشه نیز همین حال دارد و گویا در تازی باشد و قربت او درین حالت
 با هم پیشگان خود دشمن یا خواهد بود و سیادتش نیز کار رفت و تا مقبول است و فیلبانان شتر
 خود را سید و افغان و نمایند و کت مغل و شیخ لیکن قربت شان با نشان خود اتفاق افتد
 با اشراف و سیادت هم نزد شرفا مقام تامل و افغان نیز اگر شیخ و روشی یا قلکیان در بازار دارد
 اختیار کند از شرفا بیرون شود و همچنین شیخ هر پیشه که اختیار کند همان پیشه نامشتر گیرد و خل
 در وقت اختیار نمودن صنعت ردیله نشان بگذارد و از اشک خفای ثلثه باشد چنانچه خواهد که با جا
 نقطه و در و و مجهول و حیم تازی مفتوح و ای هوز ساکن و شتر و هم هستند از نو مسلمانان و در هندوستان

که بر ترازوی بر شیمی فروشی و عطاری اوقات بسری نمایند و اینها در ذیل اند نه شریف بدرجه و سطح
افتاده اند قرابت با مثال خود بهرسانند و چراچه بابای فارسی در ای بی نقطه هر دو مفتوح و لفظ
و جیم فارسی مفتوح و های هوز ساکن و بعضی صغریه مکسور هم ماقبل جیم فارسی میفرمایند این جماعت هم
چیم و خوان و رسن در شان و چنانکه برای بهر بند و خلعت کرید که و انداز در شب خود سی پریشانند از
همینا بگیرند حال قرابت و نجابت اینها نیز مثل خودها باشد و یکری هم نویسم است کار او غله و روغن چیم
در روغن طعام و دیگر چیزها از این قسمل فرد ختن روز بازار و بار کردن گا و گاو میش از جای دیگر
و آورن بجای دیگر باشد تا منتفع شده از توت مطمئن گردد و بهره بابای مفتوح تازس و های
ساکن و دروغنی غیر مکتوب در ای بی نقطه مفتوح و های هوز ساکن و نیز بعضی بهره بابای تازس
مفتوح متحد با او مکتوب و های هوز ساکن در اطراف ملتان و شش و صورت تجارت اوقات گذر
نمایند و اینها در شرافت بر حجام بر سترق نموده اند که در دارند لیکن قرابت با غیر نگنند هر چه اتفاق
افتد میان خود با باشد و اینها دو جماعت اند جماعت صغری که بمحوسه جماعت با جیم فارسی متحد با
هم و دو و مجبول و تانی شدت ثقیل و یای مسدوف مشهور اند و همه اثنا عشری اند و جماعت
کبری که بر سه جماعت گفته شوند بابای تازس مفتوح و ای بی نقطه ثقیل و یای معروف آنها
قابطه سنه مذرب اند و صد قبیان ملتان بیشتر اثنا عشری و تجارت پیشه و حاسبی و زوار عقبیات
اندر اطراف اند قرابت اینها نیز با مثال خود است و احوال کهنه پیشتر مذکور شد اینها از همه شریف تر اند
لیکن چون از راه غرور شرافت و باس حفظ نسب قرابت با غیر خود نمکنند ازین جهت در میان
رسید و مغل شمرده نشوند و الا در غرت باهم برابر اند بخلاف فرق مذکوره با یکدیگر در شاهجهان آباد
که پای تخت اند و ستانست و در هر شهری که مجمع شاهجهان آباد و یابی قرابت میان سادات و
مرزایان واقع شود خواه سادات و مرزایان مرزایان سندی باشند خواه غیر سندی

لیکن باید که در خانه بادشاهی یا امراره داشته باشند نوکری در سپاهیان و مضاجیان امرای
 یازده بهر ساند در بر سر دکان گاهی نه خود نشسته باشند بزرگان شان و یکی از هر دو باید که کشمیر
 الاصل هم نباشند و اگر طرفشانی خبر ندارد مضاجقه هم ندارد و از قبل سپرد و ای و آتوان و برادر
 پسر یازده زاده زنی نیز باشد که نوکر آن امیری باشد برخی درین قیدها گرفتار اند و بعضی دولت
 و نظر داشته این قیدها را بردارند و بکوه تمام قرابت اتفاق افتد نوعی که در عالم تعلیمی و خیر نظام
 امیری بدهند و این از سبب عقید بودن مسوالت در اسلام محسوب باشد چه اینها هر کس اگر ملقب
 بر زاده و گرفتار است بظاهر صاحب مقدور بیند است با اختیار نمایند و این همه و با
 تحقیق نروند و اگر کسی بر سر انصاف میاید و ذیبت علام مثل بلزاری و شاگرد همیشه اصلی نیست همین
 اشرف زاده مارا از هند و مسلمان بعضی حرام زانگان شرارت پیشه بازی داده می آرند یا در
 قطعاتی پدر و مادرشان میفرستند پس کسانی که اندکی ترسند اقام دارند اینها را بقیه است که
 که در غور غلام است میفرستند و بر سر حاکم خطرات آن بیچاره را محسوس ساخته و زیاده
 از قیمت شان حاصل نمایند درین صورت اجلاط بودن این مشرقه بالا حاکم ثابت نیست مگر
 بعد فروخته شدن و بهم رسیدن محبت لیکن در ویرین چند است آقایی مفلوک و کارهای رنگیک
 کردن مثل تیار سب و طعام خفتر و قادیان درست کردن و زنی در اینها پدید آید و کسیکه مورد
 عنایات آقایی متحول و امیر است البته تشخص بهم میرساند و اصلاً اثر خاست در باقی نمی ماند لیکن
 اهل حزم و احتیاط بقیه چنین کسان البته پر ازند از قرابت کناره گزین باشند پس قرابت شر
 معقید همین است که سید و خرمعلی را میباید که اطلاق مرزا بر و توان کرد و بخواه زاده هم در میان
 را با سادات و مرزا و خواجیه قرابت دست نند که اصل خواجیه زاده هم شیخ باشد لیکن کسیکه او را
 شیخ صاحب گفته مدله چهل پسرش و اما و مرزا رسید و خواجیه در شهر نمی تواند شد و اگر دختر است

بگیرند آن دختر مثل دیگران که از فرق نلکه مذکوره باشند غرت بهم زن سازد و افغان نیز همین حال
دارد و هرگز حسین خان و رک زلی داماد مرزا حیدر بیگ و خواهر لفراند و میر نورالدین نیست و اگر
باشد در عالم ناداری و ضرورت تحصیل نان اعتبار ندارد این هم همان می ماند که مسلمانان
بفرنگی میسرند و مراد از غلام غلام امیر مغل باشند یا خواهر هست نه غلام شیخ صاحب خلاصه
اینکه بعضی شرافت طرفین را در وقت قرابت میجویند و بعضی شرافت ابوی یا مادر کار ندارند
کنیز باشد یا ولی یا قسم دیگر و بعضی از راه حماقت و غرور شجاعت فضل و اطهار از صفت خود بزرگ
دانند لیکن این گروه معری از عقل خدا و بسیار کم اند گویند که این جماعت یعنی اطباء و فضلا و بزرگان
مادر و مشایخ مبارزت پیشه نیرسند و در محرم و دشتن و خزان از شهر دوم هر چند و شتاب
ساگی یا کمتر از آن بیهوده شده باشد حال این صاحبان و شرفای قصبات هم بعینه حال هندوان
باشد از فوط جل اتد ام بر احکام شرعی ننمایند بلکه فاعل این فعل را خیلی دلیل و سفیه و کم مرتبه بزرگ
اگر دختر هزار مرد را بطور خود به بند بیاک نیست لیکن بطور و غبت خاطر یک کس عقد او نه بندند
شد که شخصی از سکنه هند زیارت حج رفته بود و در بلده از بلاد عرب بحسب ضرورت شش ماه بماند
که در آنجا با غریبه از ساکنان آن بلده خیلی دوست شد او هم این را نظریه این که غریب الوطن
و نوع دوست عزیز تر از دیگران میگرفت هر روز از صبح تا نصف شب یکجا می نشستند و آب و نان
با اتفاق هم بود از اتفاقات اینکه آنجا آن عرب چند روزی بجا هندوستانی نیامد و این
برای او قافله بسیار سی دشت بعد هفت یا کم روز با دو کبیر پیدا شد صاحب خانه گله با او سر کرد گفت
برادر چکنم که گله والد من با فلان عرب بود و سوامی من در آنجا کسی نه بود که اهتمام مجلس
بدست او باشد از نجابت شب عقد در شربت خوراندن اهل مجلس معروف بود و در سه چهار
روز پیشتر جمع نمودن مواد ضروری گذشته مرد هندوستانی این را شنیده لاجول زبان را نه

طوقه تر آید نقد و کستیش را بر بنیان سپرد پیش قاضی آمده حقیقت حال را بر عرض بیان
 در آور و قاضی چند کس را همراه او کرد تا هندی را دست بدست پیش او بردند قاضی گفت که
 بنده خدا تو دانی و خدا این را هست است که بعد شنیدن حاجای عقد والدۀ این مرد با شوهر زوجه
 بزبان رانده هندی گفت البته لاجل را این زبان جاداده ام و درین معامله حق بدست من بود
 زیرا که چهل و پنج سال از عمر من گذشته که درین مدت گاهی در هندوستان چنین قصه بگوشتن من
 ز سبیده بود پس بیعتن ثابت شده که باشندگان آتجا به بدرین و کازند گوینام مسلمان اند
 و هرگز پیر و شرع شریف نیستند و نه بوده اند رسوم این است که درین بلاد روح دارد
 چون دفعه ازین برادر دینی این حرف بگویم جا گرفت بی اختیار لاجل گفتیم بدین است متعجب
 بلین معنی که سبحان اند ما چهل و پنج سال قبیح عمر شریف در کفار بودیم الحمد لله که حالا ما کافر
 با مسلمانان نصیب شد قاضی گفت اگر این نیت گفته رحمت خدا بر تو باد گناه سه پتو نیز سبب این
 عیب اشاره کرد تا بان هندی معاف کرده بعد تمام پیش آمد و هر دو با هم شیر و شکر شده
 ازان جامه خص شدند با جملة مسلمانان هند در کتختائی پس در دختر سوای گرا شنیدن داماد
 و عروس گزینش در شب عروسی و چند رسم دیگر که مخصوص بهن پوتان است جمیع رسوم هند
 بعمل آرد مانند رخت زرد پوشانیدن دختر و پسرو بپوشان تا را برایشیم بدست و آهین در دست گرفت
 داماد تا وقت فارغ شدن از عقد و شش ماهی سرودن زنان در عرض و در اسوس یعنی ساجی
 بخانه عروس برود داماد بخیل و آرایش تمام که مخصوص بابل هند است لیکن در نکاح اختلاف
 واقع میشود بعضی پیش از شب عروسی خوانند و بعضی همان شب و در بعضی خانه اناظر افت میانی
 پدر داماد و عروس و دیگر اقربای طسرفین روح دارد و ساقی و شمشیر و شمشیر و شمشیر
 المخص که خدارا بر و ساجی بر مسند جاد دهند و بزرگ و کوچک همه بین و بسیار شستن و شستن و شستن

و خالی و برادر کلان نیز بان مسند کار نباشد صورت سابق این ست که سبوح را را سفید کرده
منقش سازند و در آن نقل که از شکر و نخود ساخته میشود و بادام و نبات بپزند و چهار
سپهر از یک تخت جاد دهند و هر تخت را یک مرد بر میدارد و یکی وافر و بی این تختها اقلان به
و فراخی دست صاحب فرزند است و چنین تختهای از کشیش که گامای کاغذی و طلسم تر کشیده
درختش را با برگهای سبز در آن تختها مکرر کنند و درختان بار دار پر از میوه چون درخت تنبلی
انجیر و انگور و آند و دیگر که مندی از قبیل نارنگی و شمشاد و غیر آن در زنان پر پی طلسم
برستیم یعنی مصل و فرستگ و در کفنی نیز از کاغذ تر کشیده و در اجدها بر تختی بکن سازند اینها طلسم
کثرت موقوف بر نقد درست و در چند جوان دیگر قند و میوه نیز گذارند و حاملهای گل و دیگر
نیز از تسبیح بازو بند و دست بند کلی برای عروس همراه دوست و آشنا در ایدان را بر سبیل
و سیاه و زنان را در میان و چوپاله و زولای و قدر لیاقت سو او کرده و که خدا را بر فیض و معنی موافق
و هم خاندان خود بر اسب با داره باین شکل آغاره زنان و لونبت نوازان داخل خانه عروس شوند
از همه لطیف تر اینکه شیخ فرید میشود و بکنج شکر که شش بود و در هندوستان از نسل خلیفه ثانی و پیش
پیش نام مکانی نزدیک بملتان زیارتگاه خلق خداست و او هر چه خواجہ قطب الدین خلیفه و جانشین
خواجہ معین الدین چشتی بود و پیش شیخ نظام الدین بد اوئی شد و در نظام الدین اولیا سلطان
المسلخ در خون بشاهجهان آباد مرشد شد و وادی بوده با وصفت تسنی که در پشت چرخه الی
هذا اولادش در پیش چهارم محمد که روز عرس او ست تماشای رقص لولیان احماسی لیلی
دخل کلی و تماشای مسلمانان دارد و اثنا عشر یان نیز از طلبیدن شکر و پیمیش در کاغذ و آند
اوپر با با فرید سو سو که در روز سابق همراه دیگر چیز با بجان عروس بر بدن گیرند و از چای
حال اینها چنین باشد سنایان که بدل و جان عقیده را بنج بخش و در هر چه حساب اند اگر کسی

بجز آنکه او را به بابای فرید در شادی نباشد ممکن نیست که تخیل بر دو سببش اینکه شادی هندوستان
 با اختیار زنان باشد و زنان اگر چه آنچه از لوازم شادولیت در شادی نمی یابند ملول و اندوهناک
 می شوند و آن شادی را مبارک نمی پندارند چون در خانه سنیان از امیر تا فقیر همین رسم جاری
 بود زنان آنرا عشری ندیدند بهمان نیز همین رسم اختیار کردند حال آنکه در خانه راج شد اگر کسی آنرا
 نزد زنان را از رسم عدم تمیز آن تمام شب خواب نبرد و این گونه شادی را خیلی بد و نامبارک شام
 و بعد شادی هر چه پیش از در در شکم و تب و بجا و فساد و در قوت باه و اما و مردن و اما
 یا مرگ عروس و اما و پیش آید باعث آن رسم زنان این رسم دارند و از یکسان هر چه پیش
 از ترک رسمیات صورت می بندد و در بعضی خانه ها چاه در خانه نیستند و چاهین برای و غیر
 و اچار نیز مدت العمر از خانه و دست یا از بازار خوردند در خانه درست نکنند آنقدر چون بجان عروس
 در آیند و اما در ابر سندی که جانب داران عروس برای او گسترده اند بنشانند و خلعت و اما
 از طرف والدین عروس برای او بیاید و این خلعت سوا می آن باشد که بر در خانه نشین شدن
 رخت زرد پوشیدنش می آید و جوهره یا طعما می که از خانه عروس برای و اما و زرق و تقیتمش
 و شادی بآن شرط است و اخل خلعت نمایند زرد و زرد از خانه مفلوک هم صد روپیه می آید و
 کار بالوف می کشد چون قاعده است که لولیان نیز همراه سواری و اما و بجان عروس می روند بعد
 شستن و اما در قفس شروع می شود و چون دو ساعت بفرمی بر آن بگذرد و شربت نبات
 معطر بکباب میارند لیکن این شربت خصوصیت دارد شیشه جالیزی که آن را بنوب نفیس پوشیده
 باشند آب تقریر اینکه این شربت را هر فرد از آن عروس از قبیل از باب عزت و تشخص باین
 در مجلس میارند که شیشه بدست یکی باشد و بیا که کوچک چینی یا شیشه بدست دیگری بر تنالی فقره
 یا از چیز دیگر و اول شربت را اما و خوردند من بعد دیگران و اما و لازم است که بعد از آن

شربت چوبید یا کم یا یکد و اشرفی در تنالی که زیر پاله است از دست خود بگذارد پس منصفه
 و یکد و روپیه یا زیاده در لگن نیز بنیدازند و دیگران نیز وقت چشیدن شربت زر نقد در دست
 بگذارند و در لگن مختار اند اگر مقدار باشد منصفه نذارد والا واجب نیست و اگر در تنالی بگذارد
 در مجلسیان ذلیل شود و این شربت چشیدنیت نه برای خوردن بلکه بپاشن لب به پاله گذارن
 بر داند لیکن زر معین در تنالی بگذارد و آن نیز درین مجلس بقارفت صاحب مجلس محترم
 و شربت موافق قاعده یا از بنجر بی پیش آنها بریزد بچاره یا چشیده بقدر مقدار زر نقد بپاشد
 نمایند من بعد و اما در جهان شکوه دشانی که آمده بود مراجعت بخانه که در روز دایر
 یا دوسر روز بعد از آن از باعث بعضی موافق شب خانبندی نشسته ارباب بدبیش این سینه
 خانه عروس طرفدار انش جنا برای داماد میارند باین صورت که گفتنهای آرایش که بر روز
 از خانه داماد آمده همین جامی ماند چه قاعده این است که آرایش وقت مراجعت همراه داماد
 بلکه شب خانبندی از خانه عروس آنجا میرساند تا شب عروسی با تخیل دیگر همراه داماد بخانه
 بیارند و دیگر سامان از نقاره و سازهای ضروری و تشبازی همراه برادر و دیگر اقربای
 زن و مرد و زنان رفصده پیشش میباشند لیکن پدر و مادر و برادر کلان عروس
 بمنزله پدر در کس باشند همراه خانبندی و نه بلکه بروز ساجق و شب عروسی هم در مجلس نشینند
 برادر کلان اگر بفردت بنشیند چندان قباحته ندارد و بدبسیج صورت نمی نشیند و گاهی
 نشینند از صنف هندوستان زاده هندوستانی بیرونند کلام اینکه آمدن ساجق
 بخانه عروس آخر روز مقرر است و خنار البش می آرند و تشش مقید باول و آخر شب نیست
 بعضی ربعی از شب نمیگذرد که خنار سائیده و شربت خورده بر میگردد و برخی فوبت بر
 الدلی رسانند و گاهی ربعی از شب باقی ماند و گاهی سائیده با تملک بعد رسیدن خدا داماد

۱۲۲

حرم سربلند تا خواهر زنان دست و پایش فرین بخناسازد و چون زنان دست از حنا
 بستن دست باز دارند و اما در احوال باید که موافق و متکافه خوش نری با آنها بد که بهنگام
 نیک خوانند از آنها هر که کم کلان تر از عروس باشد سلامه بشود هر خواهر میدهد و این بسیار
 سهل است زیرا که همان زر که و اما بطریق نیک باو میدهد یا چیزی در پی دیگر باز باو میدهد تا بچه در
 حالت خوابندی بیرون در مجلس مردانه و بروی طرفداران عروس لولیان هر دو طرفه
 بنوبت خود میرقصند و در مجلس زنانه و دوشی با سر و تنهت و سستی با شروع میکنند و نیز فست
 در آن مجمع هر زن که خواسته باشد فست عوضی بداد و بداد احدی نرسمت بجالا و نذر و سکین
 بر میدارد و هر چه میگویند میشنود و گوازی زنان کم قدری باشد که بی رتبه تری از و در زمان نیاید
 و این زن را از قبیل کنیزان مادر عروس یا دایه زاده او و زن سبزی فروش و خاکروب که بیست
 بر او میدارد و باشند چه اینها همه او را و اما خود دانسته مصدر این حرکات شوند و فرحت شان
 از نشاط و زنده و خوابان عروس می باشد و فست و یکدیگر خورد و خانه و از آن شب و در کنند کنیزان و عروس
 علاقه خاص با او دارند و خاکروب هم خانه و چشم که صبح و شام راه داشته باشد زیرا که شوهرش خبر از بختگاه
 بیرون میگیرد و در حرم سراسی خود خوش باریاب میشود و با حقان زن بند هنوز که بدر خانه عروس
 و اما دمی او زنده با دیگر نو که و سبزی بهر و خانه می آرد لیکن هر یک از اینها مخصوص بختان است
 زنهای مذکوره بختان و اما و برای زنان متفت باین صفت بخواه عروس اند و حال دیگر زنان
 مثل سقازن و غیره نیز چنین باشد هرگاه این بجه قدران در غش آب کشیده به اما و گفتن صفت
 ندارند قیاس باید کرد که زنان بلند مرتبه بالیانت چه بلاها که بر سر و اما و نازل نمیکند و اینها
 گوشش را با تبر تیر نمیکند بالبلکه بعد تا وید مرهم ضروری شربت بهمان وضع که جانب داران
 و اما و بختان عروس خورد طرفداران و اما و برای اقربای والدین عروس و هر که همراه شان اند

دارنده باشد پیران و زور و توانی حاصل نموده نزد مادر داماد فرستند پس زن و مرد و فاضل
مراجعت بخانه نمایند صبح آن شب عروسی تسبیح بپذیر و مخفی نمایند که واقع شدن در فصل ساجی
و خانبندی رسم قدیم و هیچ گونه قباحیت ندارد لیکن در شب خاندن عروسی شب دیگر و
تغیلات و شمع کونا چون شب عروسی در رسد و ضیاع و شریف از برادران و دوستداران
از سر شام بخانه داماد و عروس جمع شوند و داماد از همان وقت برسد همان وقت زور و
شده معروف تا شامی رقص نماند و مقلد آن نیز در حضور مجلسیان تقلید میکنند چون یک
از آن رقاصان قصیده کلای بهر ساند متکفل این هم که ملقب به فرساق است بایامی شخص
در مجلس او را بنشیند زن دیگر را بر نفس مامور نماید در انحال باید که داماد و عروسیان
و غیره که در ظرفه نشین و نشین گذاشته اند زن فارغ از رقص شده بدو دیگران بماند
آن ظرف را باز باین چیز باری کنند تا بار دیگر بکار آید و این هنگامه تا وقتیکه داماد و عروس
صورت باشد و در بعضی خانه رسمی است که داماد را آخر شب سوار کنند تفصیلش آنکه اول
عسل داده رخت طلا و دوزی که از خانه بپاچه با سهره بکرای می آید بپوشانند من بعد سهره
بیاورند پس بجایهای گلی برود و شش اینب و زینت دهند چون ازین کار فارغ شوند
رسم و آیین خاندنش بر فیل یا بر پاجاداده تحمل تمام یعنی آرایش و روشنی و آتشبار
و دیگر چیزها از قسم ساز و نوتخانه راه خانه عروس بگیرند لیکن شرط است که فیل نشان از پیشتر
باشد من بعد آرایش و پشت سر آرایش تخت روان یعنی چند تخت زنان رقاص را که هر یک
تختها آن را بنوبت بر بلف فرین ساخته زنان را بر تخت می نشاند و بهیات اجتماعی که
شد بکرای می فرستند زنان مذکوره در جلو داماد بالامی تخت استاده ترانه مبارک می بخوانند
و اندکی دست را موافق اصول بر میدارند لیکن این زنان کولیان صاحب عزت می باشند

همه کم قدر و الا اگر ده هزار روپیه کسی برده هیچ کوی بر تخت نخواهد نشست اگر از او نفیسیم طرح
 خوش احتمالی خود بر او نفیس نشیند یا پس خاطر کسی نخواهد نشست زیرا که بر تخت نشستن آن
 بر فرسودن مرست و آنچه گفته شود که اگر برای تفریح باشد نشیند ازین سبب است که مردم بسیار
 علی قبیح که از وسوسه میزند و در اشغال و اقران ذلیل میشود و الا از مقدرات احدی گریز ندارد
 ظاهر است اگر کسی بدزوی گرفتار شود و دوستش بفرمان حاکم عادل ببرد و خلق خدا مانند بی
 زلت نصیب است و اگر در جنگ دست کسی بریده شود و غرضش ترقی میکند همچنین بجای باری
 و بعضی جوانان سحرگیشیه که بطور خود بر فرسودار شده این طرف و آن طرف گردانند هرگز از چشم
 بینندگان نفیستد غیر از نیکو بزرگان نقرین شان کنند یا لکه سوا سی نوبت سازهای دیگر نیز همراه
 آرایش باشند و روشن چوکی پیش آید و اما در بنفش نوازند و روشن چوکی عبارت از رد و نقد
 که چاک گلی باشد که آن را بدست نوازند و خوب و آواز آن اباصدا می فرماید رنگین تر سازند
 که ساز نوازان مذکور پیش پیش بدو دیگر بزرگان و اما بدست طلی که بازی باشند پیاده پیش
 آید و اما در راه روند و این جماعت از قبیل هندوان بزاز و صراف کم مایه و مسلمانان و
 و غیر آن باشند تا روشن چوکی نوازان فرماید و آخره روی خود را بطرف اینها گردانند
 کرده تمام در نو آتش ساز بکار برند و تا دقیقه بدو اما و دیار دیگر فقامی او چیزی ندهند
 از بخارند از بعضی بازاریان چهار پنج پیاده بدین معنی همین مقدار نقد که بصورت روپیه
 میشود و فقام کنند و اگر زیاده ازین بدین نقدان کلی بحال تان راه یابد چه آن مرد که
 می باشد ده قدم راه زفته تا بخانه عروس و پس همین حال در پیش میکنند پس اگر یکس روپیه داده
 تا بخانه رسیدن رازهای باید این رسم رسم مسلمانان رزایل و هندوان شریف باشد
 لیکن نه هندوان ملازم امر او و زرد سلاطین و کبابیست معانجان مقتدر نیز ازین پیاده

این عبارت از جمله معتبره بود و آدم بهمان احوال نخستین انیست و دیگره تقاضای سوارسی است و
 نیل همه و نهال داماد باشند و سوا می منتهمان بر اینچ کی از برایتان در رفتن سبقت برد و اما خود
 چون بدو می رسند بعضی خانها در بروی داماد بنشینند و تا دقتیکه در مکانا که رسم را جوتان مذکور
 شده نگیرند نکشاند با تکیه پس از دادن این زریا و عده عطا و اما در این سبقت نشاند و در نفس شرم
 شود بعد از این اگر پیش از شب عروسی صیغه کحل محل آمده باشد داماد و عروس هر مطلب کنند و اما
 کحل و همین شربت که در ساقی مذکور شد یکبار دیگر در شب عروسی بعد کحل هر دم خوراند
 تقدیم صیغه محل آمده و دوبار دیگر اتفاق یعنی یک روز در ساقی و یکبار در شب عروسی محل
 امین که اگر صیغه پیش از شب عروسی صورت بند و سه بار شربت خورایند شود و اما دوبار و اما
 یا دوبار بخت تنائی بیدار گرد و ده دقیقه چون اما در مجلس نه نان و در سوا می چند بخار برزند که انگار آن
 در مردان باعث خجالت داماد شود با داماد چارده ساله صفا نقد نذر و زیاده از این رسوائی است اگر
 مرد صاحب ریش و سبیل را اجاسه زرباف بروز عروسی و حاکم کلما پوشیدن و سره اوختن هم
 شدن است این هم بهمان داماد صغیر پس امر و منیر پید نکین رسوائی در زنان ازین چیز است خلاصه
 اینکه شادی باین طریق مناسب حال امر دست و صاحب ریش و سبیل را به از کحل چیز دیگر نیست کی
 رسما این است که در بعضی خانها لجام در دهن داماد کرده همان بدست عروس دهند و اکثر مثل
 اسپ پتاده نموده زین ریشش نهند و عروس را بران سوار کنند تا بطرف که همان بگرداند
 و اما در نیز بگرد و حلت خان این حرکت اتحاد داماد با عروس است یعنی مدته العمر مانند اسپ که را سوار
 می باشد اما در مطلع فرمان عروس باشد و این رسوم گاهی تا صبح تمام شود و گاهی یکپا
 بکشد پس شنی یا شنی شکرش عروسی بداماد و دست پدر و مادرش شروع بکنند و او بیرون آید و در
 را بر بالکی یا خلاصه ذریعت یا ساده نشاند و مر حبت بهمان محل شبینه سوا می آتش بازی و خوشی

بلکه چیز اضافی بر آن نمایند چنانچه موقوف بر دستگاه پدر عروس است بعضی یک نعل یا دو نعل یا هفت
نقره و از یک پاسبان چهار پنج پاسبان ساز و زین نقره و طلا و چند شتر بر آتش نهاده و قطره
سبزه و آفتاب و لکن و سبزه های نقره بر سر مزوران و صنادیق پر از اسفند نادره و چوب کبک نقره
و یا طلائی بر تن پوشانند اما دو پاک عروس که پشت سر آن اسپست روان کنند و چنانچه ازین تمام
میباشد لیکن با دست رس و کشاده دلی پدر زن تعلق دارد و این رسم در جمیع ساکنان
چراهند و چه مسلمان هر کس بقدر مقتدر و چنانچه بداند و میداند آلافرقه کنند و در مسلمانان به سبب زیاد
نمیدهند و سابق بخانه عروس نمی آوند و در نکاح و شب عروسی و حنا بندی بعد شربت
خورانیدن از هم از مجلسیان نمی گیرند چه اینها از قوط غیرت این علماء را کرده و داشتند
شادی لک دو لک هر چه میسر شود نقد و جنس بداد و رسانند لیکن چنانچه همراه داماد گردن تا و گاه
در بگذران و دیگر مناشیان از بالاسی با حمانگاه در آن کنند خلاف غیرت تصور کنند و زر گر رفتن
در شربت خورانیدن نظر باینکه بعضی مجلسیان نادان و خجل خواهند شد یا سفرتی با آنها از تنه
که بفرمان گرفته اند خواهد رسید از احوال و میهماندارند گو در اصل مذموم نباشد و با اینهمه خود در
دیگران زرها بصر رسانند و نیز در زمان پیش ازین رسم همین منفرقه در مسلمانان بود که اگر داماد
یکه از اینها چند پیش از صیغه نکاح تا یکسال یا زیاده شب عروسی نارسیده گشته پیشند باینکه
یا برض گرفتار شده می میرد و دختر لباس بیوگان پوشیده بسری برد لیکن حالا این قید را بعد
نکاح البته مثل دیگر مسلمانان در دنیا یافته میشود پیش از نکاح عقد دختر بستن باشد و دیگر
نیز رو باشد بعضی مسلمانان خود سر خود رای الی یومنا هذا این را محمو و شمارند گویند
نام داماد بر کسی گذشتن و باز دختر را بدست دیگری سپردن از غیرت بعید است اینها
غیرت هم از قبیل ریش تراشیدن است زیرا که اگر سر برود دست از ریش تراشیدن بزدان

و همین عمل را موجب فرید آبرو و درجه پنهان دانند آنگاه اصل چون عروس بر داماد بیک فرستی
 بخوابند و چیزی بمیل آید زمان ترانه شنیدت با ساز مسرودن آغاز کنند و چادر خون آلود
 که زن و شوهر بر آن بخوابند بخانه عروس برود تا زمان برادرسی و هفت سبزه تماشای
 و شبی که داماد عروس را بکنار گرفته بکشته اولین پرواز و نیز زمان عقرب پرده استاده
 و چادر پرده را انگافته حال هر دو را بغور بینند از همین سبب است که بعضی شریکین طبعان
 مذکور کاری نکنند و مورد طعن زن و مرد شوند آن شخص بعد رفتن چادر خون آلود بخانه مادر
 عروس پنجه‌ری درست کرده جای تقسیم نمایند پنجه‌ری بابای فارسی مفتوح و فون غنچه
 و جیم تازی و یاسی معروف در ایلی لفظه و یاسی معروف تخم خرپوزه باشکد و روغن بر باد
 شده یا از سمید و شکر سازند این شادی نزدیک پدر و مادر داماد و عروس زیاده از شادی است
 و حق بجانب آن است زیرا که اگر درین مقام طالع داماد و خواهر و کار می‌کنند تمام شادی
 سبیل بانزده گردد و اگر از اول در آن چیز با تصور و فتور راه یابد و این شادی بطور آید
 همه غم و غصه که از توقع تصور در آن بخاطر راه یافته از دل بدر رود چون چادر و زن
 عروس بگذرد و عروس با شوهر بخانه پدر و مادر خود رود پس زنان هر دو قبیل در بخانه
 فراهم آیند و از وفور نشاط آبهای زرد بر همدگر پاشیده خسته‌ها را رنگین کنند من بعد
 زیور گلی که با چند سید پاز قبول مثل باد بخان و شلغم و چیزهای دیگر ازین قبیل و انبار
 قیله چون خرپوزه دهند و نه و هر چه بغیر از اینها مستقل بآن ایام باشد از خانه داماد
 بعروس و داماد پوشانند و طرف ثانیان زن و مرد متفق شده همین انبار و قبول را بداماد
 زنان قبیله اش زنند و از آن طرف هم بر اینها اندازند داماد نیز بقوت تمام همه را می‌نهند
 این مجلس چون در حرم سرایمانه زن است سوا می‌بچسبند که برادران کوچک عروس باشند

یا قدری کلان دیگر در آنجا از قسم مردمانی یابد و سواهی بقول و شمار یا چوب
 باریک منقش زرد و سیاه و سرخ و گویای قاشی پر از زینت بنگدین وای بر داماد
 که کار مردی ناکرده این روز نصیبش شود زیرا که چهاره را از آن بفرستد تا لیام میکنند
 و درین بازیمه عیش مفرقه چند از قبیل افتادن زنان و اطفال و مردم که در روزهای آن
 افتد و در آن غمچه چنانکه کور شود زنان اثنا عشری مذموب هم در پند از صحبت زنان
 مذموب و نباحت نامحی و بیخبر می طعام نذر بعض اکابر صوفیه می برند و آنهار از جمله اولیای
 و مشککشان و اندیش سید جلال بخاری که مردی بود از اشل جعفر که اب پسر امام زمان
 علیه السلام نام پدرش سید ابو المؤید بود در خانواده سرور و بیست و شش سال
 که ریائی ملتانی مرید شیخ شهاب الدین سرور و دست داشت و محمد دم جهانیان جهانگرونده
 پسر می او بود و زنان برای سلامت اطفال ریخ چمنه و نظر نمائی گلی پر کنند و راست و شکر
 بدان ریخته مسلمانان شریف و غیر شریف خوراند و گاو نر سید احمد کبیر که مرقدش در ملک
 راجیوتان پاشی کوه واقع شده فوج کرده کباب گوشت او را خود خورند و دیگران نیز بخورند
 و بقیه گوشت را باز ز نقد ابدالان که مرید او گفته شوند بپزند و ابدالان وقت فوج شدن
 گاو نر کوزغال سیاه روشن کنند چون خوب سرخ شوند برهنه شده بالای آن انبار
 زغال بغلطند تا آتش خاموش شود و آسیمی بدن شان زسد ازین جهت مردان
 اثنا عشری بی معرفت محروم از علم دین و معری از عقل و در اندیش اعتراف بکمال او نمایند
 درین صورت زنان بیچاره هر قدر که عقیده داشته باشند معذور اند بعضی بزرگان این عمل را
 شنبه یا سحر ابدالان دانند و بعضی از کرامت های صاحب تند و بنده از ابتدای عمرش
 ابدالان بچکان بغلطیدن بر سر آتش و خاموش نمودن آن تا بدن جوش شود و بعضی گمان برنمایند

که در اسی بر بدن بالیده آماده این کار شوند و برخی درین خیال که چنان سینه گان را
 پوشانند این همه ظن و عقیده هیچ است اصل چاکلی و چالاک است من چشم خود شخص را
 دیدم که زغال سرخ را از آتش جدا کرده در موسم تابستان گاه است ازین دست بآن دست
 و گاه است از آن دست باین دست نقل داده راه ملی گردناز غال سرده شد و آفتاب شد
 رسید و این ابدالان لقب باین لقب بطور خود شده اند این نیست که اکابر فرقه صوفیه باشند
 آنها در تمام خانواده یک کس بهر سر و اینها از طفل شیر خواره تا پیر نو ساله همین لقب میشوند
 پس آنجا ابدال نام مرتبه باشد و اینجا نام گروهی با اعتقاد این سفیان منصب نبوت بنام
 نامی سرور انبیا صلعم تجویز چیل ابدال که یکی از اناسید احمد کبیر باشد قرار پذیرفته مجاز این
 درین مقام پس است و تفصیلش طوی دارد و تقریر را سوای موالیان اهل بیت اسلام
 که بر افض در سنیان مشهور اند کسی نمیکرد سنیان نیز در طلب رفته رفته و خطبه و مشیر و تفسیر
 فاضله و مرتبه هندی بشنوند و گریه کنند لیکن خود تقریر را از سنیت اینجا ذکر اشرف سنیان
 والا از ازل شان همه تقریر دارند بر سر هر دکان در محرم تقریر یافته میشود تقریر دار
 این مردم نیز مثل تقریر داری اند و آن است که برای خود در امثال تا بوقی درست نمایند
 و بعضی بهال اهل سنت هم که اولاد اشرف اند از راه ترم و غر و جوفانی برای جنگ کردن
 به روز عشره یا دیگر تقریر دارند در راه رفتن و تاثیر صحبت از ازل در قمار خانه یا جا که
 ازین قبیل و از سبب فرمان برداری پدر بنامی تقریر در خانه خود گذارند و کس که برای
 زیارت بیاید آنها را تسنن بلفظ و مچاپایند بگمان این مردم هر شخص را از افضی نه نیست
 چون در آنجا عشرتی اند همان خست سیاه و سبز در محرم و بعضی اهل احتیاط لباس کبود
 هم می پوشند سفیان با طحال خست سبز و سیاههای سبز و سرخ پوشانند و جوانان نیز

می پوشند و برای اظهار غلبه فرقه امامیه در محبت الله علیه السلام تا ده روز ترک کمر بستن
 و بیشتر بی روغن خوردن و شب عاشورا از زیارت چهل منبر روز و پنجشنبه یک شنبه بنیت
 مطلب بر بندن و چون آن مذهب با سایر مذاهب ارجح و ارجح یافتن این رسم در مذهب زیارت چهل منبر
 روز و دستار خواندن از امیر المومنین علیه السلام گسترده و چهیدین طبعه بران در سینه
 و تر صد شریف آوردن آنجناب و پوشیدن بعضی طعاهما از آن اوقات معین گردان
 نشان مقرر است بودن و بعد از آن طعاهما نشان است مبارک حبس و فاشه بر طعاهما نذر
 نور اینها و اولادشان بود حالا در میان امام علیه السلام که اولاد ایران استند
 نیز روح دارد و تعریف مصطلح اینها که عبارت از ضریح و صندوق و دیگر چیزها ازین قبیل است
 رنگ بزرگ میباشد و گفته اند از فضل الهی هستند و آن تعزیه دار و مرثیه گو و مرثیه خوانند سنیا
 خود مسلمان اند از پیغمبر میشود که در بعضی چیزها خلاف با ائمه عشر بیان دارند باطله نزد شیعه
 جهال مذهب مخالف مذهب خود اند و علمای مذهب ائمه عشری بدرجهای بهتر از جهال
 این مذهب تمام شد رسم شهریان چه شیعه و چه سنی حالا شروع کنم ذکر باشندگان تصب
 و قومی لیکن پیش از بیان مطلب صورت چند لفظ هندی که بیشتر مذکور شده بر صفو اعلی
 سه کارم کوچه بابای فارسی مفهوم و دوا و خفیف تلفظ در نیامده و رای بی لفظه ثقیل
 و رای هوز ساکن کا هندی را گویند که دوا بی اصل و بی شکله یا چیز دیگر در آن پیچیده چنانچه در
 فرید کتب شکر پیچیده میشود و حجره یا جیم تازی دوا و مجهول و رای ثقیل مفتوح بی لفظه
 و رای هوز ساکن دو چیز یک جا شده با ضرورت و زواده جانوران هم در آن داخل
 است و سواهی این بر وقت پوشیدنی هم اطلاق یابد و در مقام شادی مراد قائل است
 و تنالی بانای ترشت متحد با رای هوز و الف و لام و یای معروف ظرفی باشند از فقره بار

و غیر آن بصورت خواجه کوچک لیکن کنار پیشانی اندکی بلند باشد و تنگ بالون و پا
محول و کاف فارسی ساکن بر وزن بیک از وزن داما و بر وزن خنایندی خواجه و خواجه
زن از روشن چوکی لفظی است مرکب از دو چیز روشن معنی خنایندی است و چوکی با هم
فارسی مفتوح و او و کاف تازی و یای معروف و کسره با سین بی نقطه مکسور و او
هوز ساکن و رای بی نقطه مفتوح و یای هوز ساکن آنچه در شب هر دو می باشد و اما او
دیگر مخفی نماید که بعضی افغانه را این قرار است با مرزا و خواجه و سید بر سیل شد و توافق
احمد و از محبت همدگر از نقطه که در اندام بیرون آیند و الا زبان و وضع افغان نخست
در خواست او درست شدن خیلی مشکل است در شهر که باشد شناخته شود لغات طبع
در اینجا جلی نیست کسی است الا تهور و جلالت در اصل خلقت دارند نامزد و درین مشرق بسیار
کم است با آنکه چیزی متغیر شده بکشد و خون بر خیزد برای همین در اینجا آدم مصاحبت
پیشینه قابل حملی کمتر بود بخلاف فرق دیگر و میان شیخ و افغان هم در شهر قرار است و این
و بنوعیکه فرق تلخه شهری از جهت غلبه لفظی زن و مرد افغان را اثر یک مال خود دارند
شیخان را نیز نسبت خواست نقش و سخن در مصارف و خوردن طعامهای شکم پرکن ایشان
خود تصور میکنند و نزد شیخان قرابت بسیار از میان هم مثل عطار و علاقه بند و حکاک صاف
ندارند و باطله در مسلمانان بازاری عطار از همه شریف تر است با شرفا هم برابر می تواند نشست
و بیدار و در آن و لغت و لغات تعلیم او نیز عمل آرند و من بعد مکرر و علاقه بند و صحاف و از
مسلمان در بند و وجه ندارد و بعد از اینها جلوائی و صباغ لیکن اینها لیاقت نشستن
مجلس شرفا ندارند باقی تصانیف و شری فرودشن حد و دگر و دگر از اعلی همه مساوی المرتبه اند
آدم بر ذکر و کاری پیشگان پیادگان که کارشان محافظت خانه امر او رفتن در رکاب

وقت سوار شدنش و نگهبانی بعضی تشنایز بعد از نشان معوض باشد از شاگرد همیشه
 اندک گوشت و زرد پخت پوشیدن و طعام خوردن متفوق بر اینها باشند و در شاگرد همیشه
 خدمتکاران نیز بر دیگران در عزت و سحر بند و چویداران با اینها تفاوت نوزده
 دارند و نشان از هرگز کمتر این معادل در حسب است شاید در نسب خدمتکاران
 نشان نیز چویداران معجز باشند زیرا که چویداران بیشتر خواه اند و خواه
 از فرقه خاص موسوم بجلال اند که نزد هندوان و مسلمانان کم شصت اند و خدمتکار
 و فراتر بودن از حجب زاده مقصود است لهذا باشد که شرفزاده دارد عالم می بودن و
 پیش آمدن افلاس خدمتگاری و فراتر قبول کنند پس درین گروه جایگاه ده و در
 اند و شریف هم از روی نسب بهر سبب که سبب مساوی اند زیرا که خدمتکار را کسی
 خود در یک طرف طعام نمی خورد اندرین که دم که بعضی خدمتکاران شخص عده باشند
 همراه باشند و چیز هم بخورند لیکن حال شان همه جا چنین نباشد ظاهر است که هرگاه
 پیش همسر آقای خود خواهد رفت حکم نشستن نخواهد یافت پس چیر خوردن بر مایه کاه
 شریف بالباس گفته سواسی بادشاه و بادشاه را و وزیر او امرای بیلان شان ساد
 القدر با وزیر او خواهد رفت خواه نشسته و طعام نیز بر نطق خواهد خورد و دلاک از
 حسب و نسب هر دو دلیل است حسبش خود همین قدر است که اگر در صناعه خود کامل
 و در مرتبه بر ابر خدمتکاران پیش آنها خواهد بود چنانچه در مجلس طعام و نطق آقا خود
 نمی تواند این حال دلاک را که می باشد ملازم امر است زیاده ازین حسب برای او
 نمی تواند بود و حال نسب ظاهر است زیرا که اصل این فرقه همین است که کوچه کوچه میگردد
 سری تیر کشند و نانی بخورند و بعضی ازین فرقه که دکاندار و سبزه جاشده اند آنها را خل

بازار یا نند بعضی هندوان و مسلمانان اینها را حکیم صاحب گویند و بعضی جابر طبع امیر
 یا فقه طعمام هم بخورند لیکن باز هم در صفت اشرف نمی توان شمار ازین جهت که قرابت نشان
 با مثال خود منقطع نمی تواند شد و رفتن بجائۀ امر حسب الطلب بفروری اتفاق افتد بر آن
 علاج زخمی یا دانه اگر نان خوردن در مجمع اشرف و نشستن هم در مجلس عمامه حاصل شد
 مفید شرافت غیر ازین نیست که از بعضی برادران که چوگر نوکری پیشه خود با عزت تر اند
 اگر انقدر صبر خیز بشمار روزی شود که بی طلب بجائۀ اغنیاء و ندطر ملاقات اغنیاء با آنها
 و بگردد و باور چنان هم بر تبه خدمتکاران نمیرسند که درین فرقه هم احتمال شرافت نبی
 گنجایش دارد زیرا که اکثر امیرزاده ها و شریف زاده ها در صحبت طباطبائی طریق طعم بعضی
 یا دیگرند از سبب انقلاب و دوره فلکی در حالت افلاس نوکری باین صنعت اختیار نمایند
 و رفته رفته چون در شرفاغت نیابند با هم پیچکان خود معاشرت و قرابت پیش گیرند ابتدا
 نیست که یک باورچی مالدار که از دولت امیر الاقدری پولی جمع کرده اراده تزویج دختر
 بکدام شریف زاده می نماید چون شریف رذیل الطبع که دخترش بربوبی میجو و بگیرد پیدا نشود
 مجبور این باورچی که میر تقی میر یا میر شریف الدین حسین زغانام دارد و پسش میر حیدر علی
 بطبع جنین و سگس را واسطه نموده آن دختر را بجهان کجای نجیب زاده بی پدری درمی آرد
 بعد ازین دختر دیگر را همین طباطبائی مستول به سبب باورچی دیگر میدهد که از جابره پشت
 خدمت ادباج و دیگر می کند چون پس از انصرام پذیرفتن این معمم تلافی خستین از دست
 و آمد و رفت از هر دو طرف در مجلس تنفیت و لغزیت ضروری درین صورت بعد مرد زمان
 مست و دختر این خواهر سپرد آن خواهر و دختر آن خواهر سپرد این خواهر که خدا شد آن کس
 اگر چه ملازمت باین صنعت قاطع قرابت با شرفاست لیکن باین قرابت نسبت بهم بخاک

یکسان خود با بیکدیگر را بداران و با درجهان و کبابیان و نان بایان همه با هم در مرتبه
 معادل و برابر و برادرزاده و خال و خواهرزاده و برادرزن و پسرزن و داماد هم
 باشند و قیام با نان هم در ذیل الاصل اند بعضی در میان اینها سید گفته میشوند و بعضی فقیر
 و شیخ و مغل بندرت در میان اینها هر که زر دار و درین صناعت کامل معزز و غنی است آقا
 باشد و خود را صاحب است و پیش خدمتان چاکر گو از روی حقیقت خودش بدتر از چاکران
 و شرافت است این سیادت او مقام ذکر سادات برای این تقدیم داده نشد که آن مقام
 خصوصیت بشرف داشت گو بعضی بدعی نسب بدروغ اند لیکن شرافت حسبی برای هر کس
 یافته میشود و تقا و توکر سب و توکر شود که با و رچی خانه و کماران پاکلی که مسلمان اند
 از هر ذیل تر اند و طربان اگر چه صناعت شان بصناعت اشرف نیست لیکن پیوسته
 این شرفه محالست امر سیرست اگر مطرب مفلوکی بالباس چرکینی سوای صحبت غنا بجا نیست
 و ارد شود و خورده نشست و طعام بر نطق نیز خواهد خورد و بعضی امیران که بد طبیعت و غوغو کلیه
 دارند اگر مطرب را بر نطق نشانند و نشستن او نیز در مجلس روا ندارند شیوه آنها قابل
 نیست آنها سادات فلک زده را نیز طعام بر نطق نمیدهند پیوسته ارباب غنا مجالس طعین
 و اولادشان و مقرب امر از نتایج آنها بوده اند و آنچه اهل قری و قصبات بزبان دارند
 که ما اهل شهر را در شرافت برابر خود نمیگیریم از روی نسب حق بجانب آنهاست مثل این
 لیکن نزد شهریان شرافت حسبی زیاده از نسبی است چه محنی نسب امتداد حسب است شهریان
 هم با وجود شرافت اهل قصبات بمقدور است ارباب آنها جانز نشمارند زیرا که در حسب کمتر
 از شهریانند بوعی که در هندوان بالیاقت کسی باشد که در خوراک و پوشاک و تکلم
 شبیه تر از دیگران با مسلمانان باشد همچنین در ملکبان رشید تر شخصی خواهد بود

که زبانش زبان شهریان و رفتارش رفتار شهریان و لباسش لباس شهریان و غذایش
غذای شهریان باشد و الا هیچ عیبی در آدمی بدتر ازین نیست که او را در حقان گویند و در
همان است که در و ده و فقه سکونت دارد پس کسیکه در میان اینها وضع الکلام و خوش
و خوش اختلاط است تتبع اهل شهرت او نیز در دل برگشتار و رفتار و دستاوردان
خود میخورد و لیکن بظاهر در شهریان زبان همدان جامعیت و انکسار و هیچ نیگوید مثل
سمنیان که با وجود احترام بجهت آنکه حضرت معاویه در دل بظاهر او را حضرت معاویه گویند
تا در افض و در عالم اختلاط مقدم از خود میروند بگذرانند الحفص و رقصات قرابت ششم
رسید باتباع عرب و تقلید اصحاب رسول صلی الله علیه و آله و سلم اتفاق افتاد که در ایران هم
کسانیکه با مردم هندی آنها را از باطن آقا و مرزا گفته شدن و ولایت را بدوین نشان مگر
گویند در اصل شیخ بوده اند لیکن در هند و سمنان میان شهرهای فضا شش میقی لفظ
شیخ و سیادت مقید لفظ میر است سید را در اینجا مرزا گویند و شیخ را نیز مرزا کسی نیگویند و مرزا
و افغان اگر سزا فلک به فتم بگذرانند قرابت با شیخ و سید امکان ندارد در چند شهر هم
قرابت مغل با شیخ و مثل اتفاقی است لیکن در رقصات اتفاقی هم نیست و هزار عان به حقیقت
از صنف اشرف بیرون الا اینها را شهرهای فضا شش هم بزرگتر و بزرگتر میگردانند و بجز
از فقهاء و عفتان در زبان شهر نقل کنند ازین جهت است که در شهر شیخ هزار گونه آدمیان باشد
و کسی بحال کسی مرزا نیست و از و بخلان فضا شش است که در هر فضا میر و مرزات مفتوحی ذلیل
درین محال فضا شش اگر از بجای دیگر وارد شود در تمام فضا میر و در وضع و شهر لایف گردد و هم
بر اخراج او از فضا خود قادر باشد و در هر گز در خانه شهر قاراه نیابد و در شهر کسی بر اخراج
ببیند مرزوزین قدرت دارد و نه اینکه بخانه باره نیابد اگر زید بخانه خود راه نمیدهد و عمر بخانه

بر راه سید در رقصیات چون بیشتر شرابا هم صدمه جم واقع شده اند یکی بر زن دیگری انتر
 نمی تواند کرد زیرا که آن انتر بعد از همان انتر است که کسی بر خاله و عمو و خواهر خود بکند و نیز
 لباس و طعام و اختلاط زبان که با هر که در شهر است در رقصیات کجاست و بیشتر در شهر زن
 از سبب تنهایی و در نشان و شوکت و نور و جلالت برادران محکوم شود هر آن باشد
 و هم بعضی زنان از فیض صحبت زنان کشافه که بنوکی در خانه آنها در اندام و در اندام و در
 سخاوتها که راسی و کند و در بعضی خانه لولیان نیز رابطه بهرسانند و بعضی اینها را در شهر
 شرابا هم با زنان خود و بیشتر در خانه اخذ اولاد جاریه باشند این همه ایات مجموعی است
 فساد چند در چند شود و در بعضی جاها زنان صاحب عفت اند و فقریان بر عفتی شربت سیدند
 و در بعضی مواقع نیز زنی و از دوشده صاحب خانه را که در حسن و جمال عظیم المثال است در ابتدا اظهار
 ضعیف و سبب اسی نموده بر خود و هر بان سازد و آخر با ذکر و حاجت جوانی از او میرزاده ها و
 عشق او برین بیچاره فریبی در کار کشش کند درین صورت اگر آن زن از خانه آن عفت و
 خود هم عفت است و از حرف عبور به بر آفت پیش ازین نیست که او را از خانه بیرون کرد و در
 راه مجلس خود و از خلاف قصبات که اگر چنین زن در خانه کدام شریفی دارد میشود صاحبخانه
 بر حالش و توفیق یافته همانوقت خوش طبع و تیغ بسیار و جیب برادران را در آفرین میکنند بلکه
 اندر چنین زن در خانه شرابا هم این امتناع است و در شرابا کسی از طریقت خون کسی بریزد و
 خانه اش با دم گو توالی از دور نشان دهند و انترای بر زلش اضافه نمایند و خوردن افند
 لذت و پوشیدن رختهای رنگ برنگ و شب در روز مصروف آرایش بودن باعث شود
 بر مساحت و از مساحت بهم صحبت مردان رسد و محکوم نه بودن زن شوهر را نیز بیخ این
 چه هرگاه انسان تابع زنان کسی نیست مرد باشد یا زن هر چه خواهد کرد با تنهائی طبیعت

خواهد کرد و صحبت هم تا تیرگی دارد آمدن لولیان در خانه شرفا البته انجام بدی دارد و چنانچه
 که آن بچه پیر از زنان عقیقه را نیز بدو رخ زود مردان بدنام کنند یا خوش بیانی و نفاس طبع
 و اندازداد او سرپای او پیش کس و ناکس بر زبان آرند این رسوایی زیاده از آن است
 و نیز بعضی خالها و خترها هر زاده و بعضی همنا و ختر برادر زاده و از طلا لبان رسانیده پولی و ختر
 برای خود تحصیل کنند و در بعضی مقامات مادران مخقران خود را با سید زر نقد و بدل شبها نزد
 قبر بزرگس یا حیل دیگر در کنار عشاق بخوابانند لیکن اینگونه نه مادران بیشتر لونی و کینه برانند و
 گاه باشد که مشایخ شریف و جلالت شان دست طالبی مطلوب بگیرند یعنی هر دو را میدود و کرده و برادر
 و خواهر دینی را بر دوزخ عس جدا میخورد بجان آورده حجه عباد و تجماند حضرت مقرب درگاه آذرانند
 پیش محل شان فرمایند و در شاهجهان آما در دوزخ عس بزرگان مشکلی بزرگس آسان میشد
 و در بعضی جا بهتان مفری کار خود را میکنند و رفتن زنان برای لوری هم معصوم شود
 و پدران و برادران باشند اینگونه زنان از قسم جاری و اهل کشمیر انداخته شرف بزرگ در بار
 قصبه بنای چاه باشد یعنی دریا اگر که بسیار خوش خاشاک بشمار دارد و گوشتها و نیز در چاه اگر سوخت آب خالص
 چیز دیگر نیست باشد از کار و دوزخ چاه ایستاده و به جان و دیگر سوخت آن هرگاه در آن میرود بخش نموند و دریا
 اگر صد هزار جانور در آن بهیر و پاک است خلاصه اینکه طریق و آئین بعضی شرفا که در شهر اند
 دیگران تعلیم است اهل قصبه هم اگر چندی به مسایگی شان بسبر برند چه عجب که اقوا را با طبیعت شرفا
 رتبال و عفت و پاکد امینی زنان زیاده از آن نمایند که بر حال و تاشی قصبه لیکن علی انعموم
 کلام این صاحبان مفردان بصدق است نقص اینکه اهل قصبات را قرابت بشماریان چه معنی
 که سوای چند قصبه که از قدیم با اهل آن رابطه و پیوند است با ساکنان قصبه دیگر نکنند بلکه در
 قصبه خود تمام تر ایت مخصوص من بعضی محله است سوای آن محلات با محله دیگر پیوند کار ندارد و اگر

بزرگان

باشندگان آن محله در شخص کم ازینها باشند و ایشان نیز در زادان دختر میوه بشود و دم مثل
هندوستان زایان شهر باش و بنا که گیرند و آن شریف بنسب بلند میبندد و خالو خاتون و
خاتون و زن برادر بزرگ را بجای مادر داغند اینها هرگز از برادرزاده و خواهرزاده و برادر
رومی پوشد کلاه با ایندا بعد فوت شوهرشان در قصبهات هم مانند شریان را داخل بهر گوشت
روائی در وسایه است و زن برادر کوچک را بجای دختر تصور کنند و کلاه با او بعد وفات شوهر
در شریفیت خود حرام شناسند شریفیت ایشان مراد از اتفاق امثال و اقربان برابری است
تا اینجا میان شریان و اهل قصبه غلامی واقع نیست و آنچه در آن مخالفت است اگر اعتبار ننموده اند
چند چیز است از آنجمله یکی اینست که در بعضی قصبه هارن برادر خرد را از برادر کلان شوهر و دیگر
زن برادر کلان از برادر خرد شوهر برده ندارد بلکه بجای فرزند خود و شش میداند و زن پسرخود
پیوسته از پدر شوهر پنهان میکنند این رسم هم هندوستان است و سواى برهمنان کشمیر که از
سبب قرب آن خط بهشت نشان بولایت قبیح اهل اسلام در بعضی رسوم روادارند مسلمانان شهر
این رسم را نمی پسندند و نیز در میان زن و شوهر محصور پدر و مادر و برادر کلان و دیگر بزرگان
همه که یکجا طعام خوردن و حرف زدن مثل هندوان بجا نرفته اند و صدای زنان نیز بیرون
نمی آید این رسم خلاف بعضی شریان و هندوان است و در بعضی قصبهات تمام روز از کیزان کلاه
گیرند و شب تعرض حال نشان نشوند بعد فارغ شدن از کار ضروری آقا هر جا که خواهند بروند
و در کنار هر کس که دلی خلعت دهد بخوابند این رسم خیلی مکرره و در جمیع شریان منقوض نیست زیرا که
آدم مفلوک نام دارد که مادرش بفرورت ملازمت زنان امر اختیار میکند احدی بیرون در هم آمدن
کنیز و انی دارد و بوزار رفتن یکطرف و بعضی صاحبان که در قصبه این اقامت بکار میزنند از شریان
تعلیم گرفته اند مثل هندوان ملازمت بیشتر سلاطین و امرا که برده زنان از مسلمانان آموخته

ظاهرست که اگر پروه در هندوان رسم قدیم بودی زنان سرداران دکن باوصف تقدیر
چرا در میدان روبروی هزارکس و در بازار شهر و لشکر بسیار جوان میدادند زن پنهانی
سال و دو خمر چهارده ساله درین فرقه یک حال دارند که در لشکر هر سه زنان سرداران
را ندیده است و از بازار این احدی نخواهد بود که بتقریب پیش آنها رفته و یا نا حرف نزد
در قصبات سنیان از طاقت و تجربه لغزیه دارا مانند لیکن در جمیع سنیان را اینحال
باشد بیشتر چنین اند و کمتر خلاف این و در هر قصبه قبر صوفی است که او را ملقب بمجدوم صاحب
والی آن ولایت دانند یعنی آبادی آن قصبه را ازین قدس شمارند و در فتر و فتر خوارق عاده
در محافل و مجالس نقل کنند شصت سال پیش ازین بایکم یا زیاد پیر شرف نامی بود از بانندگان
سلون سلون باسین بے نقطه و لام هر دو مفتوح و او ساکن دکن در آخر بعضی او را سید
دانند گویند که او چون جانشین جد ماری خود و پنهانی او بود ازین سبب خود را شیخ ظاهر
میکرد و اقرار بپادشاه داشت و بجهت درین مقدمه دارند و پاره بر آنند که بعضی بپادشاه
نداشت شیخ بود لیکن بنیان سیادتش از عقل و دین و از صحبت آن مسلمان بچاره را بدنام
میکند و نمیدانند که خارج النسب مورد طعن و تشنیع می باشد بر کیف شیخ باشد یا سید و
بود از مشاییر فقرای چشتیه بعضی مریدانش طوطیا فریده و نامش با آنها یاد داده و در جنگل
سرواوند تا هر یک بر سر شاخ درختی نشستند پیر شرف پیر شرف مکرر در زبان داشته
باشد تا مسافران که از آن جنگل بگذرند یا زیر درختی بنشینند یا بخوابند معترف فضل او
شوند و حرف زدند و طوطیان بنامش از که استهای با هر آتش میدارند یعنی این عقاید
در دل سامعان متکلم شود که این جانوران از اصل فطرت باین حکم شرف نمیدانند و
و غمی که امت این پیر که در جش و طیر اسم مبارکش نیمه زبان دارند حالا هم بعضی سفها از

میدانش انجام کار نیندیشیده بهین شغل خود را نشیند می سازند لیکن او بذات خود
 و انا و ستین بود گمان میورد که مریدان با پیامی او این کار نمیکردند و در بعضی تعصبات
 رسمی است که زنان از ازل بروز هاشور خود را بلباس لوآر بسته همراه تعزیه داران بیرون
 شهر روند و وقت دفن کردن منسیرج مبارک و تابوت که از کاغذ ساخته میشود دست در
 گردن اهدا کرده زار زار بگریزند این ترنم در بعضی قری خصوصیت بزنان از ازل دارد
 و در بعضی قری و تعصبات مرد وزن از شرفا هم تبدیل رخت و شانه کشیدن در سو
 سر و ریش و سبیل پروازند و در ملک بنگاله هندوان هم ماتم دارا امام علیه السلام انگلی
 شان این ملک را جناب اقدس الهی بر سول خود عطا کرده بود تا بجنیز حضرت خاتون
 به امیر المؤمنین علیه السلام دادند و دستار سبز نه چید زیر آک در هندوان اهل ماتم خیز
 دستار و کلاه بر سر نمیکند چنانچه پیش ازین بقلم سبزه شده و سینه زنی بنگالیان بطور
 دیگر مسلمانان نیست اینها مقلد هندو زنان در وقت سر و سینه زدن هستند و اهل
 نیزه هندو چه مسلمان همه تعزیه دارند سنی درین کار مصروف تر از شیعه باشد در شبها
 ایام عشره تقلید هم عادت دارند یعنی یکی خود را بصورت فرس می سازد و دیگر گیر
 روی خود را سیاه نموده بوزنیه در بغل و بوزنیه دیگر بر دوشش میگیرد و براه می افتد
 بعضی خاکستر بر زمالیده بصورت سناسیان در کوچه و بازار بگردند و غبذ می افکند فقر
 مداری بر آیند این تقلید ها را خواص نیز نمومند انداخته الا سیکه از شاهجهان آباد
 شهر دیگر مثل آن مسافران در اینجا وارد شده باشند و علامه بهر سنانیده سکونت گزین
 پیشتر امیر زاده هاسی جوان صاحب اولاد بلکه بعضی از جوانی بهر تبه کول رسیده تقلید فقر
 کنند باین صورت که رستی بگریمچیده رخت سبزی گریبان باز موسوم به بندی میشوند

که دانشش تا زانو می رسد و خاکستر بر چهره مالیده و سبخی چند بار با چاهانهای بنبر و سرخ و
 زرد و در گردن کرده سرو پا برهنه بر بارت بنبر روند و در صحن خانه رو بروی ضریح بمالند
 گوی کهنه و همیشه را در آن آتش داده بعد از وضع وقت شیون جمیع ماتم داران بنبر
 و پس گرد آن گوگرد و سیاه بخت تمام زنند چون با اعتقاد صفیاء روز جناب امیر انوشیروان
 صلوات الله علیه از کثرت استنود میل گیری و آن همه شجاعت از باعث شمشیر بر حریف
 انداختن مخدع بود یعنی دست باین صورت برداشتن که حریف باین گمان افتد که سر
 بریده خواهد شد و مجبور بجاختن سر و سستی که حواله سپردست بلند نماید و در همین قدر فرصت
 ضربه بدستش رسانیدن تا از وضع جدا شود و همچنین تیغ بعضی نشان دادن و نزدیک
 متوجه شدن حریف به ضیانت آن عضو عضو دیگر برانیدن و تقلید این کرده که مجرب
 در هندوستان کنند لگزمی بینگاما گویند و ترجمه آن در فارسی فرعوناً جوب بازی باشد
 و بعین نسبت که بجای شمشیر جوب بدست گیرند بجای سپهر پیری بردارند و دکنیان این
 فن را بکمال رسانیده اند و سواهی این پشه بازی هم چیزی باشد ازین قبیل یعنی
 پشه بازان نیز آن حضرت را کامل این عفت داشتند تفصیلاتش بعد ازین گذارش خواهد شد
 همچنین کشته گیران را دایه های کشتی منسوب بآن فخر کائنات کنند اگر چه بدایت این عمل از
 دکن است لیکن حالا در بلاد هندوستان نیز جا بجا رواج پذیرفته هیچ شهری از تعلیم خان
 خالی نیست و استاد را خلیفه جی نامند و این محققان که درین کار ید طولی دارند
 بیشتر سلسله شان درین صنعت مفتی شود و هندوی که مدته العمر از گرسنگی هلاک بود
 و با وجود تعلیم اغوه سواهی مان خشک و کرباس گنده متع از دنیا بر نهشته یا مسلمان
 از دین بازاری اشل بنبری فروشش یا رنگرزی یا طباطبائی یا دلاکی و هر که ازین قبیل است

مقرب بدگاه احدیت و حاجب آستان محمدیت یعنی حضرت امیر را استاد استادان و فاضل
 مذکور و دانشمند حنین علیها السلام را استاد و زاده خود تصور نمایند و بهین نسبت امام
 و پیر خود میدانند از جمعی ازین مشرقه سنی و شیعی و هند و غیر بعضی بر بنه پا و بعضی سر و پا
 بر بنه همراه تعزیه و نبال استاد روان شوند و در اثنا سی قطع راه هر جا که چند کس را با کلا
 سفت یا شسته نشسته بنشیند جمع مائیمان را از راه رفتن باز دارند و سقا را حکم کنند تا زیر
 را آب نهند پس استاد و شده پیش ناظران اظهار لکڑی و پیته نمایند من بعد با و از بلندی که از
 عیون بگذرد یا حسین مبد و شد تمام گفته بیشتر روان شوند و گاه باشد که در راه رفتن هم
 پیش تابوت مبارک حبت و غیر بکنند و لفظ ای دوست هم بر زبان رانند و بعضی از ناظران
 شمشیر یا از نیام بر آورده پیش پیش تابوت قدم بردارند آموخ و در قصبات علم محفل بسیار
 بعضی شهر بار شک بغداد و بخارا و شیراز شده اند شمس باز غه که کتابی است در بیان طبعی و آسمانی
 مملو بکتب متقدمان نیزند همچنین تسلم و مطلق و مسلم در اصول شمس باز غه تصنیف ملا محمود و جرجی است
 و تسلم و تسلم هر دو تصنیف محب اهد بهاری و سوا سی اینها در زمانه سابق بر زمانه اینها فضلا سی
 عالی شان در پورب بوده اند و بعد اینها نیز اشخاص جلیل القدر صاحب تصنیف گذشته اند
 ملا اکرام الدین پسر ملا قطب الدین سمالوی که استاد استاد محب اهد بهاری بود و در زمان
 دولت محمد شاه بادشاه مرآت صلا بود چنانچه حالا هم در هند سلسله فضلا و طلبه علوم باد انتها
 می پذیرد ملا کمال الدین سمالوی شاگردش کتابی موسوم بعروة الوثقی نوشته که بخاک
 علماء در کشف حقا مض و حل و قائل آن حیرانند اگر چه استاد اول علمای زمانه حال
 ملا نظام الدین مرحوم که فرنگی محل را در لکنو از ذات او شرفیاست لیکن پیر بخت شایسته
 همین ملا کمال الدین بود که تارکیت اهد آبادی و سولوی فضل الدین ملک العلماء یعنی

مولوی حمد الله سندیلوی و ملا حسن نزلگی محله و ملا حسن چریاکوئی و ملا عالم سندیلوی تلامذۀ
او بوده اند ملا حسن هم شیرۀ زاده اولو بود باقی همه اجابت بالجله ملا محمد الصدور آخر که چند سی مورد
عقاب ملامی مذکور شده بودند ملا نظام الدین هم میرت لیکن هر چه یافت از ملا کمال الدین
یافت بر تقدیقات سلم شرحی از دیادگار و در مدارس مروج است و او را در شاگرد بود و نزد
مولوی باب الله جوپوری که اسباب ذات تعلیم حسن تقدیر و دست طبع محمود و علما بود دوم
قاضی احمد علی که هم شیرۀ زاده و داماد مولوی موصوف بود و ملا برکت هم حشی بر صدر ستیمن
مرد محقق بود و حسن چریاکوئی در جوانی مرداگر عرش و فامیکرد و دانشش بر اذهان حضرات کجاب
بود و ملا حسن نیز حشی بر صدر را و شارح مسلم است لیکن حاشیۀ ملا برکت به از حاشیۀ او است و
تقدیرات سلم مولوی احمد علی به از شرحش بر تقدیرات کتاب مذکور و شرح مولوی حمد الله بر تقدیرات
از شرحش بر تقدیرات سلم و مولوی عالم سندیلوی زبانی داشت مثل برق با وصف صغیر
نزد این بزرگان مسلم الثبوت بود لیکن بچهل سال نارسیده جان بجان آفرین سپرد اما درین
قلبت فرصت هفتاد و دو کتاب در علوم متداوله از دیادگار است و مولوی عبدالعلی سپرد
ملا نظام الدین مقدم الذکر که دو سال هنوز از وفاتش نگذشته تبحری داشت که از هر علم هزار
هزار کتاب بر لوح سینه اش ثبت بود لیکن در ذہن و مرتبہ تحقیق و تدقیق از دیگران کم بود
و او در اسی پذیر بر گوار خودش شاگرد احدی ازین جامعیت نه بود و در شرح سلم بر مولوی
احمد الله اعتراض دارد و ملا کمال الدین را نیز بخاطر این آرد گویند که تبحری که او داشت پدرش
نیز داشت این بزرگان که بشمار در آمدند شیخ سلسلہ علما بوده اند جا بجا در هند علم معقول
از اینها منتشر شده هیچ فاضله و طالب علمی نیست که از حلقه شاگردی اینها بیرون باشند
بعضی بخش و اسطه بعضی بهفت و اسطه و بعضی یکم ازین در تلمذ علمی باینها میرسد لیکن بعضی پانچ

و در دیوان و ساکنان گویا که تقصیر نیست در پورب و جو بنوریان نیز در علم بلاغت ازین
 محاطه بیرون اند و در گویا ملاحظه نامی و قاضی مبارک معاصر ملا نظام الدین لکنوی
 بوده اند ملا قطب همیشه این آیه کریمه یعنی خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ وَ سَبْعَ أَرْضَاتٍ را ختم اند و به هم میختم
 و بکسرهای هوز اند و ختم بای قلوب هم میخوانند و باین نقدان مناسبت بهر بیت در معقولات
 ملا نظام الدین و سایر علمای معاصر خود بود و گویند خودش با پدرش یا استادش شاگرد
 میرزا اهرودی بود قاضی مبارک هم در معقول و منقول هر دو پای بلندی داشت و معتقد میرزا
 و داد در هند باین معترف بفضل ملا نظام الدین بود و او نیز شرح مبسوطی بر سلم وارد از همین شهر
 تخریش دریافت می توان نمود لیکن وقت نزکی محل کابا مولوی حقانی باشند که ایمنی که در
 شانده معقل فیض آباد نود ساله شده بود و مدتی پیش ازین قضا کرد ملا قطب الدین گویا که
 بود آخر حکم فخرت روزی چند بنزدت ملا نظام الدین هم زانوسی ادب ته کرده بودند
 نیز بر معلومات و سیراقت فیهن خود نازان بود و در اول که وارد مدرسه ملا نظام الدین شدند
 با ملا کمال الدین طبرج سباحه انداخت و کار از پیش نبرد و میر کمال الدین نامی ساکن
 نیز شاگرد ملا نظام الدین بود چنانچه میرزا بود و ملا کمال الدین هر دو در اکمالین میگفتند شاگرد
 پیشتر در اطراف بگال اند و در جو بنور علم بلاغت خوب و رزیده اند طریق طالب علم پیشتر درین ملک
 این بود که بعضی از جهت اراضی که تقدین بادشاهان بابا می شان معاف بودند و آن را در
 آنکه نامند محتاج نان از دیگری نه بودند هرگاه وارد لکنوی شدند پدر و مادر شان حساب
 سه چهار روپیہ یا زیادہ ماه احوال گیری شان میکرد و بعضی از مدرسه نان می پختند
 پیشتر رشتہ شاه پیر محمد که در لکنو بکنار دریا مشهورست برای هفتصد طالب علم مشاہرہ بقدر
 ماکول و مشروب و بلوس از سرکار بادشاه ہندوستان معین بودہ همچنین امرای مرفقی

خدمت این فرقه میکرد و چون از طرف امرایک ده و دود ده برای هر فاضل مقرر بود و در
از علما و شاگردان خود نام میداد و وقت شب برای مطالعه کتاب روح و من چرخ هم از طرف
استاد بود و حالا علما هم مردود و خود از امر انکاره گزیده طلبه حکم حیران و سرگردان و از ازار
نالان انداخته بیچارگان را بجهت تمام نیم سیر آرد و دست می آید و بعضی که بهره از فارسی دارند
نوکری بخانه نهند و بعلت در کسب اطفال بهر ساینده خود بوقت معین خدمت استاد فاضل
عاشق شوند و در سبب بگیرند و بعضی از نابلد راه که چه فارسی بودند برای معاش حیران
اگر بین طایفه نشان که امم مسلمان نداده یا بپند و پسند که شوق عربی دارد و دست انداخته
و الا بادل بر بیان و دیده گریان تحصیل ناکرده بخانه برگردند و این فقره زمان را از جا
که باشد در خدمت این فرقه جاگیرند و کس نیم سیر آرد و برای طلبه حکم مقرر میکنند
طالب علم را مثال میگردد که برای من جاگیر مقرر شد بعضی از آنها بتعلم اولادشان نزد
و گاه از نیز بیایند و بعضی پسران دلاک را شاگرد کنند تا ایشان بشهرت درخت بدست خود شوند
اینجا علم معقول زیاده از مقول است و در پنجاب اگر چه حالا علم از ان بلاد و مقهور است و در
که بود علمای اصول و فقه بهم میرسیدند خلاصه اینکه در هند علمای فقیه نیز بوده اند هر چه
نه بود علم مذہب اشاعشری بود حالا این هم اعیانیت از دینده نواز بعضی بعضی علمای
تبارهند که بولایت رفته از مجتهدان حای پنجاب حل بر عقد نموده باز هندوستان را بخدمت
مینت فرودم خود شرف اندوز فرموده اند بکثرت رواج پذیرفته بعضی اعز که نسبت
باین بزرگان در مرتبه تفنیل واقع اند و در جبهه از ان عشریر اند که در عهد دولت
جنت سکون شجاع الدواله بهادر وزیر عظم هندوستان و عومی علم العلامی در علوم
دینی و دشت شکر اند که سعی علمای عصر با کمال رسید ازین جنت است که الی یومنا

زنان در خانه اثنا عشر یا نبدی شاه مدار هر سال زیر نشان سیاه برده برای سلاطین
و طول عمر و گردن اطفاکی کنند بر نیاز شمع سرد و بزنج کشید یعنی عدم روح علمین
زیرا که اگر علم دین و دین شهر را و از پذیرفته این خرابیها چو پیش منجه آمد الحمد لله که حالا
مردان ازین طریق مسدود عقیده شده اند اینهم حقیقت است تحقیق نمائند که حقیقت
زنان این هفت کس در هفت زن بقدرت خان بر دو کلی مختار در حق و بر بی حالی
نمائند بر هر که مهربان باشند همیشه بصحت بگذارند و اگر مورد عتاب اینها شوند و در عصر
صاحب فراتش بماند بلکه در روز و در بخش بر سر و در مهربانی و نامهربانی شان موقوف
بیرا و اگر در دست بعد مدتی کشتی بر سر زنی بیایند یعنی در آن زن اول و نمایند
زنان از سر سلام در مکان پاکیزه فرزند بفرش زینا افرا هم آدم تمام شب در فرزند
ساز و خلق بگذرانند نام این هفت کس است خیمه و درین خان و تاشی بیان و در
و چهل زن و شاه در یاد شاه میکنند باشند هفت زن آبی و بری و سیاه و
وزیر و بری و آسمان بری و دریا بری و نور بری باشند هر یک خوبت خود و در
حلول کنند مختصر آن جلسه تمام شبی را بشیوه نامند شرط است که زن صاحب بشیوه که
محلی حلول یکبار ازین باشد خود را بلباس وزیر خوب بپارایند یعنی مردان زن سیر
هم بیکه را ازین چارده مرد و زن هر خود سوار کنند این گونه مردان در امیر زاده
برست آیند که برای این روز رخت رنگین و زیور و بقیه بگذارند در میان مردان
شاه در یاد شاه میکنند بلند مرتبه تر از دیگران و طبقه بخور می شاهزاده اند و هر دو با هم
برادر عجبانی و هفت بری خواهران ایشان از یک طبقه اند این عقیده از دل زنان
بیرون آوردن سخت مشکل است و در بعضی جاها محال و مستبعد یا بندگان زنان ایران که

پنج زن را مجتهد خود شهادت دادند که مهر را بر او اختیار اینها باشد اول سببی شاهزید
دوم کلثوم ستم خاله جان آقا چهارم باجی یاسین پنجم دوه بزم آرا تمام شد بحث
مذکور حالا باید دانست که تندی بابای نازمی مفتوح و نون ساکن و وال بی نقطه
ثقیل و یای معروف جامه بود مخصوص بدکن و اطراف آن و جای دیگر از هانجا رفت
و این مثل چکن ولایتی را نور ابو شاند با ساق کار ندارد لیکن در دانش بسیار
باشد و لکتر بی لام مفتوح و کاف نازی ساکن و رای ثقیل بی نقطه و یای معروف
بسیار خوب باشد و پیکنا بابای فارسی متحد باهای هوز و یای مجهول و نون غنه و کاف
نازی ساکن و نون و الف یعنی انداختن چیزی باشد و لکتر بی پیکنا تماشای بیفتی
برریف باشد و یای فارسی متحد باهای هوز مفتوح و رای بی نقطه و یای معروف
مثل سپر چیزی باشد که از ریمان باریک و خوب دست نمایند و بی بابای فارسی
و نای ترشت ثقیل هر دو مفتوح و های هوز ساکن و های هوز با الف نیز مبدل شود و چیزی
آینه مانند شیر است و دوم که آن را صاحبش در دست گرفته باشد خرطوم فیل بگرداند
بلکه با خاش خرطوم گردانیدن فیل باشد خلیفه همان خلیفه است یعنی نائب است و شاید
که در شیر این نا هانجا را ن خلیفه حضرت امیر علیه السلام باشد و بی لفظ تعظیم است یعنی جان
که پیشتر گذشت و های و دست باهای هوز و یای ساکن و دست یعنی محب کلمه است
که از ازل و زوایگان روز عاشور پیشش تعزیه خوب در دست گرفته بچند و این
لفظ را بر زبان رانند و بهار کبیر بای نازی و های هوز و الف و رای بی نقطه در
نام باشد و بی لکتر بی لام و سمالی و سمالی با سین بی نقطه کسور و های
و الف و لام و یای معروف قصه است که موطن اصلی علمای فرنگی محل لکتری باشد

بیشتر سهاروی یایی نسبت دارد و سدا بیا سبب نقطه مفتوح متحد با وزن غنه زو سهاروی
و با وزن ساکن نزد غیر ضعیفان و دال خطه ریایی معروف و لام مفتوح و هاسی هوز سهاروی
نام قصبه و چریا کوٹ با جیم فارسی کسور و ریایی بی نقطه ثقیل ساکن و یا و الف و کاف
تازی و واد جمول و تازی قرشت ثقیل ساکن و در آخر قصبه است متصل بنارس و گو یا
یا کاف فارسی و واد جمول و ریایی فارسی و الف و سیم مفتوح و هجره و واد معروف و تازی
که علما و طلبه علوم در آن سکونت دارند و تیره سبب با ریایی تازی مفتوح و دال بی نقطه
متحد با ریایی هوز و ریایی معروف بطور رشته کنده چیری باشد که از ابر شیم تافته در زبان
فرشتند و مردم خدیو بر زعرس شاه مدار و گردن اطفال برای سیمت بند او
و بیستک با ریایی تازی مفتوح و ریایی ساکن و تازی قرشت ثقیل متحد با ریایی هوز
و کاف تازی در لغت بمعنی شستن میباشد مدتی و در اصطلاح مراد از شستن زنان برادر
و همسایگان تمام شب که وزنی که از چارده زن و مرد مذکور یک در آن حلول کند

تماشای هفتم در ذکر احوال عجیب و غریب

از بعضی فقرای هند و نقل کنند که چون غسل کرده مجلس امیری بیایند و چیزی خوانده بطرف عقب
خود بخود از سقف میوه ترو و شک فصلی و غیر فصلی و ولایتی و هندی و اقسام حلایات مختلف گیر و در بعضی
روپیه و اشرفی و جواهر نیز از زینش خالی بر آرد و بعضی هر کس هر چه بگوید از زیر دامن
خود بیرون آرند و الفرض اگر بچه شیر را بخورند نیز بر آرد و هندی را از قوم برهن و دیدم
که دست خالی بنار خود رسانید و خرمای ترو نبات دریه چند از آن بر آرد و با آن
کس میدیدند که زنار گر به ندشت که در آن احتمال بودن این چیز باشد و مقارن این
عمل کلونی برداشته و آن را در بخاره کرد و اشرفی از آن بر آرد آنچه دیدید شد است

یاران گویند که این در لکنه غول به دریا میزد و زیر گلگنه سر میگردید و نیز اگر کتوبی میخواست
 نوشته بدستش میزد که بقاصد و راه از اینجا است داشته باشد بعد دو ساعت جواب
 بهر طرفی میطلبید و بعضی بر همان بنارس میزد و بگریه میآمدند لیکن حالشان اینست که
 هرگاه دست کسی را بدست گرفته ظاهر را ملاحظه کنند نام آنکس معلوم شود و رزق
 بهیمنه دارد و بنده خانه شود و دست فقیر را تم و دیگر حاضران دیده نام هر یک را نشان
 داد و یاران گمان بر وند که بطور خود از کسی پرسیده که امت خود را اظهار می نماید لیکن این
 گمان خطای محض بود زیرا که او در جمع حاضر و مشتمل بود که دفعه پنجم مرزا اوست و بیاب
 نامی که در زبان انگریزی و ترکی و فارسی همه است کلی داشت در شدت آفتاب بر سر
 جمع گفت که در بهمن نزد پادشاهی یاران اول دست مرزای مذکور دید من بعد دست خود
 بعد از آن دست تو که سب و نام هر یکس عالی اهل مجلس بود این را بهم یاران تسلیم کردند
 زنی را طلبیدند که در روز پیش از و در این بهمن از شاه جهان آباد برای دیدن او
 که به نام ترغیب پسرش از همانکه بود آمده بود و بر این مذکور نام او را بجهت
 دست نشان داد و دیگر فقیری بود و مرزا هم بهر مرزا و شاه عمر خود در ایک صد و نود و سال
 نشان پیدا و جوانی پیرانه عالی چار میله تمام میزد و دست کرده راه ملی کردن پیش او
 مشعر کمال شده و قریب به شش فرسنگ با او میزد و در سرش سرین گوسفند چاق و کباب
 و زبانه و نرنگین عمرش بود و در دوزی حکیم سید محمد نامی او را بدعوت طلبید و از کمال
 با یکی خودش یکی را با بازار و سیستان و ناچیزی برایش میار و لیکن چون در حویلی حکیم
 نشانی سید امی حرم سرانده بود و وقت چنانی نشست و او که زنهای بالاسی صفت بودند
 نیز در نور و دیگر احباب شادمانی در دالان نشینند و ازین جهت تا حال شدن مکان

در دم دروازه برنجی که ابراهام پیر مردی بران میخواید بیدگشت بنوده را تم جانی بهم
بود و عراقه در بان حکیم صاحب سه سال از حد متجاوز بود و نفر دیگر برای محافظت در دروازه
بدان تخت میخواید بیدگشت فقر چون فقیر بران تخت جا گرفت موافق حادث خود که از هر کس
نام و نسب و وطن و مولدش را می پرسید از او سوال کرد که شما چکاره اید و باشند که
کامیاب و تاشانی هر چند پیر شده بود لیکن عراقه در دست بود گفت من از پنجاه سال نوکر
جداد برمی حکیم صاحب بوده ام حالا از دولت ایشان بسری برم خدا در عراقه نشان
تقی عطا کند که درین پیری دستگیری من میکنند هر روز خشک و شور بایا خشک و شیر بایا
و شک و برنج بن میخورانند و خدمت نمیگیرند و اصل من از اوزنگ آباد و کنست مرزا عبد
نام جد مادری من بود که در فلان محله ریاست داشت فقیر مجبور شنیدن نام مرزا عبد
گفت مادر تو عزت نام داشت ابو گفت بلی فقیر رسید که عزت زنده است طر فاشی گفت پنجاه
سال اکترا زین میگنزد و که وفات یافت بعد از آن فقیر رو من کرده گفت که عزت در کنار
ما بزرگ شده و پدر عزت عجب چشم و ابروی داشت که هر کس میدید هوش از سرش می پرید
لیکن پدرش رخصت نمیداد که بیازار برود و گمراه من میرفت من سطح شده ام و همراه
من که چشم و بیازار می بردم چون حالی مردم شده بود که عبد الکیم همراه عمومی خود بیازار
سے آمد اصدی ازین زهره ندانست که تیز تر در و نگاه کند تمام شد کلام فقیر و آن در بان
پیر بعد از آن بجرم سرافتم این گنگو هم مثبت و عمومی طول اسنان عج او دست و سدا سی لین
کمال دیگر این داشت که از اشخاص عالی نسب بلند حسب یا اراذل بازاری نام پدر و مادر
کلیان و موطن آبائی هر یک پرسیده نسب او را تا جود نسبت و یکم بلکه زیاده ازین میسر
نام هر یک گرفته شمار میکرد و در اصلاح اخلاق دران راه نمی یافت بعضی نیز گمان گزاف می نمودند

که او از باعث کبرین و سیاحتی که کرده است عالم باحوال وضع و تشریف است لیکن درین
 گمان محلی بوده اند چه یک کس اگر هزار سال زندگی بکند ممکن نیست که از احوال جمیع افراد
 نوع انسانی جدا جدا خبر داشته باشد سوای این فکر کار نمیکنند که علمی داشته است که با
 علم احوال کسان دریافت میکرد و خداوند اینچه حاجت اقم این همه کمالی که داشت او را
 بسیار معتقدش ملعون میدانم و مردی از فقرای هندو بکنار دریا بسری بر درویش
 سیرکنان دار و تکیه او که با اصطلاح هندوان دهرم سالانگی پیداوال بی لفظ متحرک
 بود و در اسی بی نقطه هر دو مفتوح و میم و سین بی نقطه و الف و لام و الف و ا و و شدم
 بعد ساعته تغییر شیخ زواله شکر که قسم است از شکر مخصوص بهندوستان و ذکرش تقدیم
 پذیرفت بن وادمن رو آن نکرده آدم خود و آدم که بخورد و فقیر و زواله دیگر بن واد که
 این حق آدم صاحب باشد و الهامی اولین برای خود نگارید که اشب بکار خواهد آمد
 از اتفاقات آن روز از سبب پیش آمدن کرد و همی تا عصر طعامی نصیب من نشده بود و اراد
 این بود که امروز از سر شام بخانه رفته از طعام فارغ باید شد پس بهینیت دو گریزی بود
 باقی مانده بخانه مراجعت نمودم در انشای راه باغی بود از هندو بخاطر رسید که یکد نیم
 درین باغ هم باید گشت تا روز آخر شود این را بنظر گذرانیده داخل باغ شدم و تیان
 من در خیابان ناگاه از طرفی بر تیره پیدا شد و در چشمم زدن تاریکی مانع بصر گردید که
 تلخ برق هیچ چیز دیده نمی شد بعد از چند رعد و خروشیدن و برق درخشیدن و ابر باریدن
 گرفت مجبور خود را انسان و خیزان بدر و از به باغ که سقف بود رسانیدم و منتظر آن بودم
 که هرگاه باران بایستد و تیرگی کمی گراید راه خانه بگیرم لیکن چون ابرتسم غرقه بود که نصف
 شب دست از مردم آزاری بر ندارد و میبدم خردش رعد و ملعان برق رو تیرگی

تا یکپاس استقلال من بر جا بود بعد ازین گرسنگی غلبه کرد و بیتاب شدم مجدسی گرسنه
بودم که اگر برگ درختان بدست می آمد میخوردم چنانچه مجبور بودم خود گفتم که بنوعی تا
بد رخت انار رفته انار اسی خام را ببار که ببار و معده برسم آدم خندید گفتم این قدر بجز
بر اسی پیست زوالهای شکر که فقیر داده بود در کمر خلاص است بگیرم و بخورم بلکه دور زوال
که من رسیده بود آنهم هنوز بمصرف نرسیده است گفتم زنده باشم ببار خلاصه اینکه
زوالها را چار تا من خوردم و دو تا بآن طفل و آدم خلاصه اینکه از خوردن آن دل خور
شد و روح قوت گرفت بعد نصف شب که ابر رو پوشش شد بد و چراغ برق به بند خانه
رسیدم چون نوم غالب بود و گرسنه هم نبودم طعام ناخورده خوابیدم صبح که بیدار
شدم در کار فقیر که رفت زوال آدم داد گفتم بود که زوالهای اولین را بر اسی خود بگذارد
که بکار خواهد آمد سخت تمحیر بودم الحاصل چون تکیه اش بر سر دریا بود و رفتن تا آنجا
لطیف داشت گاه گاهی تنها با اتفاق وقتی آنجا میتم و زسی دم صبح بر فاقه غریزی بسپار
روان رفتم چون آفتاب بلند شد هر دو در آن تکیه وارد شدیم و نزد فقیر شستیم تا
و مقال شد و در آن حال شخصی سبد کوچکی پر از خرمای تر پیش فقیر آورد و هماندم
سجاط گذشت که اگر این مرد تمام سبد را بمن بدهد فوز نیست عظیم نصفتش باین رفیق
و نصف دیگر را خود بمصرف می آرم لیکن این امر ناممکن است زیرا که ما را با و چه خصوصیت
کرده آدم دیگر مثل ما بلکه به ازمانشته باشند او همه را مجروح داشته تمام سبد را با
بدهد در این خیال بودم که چون سبد رو بروی او گذاشته شد بجهان آدم که این
هریه از ظرف شخصی برایش آورده بود با او از بلند گفتم که پیش من چرا میگذاری خرمای
ایشان دوست میدارند یعنی من آن آدم عرض کرد که من برای جناب والا آورده ام

حالا جناب قبله و کعبه خود مختار اند گفت شمارا با کمال و حشمت چکار است هر چه میگویم عمل آرید
 طرقتانی مسجد را از انجا برداشته بمن سپرد تا آدم بخانه دو انده طبعی طلبیدم و مرا از
 مسجد بان طبع نقل کرده به بنده خانه فرستادم بعد ساعتی فقیر برای منی مطالبه برخواست
 حاجم حجره خاص خودش شد مانیر مرض شدیم و بخانه رسیدیم آن پدیده را درون تعقیب کردیم
 یک حصه بان دوست رسید و حصه دیگر آنجا ماند و بهندوی بود که ردای بزرگش میگیرید
 و از زیر رویش در اهرام و دیوانه و سواهی آن اقسام فو که رطب و یابس فصلی و غیر فصلی
 در خوشش و طبع و حسب خواهش طرقتانی بر می آورد من نیز او را دیدم بودم مرصع فای
 بوده است شنیده شد که متلون هم بود خدا داد لیکن از دست او انقدر که روزی در جوی
 و گل و جوانی که توقع برآمد کار از دست در محله که داعی رقیم پیش ازین سنگی داشت آند
 بود چون با هیچکس تعارف نداشت و نیاز مند داعی هم او را بیشتر نامی شناخته لیکن از
 با اینهمه احوال بگویش رسید به بود عزیز می بر اقمم گفت که این فلان کس است را قمم جاسی
 نفرمان طبع تماشا دوست او را از زخم و طبعیدم او نیز همین در این محله بیگانه دار آمد
 داشت این قدر ضمیمت داشت پیش فقیر آمد بعد ساعتی که در گفتگو داشتند بعد از او
 نورن بجانب شدیم چون وقت غروب نزدیک بود از بیم آفتاب چو است که بی حصول
 خود برگرد و در عالم اندوهی که از عدم حصول مطلب داشت این قدر اتفاق افتاد که
 ردای خالی بر فرشتن بین کرده چار صدر و پیه سکه از زیر رو را بر آورد و باز بر آن
 ردای پنهان کرد پس ردای خالی از سر فرشتن برداشته سه بار آن را تکان داد و بگوش
 پیچید و در رفت و بزرگی نقل میکرد که روزی در سنه که همراه جناب عالی کشتن از
 مین الدوله ناظم الملک لواب سعادت علیخان بهادر مبارز جنگ دایم اقباله لطف

تنگل محمدی میرفتیم دیدم که هندوی مذکور بالای فیلی نشسته است من هم بر فیلی بودم
 مراد فیلی خود را نزدیک فیلی من آورده گفت که قبله بگیرید اینقدر گفت و گفت از دهن
 بر آورده در هودج من ریخت آن کف تا وقتیکه علامه بدینش داشت کف سفید بود و قشک
 هودج ریخت رو پیمیا بود پس آن مبلغ را بدست خود برداشته باز حواله دهن کرد و از
 من بعد دست بگریدم که دکل بونی از کرم کشید و در دست خود پنهان کرد و روزی ایسر
 رزایت حیکر که در سفری خیمه بکنار دریا داشتم وقت عصر مشغول مناشی آب روان بودم
 که هندوی مذکور وارد شد و مقارن ورودش هندوی دیگر از قسم جوهری آمده انگشتری
 طلا با لکین زعفر و بدست من داد که اگر پسند خاطر باشد بیه صدر و قیمتش انقطاع پذیر نیست
 انگشتری مذکور را دیده بسیار خوش شدم و بهما جن گفتم که انگشتری نایاب است لیکن مرد
 زمانه قیمت باید که طرفشانی گفت که درین قیمت کمی هیچ صورت مقصود نیست درین اثنا این
 هندوی مشعبد انگشتری را به بهانه دیدن لکین از دست من گرفت و بدریا انداخت چنانجا
 سخت حیران شد و نگاه بن کرد گفتم تو با او چکار داری انگشتری خود از من بگیر یا قیمت آن
 بهما جن خود این قدر گفتم لیکن در خاطر این بود که تا رازان هندو بگیرم نگذارم که برود
 باطله چون هندوی مذکور بعد ساعتی قصد خانه خودش کرد گفتم انگشتری را داده باید
 یا نه صدر رو پید گفت انگشتری از شما نه بود من را نم داین جوهری گفتم تو انگشتری از دست
 من گرفته بودی یا از دست هما جن حالا اگر سلامت خود را میخواستی انگشتری را پسید از
 چون دید که حالا نوبت از اختلاط بطلاق میرسد گفت خداوند نعمت مرا ذلیل داشته اند
 قرار میدید و میفرماید که انگشتری در آب انداخته و دست بکسیه خود نمی برید چون این
 از زبانش برآمد دست بکسیه بروم دیدم که انگشتری در کیسه است تمام شدن این قصه چیست

که مشید مذکور بهشت را پشت داده روزی بنامه محمدی تاج الدین حسین خان
 و خالص صاحب الامتاق سجان علی خان صاحب شسته بودم که هندوی بازنگه سیه
 واروشد و مثل بعضی مجانین که شیخ سده و یازین خان در آن حلول نماید سر جنبانیدن گرفت
 من بعد استاده شده و مشت بسته دست بهوا بلند کرد که بره پس مشت را و اگر دو یک
 مردم نشان داد باز مشت بسته رو بهوا الفظیده برز بالاش جاری شد چون مشت بود
 و در شرف بهمانند بعد از آن کف از دهن بر آورد و در بفرش ریختن شروع کرد و در و بر
 مجاسیان که نگاه هر یک از آنها در و بود کف مذکور هر قدر که میرخت رو پیه میشد و هر چه
 و پیش جده اندیشه بود بحال خود بود و بعد ازین کاغذ می از دست طفل گرفته پاره پاره کرد
 و از کف طفل دیگر کاغذ مسلم همان خط و عبارت بر آورده و تقوین آن طفل نمود باز دست باز
 خد متکلمی رسانیده که وی از آن کشید و مقدار آن دست بیاید آدم دیگر دانه
 چند چیز دیگر از قسم قبول بر آورد و خود چند تا کاغذ چاک و منقاش و مقراض و ناخن گیر و
 بفرش ریخت را قم نیز از غریبه چند شعبده یاد گرفته بودم حال بعضی بخاطر نموده و بعضی
 بر صفحه اول مشیت است از آنجمله که کاسه چند ساخته و در شیشه آتشی بیگزارم تا هرگاه آتش
 بهم نرسد اگر ز کالهای مذکور از شیشه کشیده اندکی بیا وزن تا بدامن هوای بآن رسانم
 یعنی که مشتق شود و همچنین شعبده های دیگر لیکن بعضی شعبده البته تامل آدم و انا معلوم
 شد و بعضی اگر هزار سال سربسنگ زند هرگز فهم کسی کار نمیکند و دیگر فرقه است و
 بهشت با وزن مفتوح و تاسی ترشت ثقیل ساکن همه هند و نذهب لیکن حالا از چند می بعضی
 شرف معلوم نیز دریافته اند اصل این چاعت از هند است حالا جایی دیگر هم این علم از هند
 یاد گرفته و موسوم به بار باز شده اند و سخته عزیز سے از رنگی مسواری با کالی را

در بازی از همین و در باز دیگر از بسیارش پیدا شدند و یکی از طرف همین خود را از
 زمین بلند کرده از درون پاکی بان طرف جبهت و بنوعی که بدش پاکی نخورد و صاف
 برگشته دست بگردن حریف کرد اگر پاکی را استاده میکرد و باز هم این قدر جا
 حیرت و تامل نه بود و هر چند درین صورت هم دیگر سواهی در باز ازین طرف بان طرف
 شبی تواند زلفت در وقت دیدن کهاران که آهسته روی مرگ آنهاست این
 حسنه گیت کم از خوارق عادات سو فیه نیست یا بجز سحران و دیگر مخفی نماند که در بند
 جاعتی ست موسوم بچره و باشد در مکانی که بحین ابدال در خواب شهرت دارد بسیار
 اصل اینها از ان محال است لیکن حالا در شهرهای بزرگ هند که جمیع امرا و ارباب کمال
 نیز هم میرسد یا اینکه جاسی دیگر کم و در حسن ابدال کثرت باشند علامه کلام اینکه
 باشاره اخیر نزاده یا شریف النسبی و راسی آن باسید الفاشی سرهای استاده شود و فاشی
 بالامی با هم نمیشیند و باطن همه بطرف او متوجه باشند لیکن بسبب ظاهر جهان بیگانه خود
 و انما نیز که سواهی چند کس محرم راز یا شفاخص و انما می کار آموزده که با اصطلاح
 ملت بداعنی باشند و دیگری حقیقت حال را در دنیا بدین در رگد زبان تحقیق نگاه کند
 بعضی مسافران قریه و هندوان شهری و چند نفر بازاری را خواه پیاده باشند خواه
 پاکی نشین شناخته نزدیک یکی از اینها برود و موافق بشهره او احوال خود را که هیچ
 ندارد و با نقل کند جاسی چنین نقل کند که من یک سال یا دو سال یا شش ماه پیش ازین
 رفیق شخصی بودم و در فلان سفر صبحی کنار آب میرفتم که شغال دیوانه از پشت سرم آمده و
 پای من زد و در رفت و از همان وقت بعد ساعتی دیوانه شدم و گفتم ای رنگ
 نگ از دهان بر آمدن گرفت پس شل و دیوانگان چار طرف میدویدم و هر کس که در

می‌شد جمله می‌آورد دم و او را می‌گزیدم و بجزر گردیدن کاسه سرش می‌تکید و می‌مرد تا
 نشسته و گرسنه در آن جنگل سیر میکردم و آخر چند کس بحکم آقا آده چون مرا باین حال دیدند
 پیش و سخنان برق چشم مرا گرفتند و رسنها طلبیده دست و پایی مرا محکم بستند و پیش آقا
 رسانیدند آقا همه را از رفتن نزد یکدیگر منع حرف زدن با من منع فرمودند پس هیچ یکی از
 عزیزان نزدیک من نمی‌آید از دور آب و طعام بمن میدادند و روز کوچ دهن من بر سر
 بسته مرا بالای بل سوار میکردند تا زانیکه دست سفر میری شد و بشهر رسیدم بچشم کفایت
 حال را در یافته مرا بخانه آورد و دو بقدر مقدار روز را در علاج من صرفه کرده و رفته بخت
 آتی و نظاهر از توجه باطنی بزرگان حجت نصیب من شد حالا آن حالت که مذکور شد زایل
 است لیکن این قدر هست که در هر ماه سه روز متصل در اول ماه باز آن حالت بهم میرسد
 لیکن آن هم در تمام روز و شب و در پاس روز و از یکپاس شب باقی مانده تا چاشت این
 وقت هم همان نصیب گرفتارم اگر که ام و ای مجری بخاطر شریف باشد برای خدا نشان
 بدهد که ازین بلیه نجات یابم و ثواب عظیم نصیب آن صاحب شود همین قدر گفته کفایت
 از دهن بر آورده و چشمان پهن کرده و چند قدم میدان کشیده بطرف او در و اگر
 طوفانی پیشتر این حال دیده است البته استاده می‌ماند و جره او را دخی گفته بطرف
 دیگر و دیدن کرد و این نادرست بشتر همین است که بآبدن مرقش بگریز و برای وقایع
 انش در خانه غریبی که سر پاشش آفتاب به غارت بجرم سر او آید بالغرض اگر غایب
 امیری هم باشد حرف حجاب ناستنیده باندرون رود پس اگر بدست حاجبان افتد
 آتمائیز بعد خنده سر دهند و الا بی محابا اندرون رفته زنده را بگریزند و بسا باشد که
 سر را از نیم در ناودان بیندازد و در پناه نیز بیفتد لیکن جره عدا جاسی که راه گریز

بنید در قدم برداشتن خود هسته بکار بر دنا خاکف بگریزد و الا زمین بطلد بعضی اشخاص
 که در مورد جلالت مقابله با رستم دستان مقابله نمایند از پیش جره هوش باخته چنان
 بگریزند که اگر باسی شان برسن محکم بسته در آن رسن رابنج بینند احتمال دارد که آن
 را کنده بابا دتندر یافت نمایند بالجه اگر چنین یک کس دیگر بگریزد یا نگریمال جیواس
 میور گریان گریزند بعضی اعتدانی که با شده تصدیق یا هند و باشند از پاکی بسته
 بگریزند این تماشا یک عمل جره نصیب بینندگان شود و دیگر احتمال سوای این است که بعضی
 جرها دستی بگردن آدم بگریزی کرده جرس بگوشش بگویند که از تاثیر آن طرف ثانی رخت
 از بدن کنده بر نه شود و جره او را حکم بشو نماید پس بعد اشاره پیو دین زمین کند پس
 دین بر پشت بند چون ازینا فارغ شود باز ایما کند تا رخت پوشیده براه افتد در وقت
 غیبی عظم فواب آصف الدود و مغفور برادر بزرگ نواب اشرف الدوزاد ام اقبال جرها کار را
 کرده اند یعنی تمام پلشن را گریزانده اند و رجب علی نامی بود از همین گروه که در راه سنا
 میشد هر کس که روی آنگل سیاه نودان بصورتش میزد و در برابر طوفانی استاد نگاه
 بطرف بامی میکرد و شخص غیر معینی را مخاطب کرده لب بدشنام می آلودن بعد بطوفانی متوجه
 شده بغجاری اومی پرداخت و در همان غجاری بقوت تمام کفشی بر سرش میزد که متدا
 آن بگوش تماشا یان می رسید و از اول غصبتناک تر شد شش فزونی را فحشهای آب کشیده
 میداد پس دستار از سرش برگرفته گردی که از کفش بران نشسته بود بر سر انگشت مکان
 و در همان حال یک کفش دیگر حواله سر بدستارش میکرد و دشنام شروع نموده دگستی
 گفته و نبال حریف که اصلا وجودی نداشت چند قدم مصیبت دویده بر میگشت من بعد آن
 بیچاره را زید و یواری برده متصل کفشی چند بر سرش میزد و طوفانی هرگز این گمان نمی برد

که همین حرازه کفش نیز در گاهی در گوش و آدام حرفی میگفت که رخت از بدن کند
 می شستند و بایامی جره هر دو کفش در دست گرفته متصل حواله سر و صورت همدگر میکرد
 این سحر و افسون خصوصیت با شاخص پیاده رده اندشت سواران این نیز از سبب پائین می آمد
 و گل بر صورت سوار و کفش بر سرش بالای پای نیز میزد و درین صناعت میرستم علی محمد
 و استاد پاشای زمان بود که تیرین شاگردش برای گریز اندیدن دو هزار تنگه و پانصد
 کافی بود از جمله لطیف تر این که او در مجلسی این حکایت بحضارت نقل کرد که در وقت
 هستند و را باین صورت گریز اندیدم و بعد برخاستن آن مجمع یک کس را از آن جماعت در
 متوقف ساخته قصه دیگر شروع نمود و بنوعی تقریر کرد که تا بیان نصف آن حکایت نرزه بر آن
 طرفتانی افتاد و بعد تمام شدن آن با حرا مال توقف بر و تنگ شد و مجبور فریاد سحر و افسون
 و بیس و پاک بگوشت نامشروع بدواری خود و شکست لیکن آنم حرم پندال پیش از وفات خود این
 سبب که روزی در و افغان خود را از خوف در چاه انداخته بود و گند خورده بود که در زند
 این کار را نکند جره و باشد همین جره و باشد صید گیرست چون اینها نیز بنوعی که جانوران
 شکاری بر سر صید نو میدوند و بنال شکار تازه یعنی آدم احق میدوند از پیشگاه سلطان
 باین خطاب عرضت بلند ساخته و فرقه هستند بر و سپه بابامی تازی مفتوح و بای
 ساکن در ای سبب نقل و در او معروف و بای فارسیه که و بای مفتوح و بای
 را آن که خود را بر صورت که بخواهند و امی نمایند گاه بصورت حیوانی از حیوانات مصور شوند
 و یکایک از اینها را گان استیاز نتواند کرد و همین نوع بصورت هر آدمی که خواهد خورند
 کند خواه در خور و خواه پذیرفت خواه جوان خواه کافر خواه مسلمان خواه خواهر
 خواه در صورت اگر اوقات حرمی از همین جماعت بصورت شخصی متغییر شده تمام شب انش

مباشرت کرده در وقت محمد شاه بادشاه هندوستان که شصت و چند سال برودن
میگذرد طبعی بود مخاطب بحکیم الملک و بهر و پیه مشهور بود و بنایت روزی بهر و پیه مذکور
خود را بصورت حکیم موصوف درست نموده بحضور مل سجانی ذخیره اندوز شرف شده
آثار طلال بر چهره هویدا ساخت بادشاه از سبب بخش آفتسار نمود بهر و پیه عرض کرد که من
چهار سال خدمت بندگان حضور علی و بزرگان جناب والا کرده ام و درین طرفت
امرت تمام بوده ام حالاً نوبت آن رسیده است که عنایت بهر و پیه اراده دارم که امر و
تقلید غلام درست نموده بحضور کرامت ظهور بیاید امید از فضل و کرم خداوندانه آن
دارم که غلام را بر بارت صفت الله علیه السلام مرضی فرماید تا در آخر عمر از دنیا بآید
بر خیزد بادشاه بجزو شدن بهشت و بکلمات تلمیذ آمیز آبی برتش قهر طشانی زده
بخندم و تبع بادشاهی حکم کرده که هرگاه عنایت بصورت حکیم الملک بر آستان دولت بیاید
بلاتامل بزنند و برانند تا بکمال بعد رسیدن زمان بادشاهی بحجاب و دیگر خدمه حکیم الملک
خودش موافق رسم و آیین امرا بدرگاه سلطانی حاضر شود و یاران از چار طرف بر او هجوم
آورند زده زده از انجا بیرون گردند بگمان شان حکیم الملک بهر و پیه بود حکیم الملک سجانی
باین دولت و رسوای سجانه برگشت و عرضه بپادشاه متضمن استرخاص بکربلاسی و علی و نجف
از شرف نوشت بادشاه از مطالعه آن عرضه بهر و پیه تحیر فرمود بعد تحقیق چنین دریافت نمود
که حکیم الملک اول که از دست عنایت پیش بادشاه نالان بوده است عنایت بود و حکیم الملک
دوم که گشتم عنایت شده کمک خورده بود حکیم الملک نفس الامر می بود بادشاه از و پیه
این معنی خجالت بسیار کشید و بعد تمام پیش آمد و حکیم الملک را با ثوابات لائقه نوشت
و عنایت را نیز جاگیر سه عطا فرمود و این عنایت در ایامیکه امیر خان صوبه دار کابل قضا کرد

بمشوره ریش با افافنه قصد غارت نفوذ و اموال باقی مانده و لشکر یان خودش برای
شورش انگیزی نکند خود را بصورت آن مرحوم ساخته و در پاکی می نشست و از کابل
سرود و انگ همه اسباب در ارسانیده بصورتیکه داشت ظاهر شد امیر خان بچاره را در
حواله دهند و قی کرده بود و در در راه را قلم چرم شخصی مقید انگیزی بود مسکین تا سه سال
مقید ان حقوق بگردن و زنجیر در پاداشت بعد انقضای مدت مذکور یک بهر و پیه از آتش
و ابر عظیم آباد شد و اورا باین صورت دید و زنی بعد چاشت خود را بصورت آن اکرم
و بی محابا در قید خانه رفته آن مقید را آبا هفت کس دیگر از ان بلا خجاست داد تلنگه داد
شناختند و ندانستند که آقای شان نیست و در خانه عزیز می مجلس رقص و سدا و تقیر
فرزند مقید بود در انشای گفتگو از زبانش برآمد که بهر و پیه همراه گزیده می می تواند و اما انرا
نوحه ای در ان مجلس نشسته بود که چاراه کامل شاگرد یک بهر و پیه بوده است فقیر شاه
ازین حرف صاحبخانه بچیده و محض برخاست و یکبار خود را ایستاد و اب تهنیت داد و در
از صاحبخانه انعامی یافت و محض شد و بعد ساعتی بصورت باغبان خود را درست کرد
حکما پیش روی صاحبخانه گذشت و نوازستی دیده بدر رفت و ساعتی نگذشته زن سبز
شد این بار هم شناختند و گاهی نیمه خبره خود را تا پشت پا از جانب ایسر رشک زن نو جوان
طلعت و نیمه دیگر از جانب این بصورت در ویش بلند ریش بدیهیات میساز
مقید جانب برای مرد و ایسر و برای زن با همین آفرین عبارت مخصوص همین مقام است
اصل چنین نیست که طرف این بر آ تقلید زن و طرف ایسر برای تقلید مرد است بهر و پیه بهر طریق
خود را درست کرد و حتی گاهی از جانب این زن از جانب ایسر مرد شد و گاهی بالعکس

CALL No. { ۲۰۹ ق ۱۴۵ } ACC. NO. ۲۳۹۰

AUTHOR ۳۰

TITLE هفت تماشای مرزا قتیل

ق ۱۴۵ ۲۰۹ ۲۳۹۰

هفت تماشای مرزا قتیل

DATE TIME

Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Re. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.